

سخن ناشر

با تأسیس «مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن» در سال ۱۳۷۵، تألیفات حجت‌الاسلام والمسلمین محسن قرائتی که به صورت پراکنده توسط ناشران محترم چاپ و منتشر می‌گردید، جهت تصحیح و تکمیل در اختیار این مرکز گذاشته شد و بحمدالله همه آنها خصوصاً مجلّات اولیه «تفسیر نور» پس از بازبینی و ویراستاری در مسیر نشر قرار گرفت.

کتاب «نبوت» نیز پس از طیّ مراحل بازنگری، تکمیل مطالب و پاورقی‌ها و ویراستاری نهایی، توسط این مرکز منتشر می‌گردد.

امید است که خوانندگان گرامی ما را از پیشنهادات و نظرات خود بهره‌مند نموده و مطالب خود را به نشانی:

تهران - صندوق‌پستی ۵۸۶ / ۱۴۱۸۵ ارسال نمایند.

مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن

نبوت

در جهان بینی الهی نیاز انسان به پیامبر، ضرورتی است که قابل تردید نیست. اگر جهان هستی هدفی دارد و در مسیر خود خط صحیحی را دنبال می‌کند، باید برای انسان هم که جزئی از عالم است راهی روشن و دور از هرگونه خطا و انحراف وجود داشته باشد و اگر نباشد او وصله ناهم‌رنگ هستی خواهد بود.

اگر برای آفرینش انسان هدفی وجود دارد و باید انسان به سعادت ابدی برسد، بدون داشتن طرحی کامل و جامع، این هدف عملی نیست و انبیا برای تبیین چنین طرحی آمده‌اند. اگر انسان خطاکار است، هشدار دهنده می‌خواهد و انبیا همان منذران و هشدار دهندگانند.

اگر انسان مسئول است و باید در دادگاه عدل الهی پاسخگو باشد، ضروری است که بیان کننده‌ای هم برای احکام و مسئولیت‌ها وجود داشته باشد و پیامبران الهی برای این امر آمده‌اند. اگر لازم است که انسان خود را بسازد، باید الگو و مدل داشته باشد و انبیا الگوی انسان کاملند. اگر انسان باید برای آینده خود فکر کند، باید کسی هم باشد که آینده را برای او تشریح کند. در این نوع تفسیر و بینش است که نقش انبیا برای کاروان انسانیت روشن می‌شود و چنین بینشی تنها در جهان‌بینی الهی است. اما در جهان بینی مادی که برای هستی راهی و هدفی معین نشده و انسان هم بدون طرح و نقشه قبلی ساخته شده و پس از چندی رو به نابودی می‌رود، مسأله‌ای به نام نبوت مطرح نیست.

بنابراین، مسأله نبوت در متن زندگی ما و در خط اصلی قرار دارد، یعنی رسیدن به هدف انسانی و اسلامی که تنها از يك راه ممکن است؛ راهی بدون شك و سهو، آن هم از منبع وحی و علم بی نهایت الهی که به تمام عوامل سعادت و شقاوت ما آگاهی دارد. اکنون دنیای علم و صنعت شاهد انواع انحرافات و جنایات افراد و ملت‌هایی است که چون در خط انبیا نبوده‌اند، با اختراعات و اکتشافات خود، جهنمی ساخته‌اند که مردم را در آن می‌سوزانند. آنان حتی در کنفرانس‌ها و جلساتی که به نام حمایت از مظلوم برگزار می‌کنند از حق و توهای ظالمانه برخوردارند و با وجود میلیون‌ها شکم گرسنه در جهان بودجه‌های میلیاردری صرف مسابقات تسلیحاتی می‌کنند و با داشتن انواع وسایل رفاهی باز به مواد مخدر پناه می‌برند. با مشاهده چنین وضعی تردیدی نیست که انسان به رهبری معصوم و خطی سالم نیازمند است.

دلایل نیاز به انبیا

با توجه به مطالبی که بیان شد می‌توان دلایل نیاز به انبیا را این گونه بر شمرد:

۱- هدفدار بودن هستی

در جهان بینی الهی، هستی هدفدار است و انسان جزئی از هستی است و هستی برای او آفریده شده (خلق لکم). بقره، ۲۹، «متاعا لکم». نازعات، ۳۳. و در اختیارش قرار گرفته است. (سخر لکم). جاثیه، ۱۳. بنابراین او نمی‌تواند یله و رها باشد. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری به عبارتی دیگر: نمی‌توان پذیرفت که تمام هستی هدف دارد، ولی انسان که هستی برای او آفریده شده، بی‌هدف است.

فرض کنید تمامی امکانات برای راه اندازی مدرسه‌ای فراهم شده است؛ مدرسه‌ای با تجهیزات کامل از جمله کلاس، آزمایشگاه، کتابخانه، امکانات آموزشی و کمک آموزشی و ... که دانش آموزان نیز در کلاس حاضرند، اما معلّمی در کار نیست و یا اتاق عملی را تصور بفرمایید، کاملاً مجهّز، بیمار نیز آماده، ولی دکتر جراحی در میان نیست، معنای این کار چیست؟ یعنی هیچ؛ یعنی کاری بی‌هوده و عبث.

۲- حرکت هستی

خداوندی که حرکت هستی را بدون ابهام و تردید قرارداد، بر مبنا و مقتضای عدل خود، انسان را متحرّک‌رها نمی‌کند.

علامه طباطبایی (ره) می‌فرمایند: کلّ هستی يك حرکت بدون شك دارد، بدین معنا که تمامی موجودات در راه رشد خود شك و تردیدی ندارند، اشتباه نمی‌کنند و در نهایت به رشد و کمال می‌رسند. در این صورت آیا صحیح و قابل قبول است که انسان گیج و متحیر باشد؟ بی شك، انسان نیز باید يك راه بدون تزلزل در پیش رو داشته باشد که با پیمودن آن به کمال برسد و لازم است این راه را خدای حکیم و عادل - همانگونه که در اختیار تمامی موجودات قرار داده است - در اختیار انسان نیز قرار دهد و او را از سر در گمی نجات دهد، ولی تفاوتی که انسان با سایر موجودات دارد این است که انسان می‌تواند این راه رشد و کمال را بپیماید و می‌تواند رها کند.

۳- لطف خداوند

بر مبنای قاعده لطف، (قاعده معروف در علم کلام که نبوّت عامّه را بدان اثبات می‌کنند. بر خداوند لازم است بندگان را هدایت کند و راه سعادت را به آنها نشان دهد و نزول کتاب‌های آسمانی و فرستادن پیامبران، لطفی است که از سوی خداوند شامل حال بندگان می‌شود. چنانکه در قرآن می‌فرماید: «انّ علینا للهدی» (سوره لیل، آیه ۱۲).

هدایت مردم بر عهده ماست. خداوندی که می‌داند در مسیر حرکت انسان، انواع راه‌های منحرف وجود دارد و شیطان‌ها کمین کرده‌اند و هوس‌ها و غرائز، هر انسانی را به سمت و سویی می‌کشانند و او را از راه راست منحرف می‌سازند، آیا ممکن است او را بدون راهنما رها کند؟ آیا رهاکردن انسانی که راه را نمی‌داند، از خداوند رحمان و رحیمی که این همه به بندگان خود لطف دارد، شایسته است؟

بدیهی است که اگر خدای متعال پیامبری نفرستد، انسان راه و مسیر و هدف را گم می‌کند. خداوند خود نیز در قرآن یکی از دلایل ارسال پیامبران را راهنمایی انسان‌ها و اتمام حجّت بر آنها دانسته است. آنجا که می‌فرماید: «لو لا ارسلت الینا رسولاً فنّتبّع آیاتک من قبل أن نذلّ و نخزی» (طه، ۱۲۴).

و در جای دیگری می‌فرماید: «لئنلا یکون للنّاس علی اللّهِ حجّة بعد الرّسُل» (نساء، ۱۶۵).

به عبارتی دیگر اگر خداوند پیامبرانی را برای راهنمایی انسان‌ها نفرستاده بود، آنان می‌توانستند مدّعی شوند که خدایا! ما برای آمدن به سوی تو، نه نقشه‌ای داشتیم و نه راهنمایی. مسیر هم طولانی و پر مشقّت بود. دشمنان نیز فراوان و از درون و برون در کمین ما نشستند، خدایا! چگونه می‌توانستیم به سوی تو بیاییم و در راه تو قدم برداریم؟

۴- جهل انسان

یکی دیگر از دلایل نیاز به انبیا جهل انسان است. انسان جاهل است و جاهل نیاز به معلّم و راهنما دارد. بدون تردید اطلاع و آگاهی انسان از خود و جهان آفرینش بسیار اندک و مجهولات او بی‌شمار است. بشر به معلم نیاز دارد تا از مجهولات خود بکاهد و بر معلوماتش بیافزاید. ممکن است مطرح شود که خود انسان به مرور زمان مطالب را می‌فهمد و به راهنما و پیامبر نیازی ندارد، در پاسخ باید گفت: هر چند انسان به مرور زمان چیزهای اندکی را می‌فهمد، اما این کافی نیست؛ دقت در آیه ذیل حقیقت ارزنده‌ای را برای ما روشن می‌سازد: خداوند می‌فرماید: «و یعلّمکم مالم تکونوا تعلمون» (سوره بقره، آیه ۱۵۱). چیزهایی را که نمی‌توانستید بفهمید و درک کنید خداوند به شما می‌آموزد. این آیه نمی‌فرماید: چیزهایی را که نمی‌دانستید به شما می‌آموزد؛ بلکه به این نکته عنایت دارد که چیزهایی وجود دارد که شما نمی‌توانید بفهمید و درک کنید! راستی چگونه با علم و فکر بشر می‌توان به حوادث عالم برزخ و قیامت پی برد، آیا این، جز از راه انبیا ممکن است؟ علامه طباطبایی (ره) می‌فرمودند: من برای فضیلتی قم دو دوره درس فلسفه گفتم، در هر دوره به بحث معاد که رسیدم متوقّف شدم. چون اصل معاد را با استدلال‌های فلسفی می‌توان ثابت کرد، اما بدون استفاده از وحی و رهنمود پیامبران چگونه می‌توان از حوادث آن سخن گفت؟

راه انبیا خواسته دیرینه انسان

انسان فطرتاً از قانونی که عادلانه باشد پشتیبانی می‌کند. انسان، عاشق حکومتی است که برخاسته از تمایلات قشر خاصی نباشد. انسان رهبری می‌خواهد که هیچگونه خود خواهی و امتیازطلبی نداشته باشد و با ساده‌ترین وضع زندگی کند. یک‌رنگی، سادگی، صداقت، حسن سابقه و عدالت‌خواهی از خواسته‌های طبیعی هر انسانی است و طبق شواهد تاریخی، نمونه بارز این نوع حکومت و رهبری، تنها در شخص انبیا و نظام عادلانه آنان و کسانی که از نظر مکتبی به آنان نزدیک‌ترند دیده شده است و پاسخ مثبت دادن به این خواسته طبیعی، جز در پرتو خط انبیا،

محقق نمی‌شود؛ دلیل آن هم سیستم‌های حکومتی و رهبران جنایتکاری است که در تمام دنیا در طول قرن‌ها خون مستضعفان را مکیده‌اند و این همه حقوقدان و سیاستمدار، دردی از محرومان درمان نکرده‌اند و هنوز در خرافاتی نظیر نژادپرستی و بت‌پرستی به سر می‌برند.

چند مثال

برای روشن‌تر شدن نیاز انسان به راهنمایی انبیا، چند مثال ذکر می‌کنیم:

۱- میزبانی را تصور کنید که افرادی را دعوت کرده است؛ مهمانان راه خانه را نمی‌دانند و در مسیر راه هم راه‌های فرعی و انحرافی وجود دارد و اغفالگران و حیوانات درنده و تاریکی شب هم خطرهای دیگری است که عابران را تهدید می‌کند.

در اینجا بر میزبان است که شخص دلسوز و آگاهی را با داشتن چراغ و نقشه برای راهنمایی مهمانان بفرستد، زیرا در غیر این صورت اساس دعوت لغو خواهد بود.

خداوند تمام جهان را برای بهره‌گیری انسان آفریده و همه ما را برای سعادت ابدی و بندگی خودش دعوت فرموده است، با توجه به اینکه ما راه را نمی‌شناسیم و یا در انتخاب راه راست اشتباه می‌کنیم و در مسیر حرکت، به خطاها و وسوسه‌های شیطان و طاغوت‌ها و تاریکی‌های شرک و جهل و تفرقه و انحراف دچار می‌شویم، در اینجا اگر میزبان ما که خدای بزرگ است، رهبری همچون پیامبر با چراغی همچون معجزه و نقشه‌ای کامل همچون قرآن، برای هدایت ما بفرستد، دعوت‌هایی که خداوند از ما نموده لغو و بیهوده می‌شود، و هدف نهایی از ارسال پیامبران صورت نمی‌گیرد، زیرا هدف از بعثت انبیا حرکت انسان به سوی تکامل واقعی است و هر حرکتی هم به مبدأ و مقصد و راه نیاز دارد و هم به وسیله و رهبر و در همه این نیازها نیاز به رهبر ضروری‌تر است، زیرا اگر رهبر نباشد هم راه را گم می‌کنیم و هم هدف را و هم وسیله‌ها نابجا به کار می‌رود.

۲- هرگاه شما مریض شوید، به پزشک مراجعه می‌کنید و اگر ماشینتان خراب شود آن را در اختیار مکانیک می‌گذارید، دلیل آن هم روشن است: پزشک نسبت به بدن شما و مکانیک نسبت به ماشین از خود شما آگاه‌تر است، گرچه مهربان‌تر نیست.

ما در انتخاب راه لازم است خود را در اختیار خدا بگذاریم چون خدا هم به ما آگاه‌تر است و هم مهربان‌تر و به قول قرآن:

«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا» (سوره مائده، آیه ۵۶).

آیا حکم جاهلیت را طلب می‌کنند در حالی که کیست که از خدا بهتر حکم کند؟
اما خداوند آگاه‌تر است چون او ما را ساخته و سازنده هر چیز اطلاع کامل و کافی از ساخته خود دارد. قرآن می‌فرماید: «الَّا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ» (سوره ملک، آیه ۱۴).

آیا کسی که آفریده، نمی‌داند؟

شهید نوّاب صفوی در مثالی زیبا می‌گفت: شما هر کالا و محصولی را از هر کارخانه‌ای بخرید باید همان مهندسی که سازنده آن است دستور استفاده از کالا را بدهد و دیگران حقّ صادر کردن دستور ندارند و انسان از يك کالا و محصول کارخانه کمتر نیست، برای انسان باید خداوندی دستور دهد که هم سازنده اوست هم از تمام نیازهای مادّی و معنوی او آگاه است و هم از مسیر ابدی و آینده او با خبر است.

۳- انسان در زندگی خود ناگزیر است راهی را انتخاب کند، در این انتخاب، مسأله مهم آن است که این راه را از چه کسی بگیرد:

الف: طبق فهم یا تمایلات شخصی خود راهی را برگزیند.

ب: راه دیگران را برای خود انتخاب کند.

ج: راهی را برگزیند که انبیا از طرف خدا آورده‌اند.

يك بررسی کوتاه ما را به راه سوم راهنمایی می‌کند، زیرا تجربه نشان داده که ما بارها راهی را انتخاب کرده‌ایم و سپس به اشتباه خود پی برده، تغییر مسیر داده‌ایم. شما کسی را پیدا نمی‌کنید که در عمر خود بارها از اعمال و رفتار و تصمیم‌های خود پشیمان نشده باشد به این دلیل راه اول را ترك می‌کنیم.

راه دیگران هم برای ما ارزشی ندارد زیرا همان محدودیت علم و محکومیت غرائزی که مسیر ما را عوض می‌کرد راه آنان را نیز دچار لغزش می‌کند.

تنها راه، همان راهی است که از علم بی نهایت خدا و از طریق وحی به وسیله پیامبران معصوم‌علیهم السلام به ما عرضه شده است.

آری، زمانی نقش انبیا برای ما روشن می‌شود که مکتب‌های بشری را با مکتب‌های آسمانی و جوامعی را که از نعمت راه انبیا برخوردارند با سایر جوامع مقایسه کنیم و از نارسایی دیگر مکتب‌ها آگاه شویم و نمونه‌های تربیت شدگان مکتب انبیا و دیگر مکاتب را مشاهده کنیم.

عدم اعتقاد به نبوت نشانه عدم شناخت خدا

چگونه بپذیریم که انسان - این جانشین خدا و این گل سر سبد موجودات که تنها موجود انتخابگر و صاحب اراده است - بدون راه و راهنما در جهان هستی متحیر بماند و به حال خود رها شود و هیچ طرح و برنامه‌ای برای حرکت صحیح او ترسیم نشود و هیچ رهبری او را هدایت نکند؟ آیا این دید انحرافی با خداشناسی سازگار است؟!

قرآن می‌فرماید:

«وماقدروا اللّٰه حق قدره اذ قالوا ما انزل اللّٰه علی بشر من شیء» (سوره انعام، آیه ۹۱).

گروهی قدر خدا را چنان که باید نشناختند زیرا گفتند: خدا به کسی وحی نکرده است. راستی چگونه ممکن است خدای حکیم همه موجودات را برای انسان خلق کند ولی خود او را بدون برنامه به حال خود رها کند. آیا این کار، خلاف حکمت نیست؟ اگر کسی چنین خیال کند در حقیقت خدا را درست نشناخته است.

آیا رهنمودهای علم و عقل کافی نیست؟

اسلام به عقل و علم اهمیت بسیار می‌دهد تا جایی که عقل را پیامبر درونی می‌داند و کیفر و پاداش انسان‌ها را براساس مقدار عقل آنان قرارداده است. قرآن همگان را به تعقل و اندیشیدن فرامی‌خواند و در بسیاری از آیات تنها اهل فکر و عقل را مخاطب قرارداده است. اسلام در معرفی عقل بهترین تعبیرها را بکار برده و می‌فرماید: عقل، وسیله بندگی خداست. در سخنان پیشوایان معصوم‌علیهم‌السلام به آن اندازه که از عقل و فکر تجلیل شده شاید از کمتر موضوعی قدردانی شده باشد. زمانی در خدمت امام صادق علیه‌السلام از شخصی سخن به میان می‌آید که بسیار عبادت می‌کند، حضرت می‌پرسد: «کیف عقله» (کافی، ج ۱، ص ۱۱).

او چگونه می‌اندیشد و عقلش تا چه اندازه است؟

بخش اول پاره‌ای از کتاب‌های معتبر حدیث همچون بحارالانوار به مدح عقل و علم اختصاص داده شده است و کتاب ارزشمند «اصول کافی» که از بهترین کتب حدیثی شیعه است، اولین بابش به عنوان باب «عقل و جهل» نامگذاری شده است.

در قرآن، عباراتی همچون «یَعْقِلُونَ»، «أُولَئِالْبَابِ»، «یَتَفَكَّرُونَ» و... فراوان مشاهده می‌شود. در مکتب اسلام، يك ساعت فکر از شصت سال عبادت برتر معرفی شده و برای تحصیل علم، ثواب فراوانی ذکر شده است. در حدیث داریم که ماهیان دریا برای طالب علم، طلب آموزش می‌کنند. در اسلام آنچه به فکر و عقل لطمه می‌زند و مزاحم آن می‌شود، مردود است. شراب که به عقل آدمی لطمه می‌زند، حرام و مشورت که عقل آدمی را تقویت می‌کند و مایه رشد عقل و فکر می‌گردد، پسندیده و مورد تأکید است.

هیچ مکتبی چون اسلام فراگیری علم را برای تمام افراد لازم نشمرده و آنچه که اسلام برای اهمیت علم در زمان جاهلیت فرموده هیچ دانشمندی تاکنون در هیچ منطقه‌ای نظیر آن را نگفته است، شما پیدا کنید صاحب مکتبی را که مدت تحصیل را از گهواره تا گور و معلم آن را حتی از مخالفان خود و مکان آن را تا مسافرت به کرات آسمانی گسترش دهد. اما با این حال علم و عقل جایگزین انبیا نمی‌شوند و ما را از پیامبران بی‌نیاز نمی‌کنند، به دلایلی که ذکر خواهد شد.

دلایل نارسایی علم

الف : محدودیت علم انسان

هر روز شاهدیم که به تعداد دانشکده‌ها تخصصی اضافه می‌شود و اختراعات و اکتشافات جدیدی نصیب انسان می‌گردد. اما واگذار کردن انسان به علم و عقل خود در حقیقت در سنگلاخ قرار دادن و گیج کردن اوست، زیرا فهم و علم و فکر مردم متفاوت است، بیشتر درگیری‌ها و اختلافات خطرناک از افراد عاقل و آگاه سرچشمه می‌گیرد، علم و عقلی که مایه ایجاد این همه درگیری است چگونه می‌تواند برطرف کننده نزاع‌ها و تفاوت‌ها باشد؟ هر کسی چیزی را خیر می‌داند که چه بسا دیگری آن را نمی‌فهمد.

آری آگاهی انسان کم است. نه از گذشته خبر صحیحی دارد و نه از آینده و نه به طور دقیق از بازتاب و عکس العمل‌های فوری یا تدریجی کار خود اطلاعی دارد. چه زیبا گفته‌اند که علم انسان در کنار جهلش همچون قطره‌ای در کنار دریاست.

ب : فراوانی موانع شناخت

یکی از بحث‌هایی که در موضوع شناخت مطرح می‌شود موانع شناخت است. هنگامی انسان حق را درک می‌کند که مانعی در مسیر شناخت او نباشد.

انسان با داشتن عقل و فکر و قدرت تحصیل گاهی چنان در مسیر طوفان غرائز قرار می‌گیرد که قدرت شناخت واقعیت را از دست می‌دهد. متأسفانه آن قدر عینک‌های رنگارنگ جلو چشمان ما قرار می‌دهند که درست تشخیص نمی‌دهیم. چه بسا چیزهایی را حق می‌بینیم که باطل هستند و چیزهایی را باطل تشخیص می‌بینیم که حق هستند؛ برخی را دوست می‌پنداریم که دشمن‌اند و برخی را دشمن خیال می‌کنیم که دوست هستند.

در قرآن و حدیث به موانع شناخت توجه زیادی شده است. هر يك از غضب و شهوت و محبت و تعصب و تمایلات می‌توانند جلو شناخت صحیح را بگیرند و انسان را از درک واقعیت‌ها بازدارند. کوتاه سخن آنکه چون انسان محکوم غرائز است و واقعیت‌ها را همه جا چنان که هست نمی‌بیند و گاهی بر خلاف شناخت صحیح عمل می‌کند، حق قانونگذاری ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: «ان الحكم الا لله» (سوره انعام، آیه ۵۷).

پس اگر ما به مجلس شورای اسلامی قوه مقننه می‌گوییم، در واقع مراد وضع قانون مطابق قوانین الهی است.

ج : تأخیر در فهم

گاهی به مرور زمان و با پیشرفت علم، دست انسان به واقعیاتی می‌رسد، لکن گناه صدها سال تأخیر دسترسی را به عهده چه کسی بگذاریم؟ مثلاً حدود نیم قرن است که ثابت شده مصرف

گوشت خوک موجب تولید و رشد کرم کدو و کرم تریشین است، اما کسانی که از طریق وحی، از حرام بودن گوشت خوک آگاه شدند قرن‌ها سال است که از خطر آن مصونیت دارند، ده‌ها دستور در اسلام داریم که مرور زمان و پیشرفت علم از روی اسرار آن پرده برداشته ولی پیروان مکتب انبیا از همان روز اول در مسیری قرار گرفتند که دانشمندان متکی به علم و تجربه خود پس از قرن‌ها به آن رسیدند.

د : درك معنویات

انسان با علم و عقل و مشورت و بررسی‌های خود تنها در مسائل محسوس و مادی می‌تواند گام بردارد و راهی را انتخاب کند، اما در شناخت سعادت ابدی و رشد معنوی و تربیت روحی که دست انسان از آنها کوتاه است جز طریق وحی و راه انبیا راهی ندارد.

تفاوت کار علم با کار انبیا

در بحث‌های قبل گفتیم: علم، کار انبیا را نمی‌کند؛ اکنون مطالب را با بیانی رسا و فشرده از قول مرحوم شهید مطهری بیان می‌کنیم:

علم در طبیعت تصرف می‌کند و انبیا در انسان.

علم به ما ابزار می‌دهد، انبیا به ما هدف می‌دهند.

علم به ما سرعت می‌دهد، انبیا به ما جهت می‌دهند.

علم می‌گوید چه هست، انبیا می‌گویند چه باید کرد.

علم تنها انقلاب بیرونی را طراحی می‌کند، انبیا انقلاب از درون را.

علم گسترش می‌دهد، انبیا بالا می‌برند.

شناخت‌ها و فکرها با هم تضاد دارند ولی انبیا همه در يك جهت هستند.

علم گاهی از خیال سر در می‌آورد، یعنی انسان خیال می‌کند فهمیده، بعد معلوم می‌شود که اصلاً نفهمیده است ولی در وحی خیال راه ندارد.

در عصر کنونی، روز به روز دامنه علم گسترش می‌یابد ولی هرگز از آمار جنایت کم نشده است. آری، علم لازم است همراه عمل باشد تا ارزشمند گردد، چه علم دین و چه سایر علوم. علم به تنهایی مشکلی را حل نمی‌کند. شاید عالمی نویسنده کتاب اخلاق هم باشد، ولی وقتی عمل ندارد، علم او ارزشی ندارد.

بنابراین، علم انسان را نجات نخواهد داد و انسان ناچار است دستش را در دست انبیا بگذارد.

وجدان، نمی‌تواند جایگزین انبیا گردد

برخلاف تصوّر گروهی که خیال می‌کنند وجدان اخلاقی برای هدایت انسان کافی است و دیگر از راهنمایی انبیا بی‌نیازیم؛ باید بگوییم: وجدان اخلاقی تا حدود زیادی به خود ما و جامعه ما وابسته است، و رنگ محیط و عادت به خود می‌گیرد و قابل تغییر است و هرگز نشان دهنده واقعیات نیست. همین سیگار تلخ، که هر وجدان سالمی بار اول آن را طرد می‌کند، به خاطر عادت و محیط، کم‌کم به مرحله‌ای می‌رسد که فرد از مصرف آن لذّت می‌برد.

کسانی را می‌شناسیم که از سربریدن يك مرغ وحشت داشتند ولی با تکرار آن، احساس و وجدانشان تغییر یافته است.

البته وجدان چیز خوب و مفیدی است اما نمی‌توان بر آن تکیه کرد. در دعای کمیل می‌خوانیم: «اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الدَّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعَصْمَ» خدایا! گناہانی که پرده‌ها را می‌درد بر من ببخشا! انسان بار اول که گناه می‌کند، ناراحت می‌شود و وجدان، او را آزار می‌دهد، اما بر اثر تکرار، انجام گناه برای او عادی می‌شود حتی گاهی از این که گناه نکرده ناراحت است. امیرمؤمنان حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: انبیا آمدند تا فطرت بشر را زنده کنند و پرده‌های غفلت را کنار بزنند. ولی بحث ما در این است که آیا می‌توان تنها به رهنمودهای وجدان قناعت کرد؟ البته که پاسخ منفی است.

قوانین بشری، نارسا، ناقص و مورد تردید است

کسانی که خود را از مکتب وحی و راه انبیا بی‌نیاز می‌دانند برای زندگی خود قوانینی از این قبیل تدوین می‌کنند:

- ۱- قوانین استبداد فردی که از اراده يك فرد خودکامه سرچشمه می‌گیرد و ضعف و نارسایی و تحمیل و خفقان و تنگ نظری و ... به همراه دارد.
- ۲- قوانین استبداد طبقاتی که تنها يك طبقه آن را وضع می‌کنند، و ناگفته پیداست که این سری قوانین تنها مصلحت يك طبقه و قشر خاص را در نظر می‌گیرد و تحت تأثیر همان طبقه حاکم است.
- ۳- قوانین ملّی که برخاسته از آرای ملّت است؛ خواه این قوانین با حقیقت و مصلحت توأم باشد یا نباشد. دنیای امروز این نوع سوّم را مترقّی‌ترین قوانین می‌دانند در حالی که هیچ يك از قوانین بشری جامع و کامل نیست و به همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان اشراف ندارد. زیرا افرادی که به اتّکای علم و عقل خود برای ما قانون وضع کرده‌اند:
الف : چگونه تمام ابعاد انسان را شناخته و نیازش را دانسته‌اند؟
ب : آیا به راستی خیرخواه بشر بوده‌اند؟
ج : چگونه مطمئن باشیم خطا نکرده‌اند؟

د : شاید منافع فرد یا گروه خاصی را در نظر گرفته باشند و محیط و نظام خانوادگی یا قبیله‌ای یا اقتصادی مسیر شناخت واقعی آنان را عوض کرده و فشارها و محیط بر قانونگذاری آنها اثر گذاشته باشد.

ه : از کجا که تحت تأثیر غرائز شیطانی و طاغوت‌ها قرار نگرفته‌اند؟

و : از کجا مطمئن شویم که بازتاب و عکس‌العمل این دستورات دیر یا زود به ضرر فرد یا جامعه منتهی نخواهد شد؟

این‌ها تردیدهایی است که با چندین سال سوء سابقه حامیان حقوق بشر و کسانی که از عدالت اجتماعی دم می‌زنند به یقین تبدیل شده است و همه فهمیدیم که این حامیان دروغین برای نجات محرومان و مستضعفان، گامی مؤثر و چشمگیر برنداشته‌اند و شاید کمتر کسی باشد که نسبت به اجرای قوانین بشری با این سابقه و تجربه تلخی که دارد احساس دلگرمی کند و اگر احياناً در مناطقی از دنیا به همین قوانین برخاسته از افکار این سیاستمداران و حقوقدانان عمل می‌شود یا به خاطر ادامه زندگی مادی و یا ترس از جریمه و مخالفت دولت است و گرنه پیروان هیچ منطقی جز مکتب انبیا، در عمل کردن به قوانین، در درون خود احساس عشق و شور و قداست نمی‌کنند. راستی، انسانی که آزاد آفریده شده و آزاد به دنیا آمده است چرا امروز غلام حلقه به گوش و فرمانبر این و آن باشد؟ چرا از قانونی که انسان دیگری همانند او، وضع کرده باید پیروی کند؟ آری، این مسائل و تردیدها، شور و عشق به عمل را در درون انسان می‌خشکاند. این بدگمانی‌ها بخصوص در زمانی بیشتر جلوه می‌کند که انسان در عمل به این قوانین هرگز تشویق نمی‌شود، ولی هرگاه از عمل به آنها سرپیچی کرد فوراً جریمه می‌شود، بر خلاف قوانین آسمانی که همان گونه که برای متخلفان و گناهکاران کیفر و تأدیب مقرر نموده، برای افراد باتقوا و اهل اطاعت نیز اجر و پاداش اخروی در نظر گرفته است. در مکتب انبیا حتی برای گام‌هایی که انسان در مسیر هدف برمی‌دارد اجر و پاداش مقرر شده و این خود امتیاز دیگری برای راه انبیاست.

ویژگی‌های قانونگذار

با توجه به مطالبی که بیان شد نتیجه می‌گیریم که قانونگذار زندگی بشر باید شرایط و امتیازات ذیل را داشته باشد:

۱- علم و احاطه کامل به تمام نیازهای ظاهری و باطنی انسان.

۲- لطف و مرحمت کامل نسبت به انسان.

۳- عدالت کامل و ترجیح ندادن تمایلات بر مصلحت و حقیقت.

ناگفته پیداست که چنین قانونگذاری، کسی جز خدای متعال نیست که پیام‌ها و راهنمایی‌ها و قوانین او به وسیله انبیا به انسان می‌رسد. آری، پیامبران به منزله دستگاہ گیرنده‌ای هستند که در پیکره جامعه بشریت کار گذاشته شده‌اند و پیام‌های الهی را می‌گیرند و به مردم می‌رسانند.

آیا می‌توان در برابر دعوت انبیا بی‌تفاوت ماند؟

دلایل زیادی ما را از بی تفاوتی در برابر دعوت انبیا باز می‌دارد که چند نمونه را در اینجا نقل می‌کنیم:

۱- در طول تاریخ، پیامبران قیام کردند و تا شهادت پیش رفتند و حسن سابقه آنان نزد دوست و دشمن روشن است و حتی دشمنان هم نسبت گناه و خلاف به آنان نمی‌دهند. آنان دلایل روشن و معجزات فراوانی نشان دادند و پیروان صدیقی پیدا کردند.

اگر ما احتمال دهیم که سخن انبیا راست و درست است، همین احتمال کافی است که در راه خود تجدید نظر کنیم و راه انبیا را پیش گیریم، زیرا طبق رهنمود عقل، دفع ضرر احتمالی لازم است و نمی‌توان گفت: احتمال ضرر کم است؛ چون مورد احتمال، خطر و عذاب سخت وابدی است، لذا عقل به ما می‌گوید سراغ تحقیق برویم و در راه آن بزرگواران گام برداریم و در راهی که داریم تجدید نظر کنیم.

۲- اگر نگاهی به مخالفان انبیا کنیم مشاهده خواهیم کرد که در قدیم (ابوها) و امروز (ابرها) با راه پیامبران مخالفند. در قدیم ابوجهل‌ها، ابولهب‌ها و ابوسفیان‌ها مخالف بودند و امروز ابرقدرت‌ها مخالفان سرسخت راه انبیا هستند. ما از مخالفت این قدرت‌های شیطانی به حقانیت راه پیامبران پی می‌بریم.

بیان قرآن درباره انبیا

اکنون که نیاز به انبیا را از طریق عقل دانستیم، به چند آیه از قرآن نیز اشاره می‌کنیم: «ولکلّ امة رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط و هم لایظلمون» (سوره یونس، آیه ۴۷).

برای هر گروه و امتی، پیامبری است پس زمانی که پیامبرشان آمد میان مردم به عدالت و قسط حکم می‌شود و به احدی ستم نمی‌شود. (ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که برای تمام امت‌ها در هر کجای زمین که باشند خدا پیامبری فرستاده، گرچه تاریخ همه آن بزرگواران بر ما روشن نیست. بنابراین جایی برای این سؤال باقی نمی‌ماند که چرا همه انبیا در مشرق بودند؟

«وان من امة الاّ خلا فیها نذیر» (سوره فاطر، آیه ۲۴).

هیچ امتی نیست مگر آنکه در میان آنان پیامبری برای هشدار دادن آمده است.
«انّ علینا للهدی» (سوره لیل، آیه ۱۲).

همان هدایت مردم بر ما لازم است.
«ومن احسن من اللّٰه حکماً» (سوره مائده، آیه ۵۰).

کیست که از خداوند حکم و دستور بهتری دهد؟
«قل فللّٰه الحجة البالغة» (سوره انعام، آیه ۱۴۹).

بگو: رساترین حجّت و دلیل تنها برای خداست.
دیگر نمی‌توانید بگویید: من راه حق را از باطل تشخیص نمی‌دادم، زیرا با وجود رهبران معصومی همچون انبیا راه هرگونه عذرتراشی به روی شما بسته می‌شود، و تنها اوست که می‌تواند شما را از این که به مکتب و برنامه آن بزرگواران توجّه نکرده‌اید محکوم نماید.
«لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حیّ عن بینة» (سوره انفال، آیه ۴۲).

تا هلاک شود هر که هلاک شدنی است از روی دلیل، و زنده شود هر که قابل حیات است از روی دلیل.

آری، باید راه و چاه روشن باشد تا انسان هر یک را از روی آگاهی و آزادی کامل انتخاب نماید.
«رسلاً مبشّریّن و منذرین لئلا یكون للنّاس علی اللّٰه حجة بعد الرسل» (سوره نساء، آیه ۱۶۵).

ما پیامبران را بشارت دهنده و هشدار دهنده فرستادیم تا بعد از آن برای مردم جای هیچ گونه عذری وجود نداشته باشد، که بگویند: نمی‌دانستیم و کسی به ما خبری نداد.
«ولو انا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربّنا لولا ارسلت الینا رسولاً فنّتبّع آیاتک من قبل ان نذلّ و نخزی» (سوره طه، آیه ۱۳۴).

این آیه نیز نظیر آیه قبل می‌فرماید: اگر ما قبل از پیام انبیا مردم را هلاک کنیم زبان به اعتراض گشوده، می‌گویند: ای خدای ما! تو که از راه ما راضی نبودی، چرا پیامبر و رسولی برای ما نفرستادی تا ما را قبل از آنکه به ذلت و بدبختی برسیم هدایت کند؟

چگونه جامعه را به پیروی از قوانین الهی پایبند کنیم؟

در جامعه بشری، هر قانونی با اعمال روشهایی در میان مردم اجرا می‌شود و ما به اختصار آنها را بیان می‌کنیم:

۱- عادت و تقلید: گاهی مردم فرمانی را تنها به خاطر پیروی از نیاکان و بدون آگاهی و بصیرت می‌پذیرند، اقبال لاهوری می‌گوید:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد

گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی در خوی غلامی زسگان پست‌تر است

من ندیدم که سگی نزد سگی سر خم کرد

اسلام هرگز پیروی کورکورانه را نمی‌پذیرد و قرآن در آیات فراوانی از روش بت‌پرستان، که عمل خلاف خود را با تقلید از نیاکان توجیه می‌کردند، به شدت انتقاد می‌کند.

«وإذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا» (سوره اعراف، آیه ۲۸).

هرگاه عمل خلافی را مرتکب می‌شدند تنها دلیل آنان این بود که پدرانمان نیز این عمل را انجام می‌دادند. و درباره پرستش غیر خدا می‌گفتند: «قالوا وجدنا آباءنا لها عابدين» (سوره انبیاء، آیه ۵۳).

۲- ترس و طمع: استبدادگران با ارباب و ترس، مردم را به بردگی کشانده و قوانین خود را اجرا می‌کنند، فرعون به موسی می‌گفت:

«لئن اتَّخَذتِ الهَا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» (سوره شعراء، آیه ۲۹).

اگر غیر از من خدای دیگری برای خود بپذیری تو را به زندان می‌افکنم. افرادی را هم از راه تطمیع به خود جذب می‌کنند، همان گونه که فرعون ساحران زمان خود را جمع کرد و به آنان وعده داد که اگر بتوانید موسی را رسوا کنید، هم به شما مزد می‌دهم و هم شما را از نزدیکان خود قرار می‌دهم:

«فلما جاء السحرة قالوا لفرعون إنَّ لنا لاجراً ان كنا نحن الغالبين قال نعم وانكم اذا لمن المقربين» (سوره شعراء، آیه ۴۱). نظیر آن نیز در سوره اعراف، آیه ۱۱۳ آمده است.

گفتند: آیا اگر موفق شدیم به ما مزد می‌دهی؟ فرعون گفت: آری، و شما حتماً از نزدیکان و درباریان من خواهید بود.

ناگفته پیداست که ترس و طمع دو عامل قوی برای تسلیم شدن مردم در برابر قانون است، ولی این دو عامل، قدرت انتخاب آزادانه و آگاهانه را به شدت تضعیف می‌کند، اسلام با این که مسأله

ترس از دوزخ و علاقه به بهشت را مطرح نموده، ولی چون تحقق وعده‌ها در این جهان نیست و مردم آنها را دور و بعد از مرگ می‌بینند، با آرامی راه خود را انتخاب می‌کنند. فرق است میان کسی که سررسید بدهکاری او فرداست، با کسی که سررسید بدهکاریش چند سال بعد است، اولی دست و پای خود را گم می‌کند در حالی که دومی گویا اصلاً بدهکار نیست. ترس وطمعی که نسبت به فردای قیامت است هرگز مردم را مجبور به عمل نمی‌کند، بهترین دلیل ما تجربه عینی روی خود مردم است که با علم به وعده‌های الهی باز در عمل این همه سهل‌انگاری می‌کنند.

۳- فهم و آگاهی: پدر و مادری که فرزند خود را امر و نهی می‌کنند، سعی دارند در حدّ توان فرزند خود، مصلحت و مفسده کارها را به او بگویند و بر این اساس او را برای پذیرش دستورات خود آماده کنند. فرزند نیز تا جایی که بفهمد، بر اساس آگاهی عمل می‌کند و در مواردی که دلیل امر و نهی را نفهمد، چون والدین را خیرخواه خود می‌داند به دستورات آنها عمل می‌کند و می‌داند که آنها از روی اطلاع و آگاهی سخن می‌گویند و بی‌جهت دستوری نمی‌دهند. اسلام برای دعوت مردم به پذیرش دستورات الهی معمولاً از این راه استفاده می‌کند و حکمت امر و نهی خود را به طور اجمال یا تفصیل بیان می‌دارد تا مؤمنان در انجام آن، انگیزه بیشتری داشته باشند. گرچه لازمه ایمان به خدا، ایمان به علم و عدل و حکمت اوست و اگر انسان، دلیل حکمی را نفهمد می‌داند که خداوند بدون حکمت حکمی صادر نمی‌کند، پس در برابر او تسلیم است و نسبت به احکامش تعبد دارد.

در روایات پیشوایان معصوم‌علیهم السلام علت بسیاری از دستورات اسلام ذکر شده، و کتاب‌هایی نیز در این باره نوشته شده است. (مانند کتاب علل الشرایع. (خوشبختانه پیشرفت هم روز به روز حقائق را روشن می‌سازد و از فلسفه احکام پرده برمی‌دارد. (این بدان معنی نیست که هر دستوری را از دلیل آن مطلع نشدیم عمل نکنیم.

۴- عشق و محبت: اگر ما کسی را دوست داشته باشیم دستورش را عمل می‌کنیم، گرچه این علاقه نابجا باشد تا چه رسد به عشق و علاقه‌ای که با شناخت و آگاهی و بر اساس عقل و فهم استوار شده باشد:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ» (سوره بقره، آیه ۱۶۵).

کسانی که به خدا ایمان دارند، شدیدترین علاقه و محبت را برای خدا دارند. روشن است که بهترین و سالم‌ترین و معقول‌ترین راه‌ها همان راه چهارم و پنجم است. راه «فهم و آگاهی» و راه «عشق و محبت». این دستور صریح اسلام است که می‌فرماید:

«أُدع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن» (سوره نحل، آيه ۱۲۵).

مردم را با بيان مستدل و حكيمانه و موعظه‌هاى دلپذير و مجادله نيكو، به راه خدا دعوت كن. استفاده از قهر و جدال، در آخرين مرحله بايد انجام شود، راه رسمى، همان تعليم دادن و ايجاد عشق و محبت است. اين قرآن است كه مى‌فرمايد:

«فليعبدوا ربَّ هذا البيت الَّذي اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف» (A سوره قريش، آيه ۲).

بايد پروردگار اين خانه را عبادت كنند، زيرا او بود كه مردم را از گرسنگى و ترس به سبرى و آرامش رسانيد.

اين آيه، تأمين رفاه و امنيت را از سوى خدا مطرح كرده تا احساس قدردانى و عشق به خدا را در آنان برانگيزد.

ضامن اجرا چيست؟

در بحث گذشته گفتيم: هيچ يك از تقليد يا ترس و طمع، نمى‌تواند عامل صحيحى براى عمل به قانون باشد و بهترين عامل همان بالا بردن رشد فكرى و فهم و ايجاد محبت و عشق به قانون‌گذار است. اكنون شيوه عمل اسلام را درباره اين دو موضوع بيان مى‌كنيم:

۱- رشد فكرى: در هيچ مكتهبى مانند اسلام به تحصيل علم و تفكر سفارش نشده است، اين همه كه به معاشرت با دانشمندان با تقوا يا سير در زمين و يا مشورت اهميت داده شده به خاطر آن است كه سطح فكر ما بالا رود. در سراسر قرآن اگر تاريخ اقوام پيشين و علل سقوط آنان و تاريخ انبيا و رمز موفقيت آنها به چشم مى‌خورد، براى اين است كه فكر ما رشد كند.

بيان فلسفه احكام و بيان عوامل هلاكت امت‌هاى لجوج پيشين تا حدّ زيادى مى‌تواند ضامن اجرا باشد.

۲- استمداد از عواطف: از عوامل محرك انسان در كارها، احساسات و عواطف است. لذا مسأله تشويق مؤمنان، در قرآن بسيار مطرح شده، تا جايى كه خداوند به پيامبرش مى‌فرمايد:

«و صلِّ عليهم إنّ صلاتك سكن لهم» (سوره توبه، آيه ۱۰۳).

بر كسانى كه زكات خود را مى‌پردازند درود بفرست، كه اين تشويق سبب آرامش آنان است. خداوند در جاي ديگر مى‌فرمايد:

«ومالكم لاتقاتلون فى سبيل الله والمستضعفين من الرجال والنساء والولدان الذين يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها» (سوره نساء، آيه ۷۵).

چرا در راه خدا و نجات مستضعفان، از مردان و زنان و کودکان که در اسارت ستمگران فریاد نجات سرمی‌دهند و از خدا رهایی خود را آرزو می‌کنند، به جنگ و قیام نمی‌پردازید؟! در این آیه خداوند برای تحریک و بسیج مردم، چهره کودکانی را که در چنگ ستمگران گرفتار شده‌اند ترسیم نموده و از عواطف مردم استمداد می‌کند. در جای دیگر می‌خوانیم:

«او اطعام فی یوم ذی مسغبه یتیمآ دامقریة او مسکینآ دامتربة» (سوره بلد، آیه ۱۴ تا ۱۶).

غذا دادن در ایام قحطی، به یتیمی که نزدیک و فامیل است یا مسکینی که روی خاک نشست، سفارش شده است.

توجه دارید که تعبیرها همه عاطفی است و با استمداد از عواطف، مردم را به عمل دعوت می‌کند. ۳- سومین ضامن اجرا که از همه عوامل قوی‌تر است مسأله ایمان به خدا و معاد است. ایمان به اینکه فرمان از خداست و من بنده او و زیر نظر او هستم، به سوی او باز می‌گردم و در دادگاه عدلش باید پاسخ بدهم. ایمان به اینکه هر کار خوبم را ده برابر پاداش می‌دهد و لغزشم را می‌بخشد. ایمان به اینکه هر ذره‌ای از خیر و شر حسابی دارد. آری، چنین ایمان و باوری نقش مهمی در اطاعت و فرمانبرداری دارد.

۴- امر به معروف و نهی از منکر: اگر جامعه‌ای از حالت بی‌تفاوتی درآید و حالت تعهد و فعال به خود گیرد، همه مردم، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، همان گونه که ماشینی اگر بر خلاف قوانین راهنمایی حرکت کند تمام ماشین‌ها برای او بوق می‌زنند و چراغ روشن می‌کنند و تخلف او را تذکر می‌دهند و آن قدر این عمل تکرار می‌شود تا راننده پشیمان شود و از تخلف دست بردارد. آری، خود مردم می‌توانند ضامن اجرای قانون باشند.

۵ - حکومت و کیفر: در مثال فوق اگر راننده به تذکر و هشدار مردم اعتنایی نکند و در برابر آن همه بوق و چراغ بی‌تفاوت باشد و به حرکت خود ادامه دهد، نوبت پلیس و جریمه می‌رسد. آری، ضامن اجرای برخی احکام اسلام، حکومت اسلامی است که مرتکب برخی گناهان را کیفر می‌دهد تا قانون خدا حاکم شود.

راههای شناخت انبیا

برای شناخت انبیا سه راه وجود دارد: ۱- معجزه. ۲- بررسی گذشته، حالات و کارنامه انبیا. ۳- اشارات پیامبران قبلی.

اولین راه: معجزه

کسی که می‌گوید من از سوی خدا مأمور هدایت شما هستم و با خدای هستی و با قدرت و علم بی نهایت رابطه دارم، باید کاری کند که از عهده دیگران بر نیاید و بدین وسیله گفته خود را ثابت کند که او به راستی پیوند محکمی با عالم دیگر دارد. این عمل را معجزه می‌نامند. هر يك از انبیای الهی، برای اثبات حقانیت خود معجزه و یا معجزاتی داشتند. از جمله می توان به این موارد اشاره کرد:

- ۱- نرم شدن آهن برای حضرت داوود. «و لنا له الحديد» (سوره سبأ، آیه ۱۰).

- ۲- مسخر شدن باد برای حضرت سلیمان. «فسخّرنا له الريح تجري بأمره» (سوره ص، آیه ۳۶).

- ۳- بیرون آمدن شتر از کوه برای حضرت صالح. «أنا مرسلوا الناقة فتنة لهم» (سوره قمر، آیه ۲۷).

- ۴- اژدها شدن عصای حضرت موسی. «فاذا هی ثعبان مبین» (سوره اعراف، آیه ۱۰۷).

- ۵ - خلقت پرنده توسط حضرت عیسی. «انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیرا باذن الله» (سوره آل عمران، آیه ۴۹).

سؤال: کار انبیا با کار مخترعان و مرتاضان و ساحران و پهلوانان چه فرقی دارد؟ آنان نیز به اعمالی دست می‌زنند که از عهده دیگران بر نمی‌آید، چرا به آنها پیامبر گفته نمی‌شود؟

پاسخ:

- ۱- کار این افراد در اثر تعلیم است. مرتاضان و مخترعان، دوره و استاد دیده‌اند، ولی انبیا، معلم و مرشد و استادی ندیده‌اند.

- ۲- کار این افراد تمرینی است بر خلاف کار انبیا. مرتاضی که چهل روز نمی‌خوابد یا غذا نمی‌خورد و پهلوانی که وزنه سنگینی را بر سر دست می‌گیرد، در اثر مدت‌ها تمرین، این توانایی را پیدا کرده‌اند. مردمی که دور حضرت صالح جمع شدند و به او گفتند که اگر تو با قدرت الهی رابطه داری، الآن از همین کوه شتری با چنان خصوصیات بیرون آور. او نگفت صبر کنید تا من تمرین کنم و کم‌کم در اثر تمرین، از کوه شتری بیرون آورم. علاوه بر آنکه اصولاً چنین کارهای شگفتی با تمرین هم شدنی نیست.

- ۳- کار این افراد غالباً با اهداف مادی توأم است. اگر ساحری دست به سحر می‌زند یا پهلوانی وزنه برمی‌دارد یا مرتاضی عملی انجام می‌دهد، یا برای جلب نظر مردم است، یا جمع مال یا سرگرمی و

یا در نهایت، داشتن يك زندگى شیرین. اما هدف انبیا، ساختن انسان والا و جامعه ایده‌آل و هدایت انسان به سوى قدرتی دیگر است.

۴- این افراد امکان سوء سابقه دارند، ولی انبیا معصومانند و هیچ گونه نقطه ضعفی در زندگى وجود ندارد.

۵ - ساحر و مرتاض و مخترع، هرگز نمی‌گویند که این عمل را دیگران نمی‌توانند انجام دهند و جرأت مبارزطلبی ندارند، اما پیامبران، با کمال شهامت و آرامش اعلام می‌کنند: دیگران قادر بر انجام چنین عملی نیستند.

بنابراین میان معجزه انبیا و کارهای چشم‌پرکن دیگران، هم از نظر نوع عمل و هم از نظر هدف و هم از جهت شخصی که انجام می‌دهد، فرق‌های متعددی است که با کمی توجه هرگز انسان میان ساحران و مرتاضان و نابغه‌ها و مخترعان با پیامبران دچار اشتباه نمی‌شود.

معجزه، نه نمایشگاه

آیا هر نوع معجزه‌ای که مردم می‌خواستند انبیا انجام می‌دادند؟ پاسخ منفی است، زیرا در قرآن می‌خوانیم: مردم گاهی از پیامبران توقع داشتند تا کار محال یا بی‌ربط یا مضر و یا خلاف نظام هستی انجام دهند و آن بزرگواران به انتظارات آنها اعتناپی نمی‌کردند. اینک نمونه‌هایی از این گونه درخواست‌های نابجا: گاهی می‌گفتند: اگر تو پیامبری خدا را نزد ما بیاور! «تاتی بالله» (سوره اسراء، آیه ۹۲). (با توجه به اینکه خداوند جسم نیست، این توقع، کاملاً محال است. گاهی می‌گفتند: اگر تو پیامبری آسمان را قطعه قطعه کرده، بر سر ما فرو ریز: «او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفاً» (سوره اسراء، آیه ۹۲).

و گاهی می‌گفتند: اگر تو پیامبری باید خانه تو از طلا باشد. «او یكون لك بیت من زخرف» (سوره اسراء، آیه ۹۳). یا باغی بزرگ از درختان گوناگون انگور و خرما داشته باشی: «او تكون لك جنة من نخيل و عنب» (سوره اسراء، آیه ۹۱).

آیا داشتن کاخ و باغ دلیل ارتباط با خداست؟ مگر فرعون‌ها و قارون‌ها و نمرودها که این همه مال و ثروت داشتند با خدا ارتباط داشتند؟! مگر پیامبران، نمایشگاه به راه انداخته‌اند تا طبق هوس این و آن، اعمالی را به نام معجزه انجام دهند؟! و مگر انجام معجزه جز برای اثبات نبوت است؟! اگر

مهندسی چند ساختمان بی‌عیب بسازد یا خطاطی چند صفحه خط زیبا بنویسد برای اثبات مهارتش کافی نیست و حتماً باید برای اثبات مهندسی و یا خطاطی خود برای تمام افراد خانه بسازد و خطی بنویسد؟!

علاوه بر اینکه خدا حکیم است، هرچند بر انجام هر کاری قادر است اما کارهای او همراه با حکمت است.

گذشته از اینها مگر کفار همین نمونه‌های اعجاز را که دیدند نگفتند سحر است؟! کسی که نخواهد قبول کند و بنای لجاجت داشته باشد صدها دلیل هم او را قانع نمی‌کند. مگر درباره خدانشناسی هر سلول و اتم و برگ درختی شاهدهی برای اثبات او نیست، اما کسی که نمی‌خواهد بپذیرد، نمی‌پذیرد.

بنابراین، معجزه تنها برای این است که ارتباط پیامبر را با خدای بزرگ روشن کند و بنا نیست هر روز و هر ساعت و برای هر فرد آن هم در هر مسأله‌ای که دلخواه او باشد، پیامبر دست به معجزه بزند. ما زندگی پر مشقت انبیا را مشاهده می‌کنیم که به طور عادی با مشکلات برخورد می‌کردند و از راه معمولی و با تلاش و صبر و تحمل ناگواری‌ها، مشکلات را یکی پس از دیگری حل می‌کردند و هرگز در لابلای این همه بلا و گرفتاری که برای خود و پیروانشان بوده است به معجزه و امثال آن دست نمی‌زدند.

سنخیت در معجزه

مثال معروفی است که می‌گویند: قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری. راستی اگر بنا باشد کسی برای معماران یا نجاران یا خیاطان، معجزه‌ای بیاورد باید معجزه با کار و فکر و ذوق آنان تناسب داشته باشد و لذا می‌بینیم حضرت موسی علیه السلام چون در زمانی قرار داشت که بازار سحر و جادو گرم بود معجزه‌اش نیز اژدها شدن عصا بود. حضرت عیسی علیه السلام چون در زمانی می‌زیست که مسأله طبابت و معالجه بیماری‌ها بسیار مورد توجه بود، به فرمان خدا مرده را زنده می‌کرد و حضرت محمد صلی الله علیه وآله را می‌بینیم که چون در زمانی مبعوث می‌شود که شعر و شاعری در اوج است، معجزه رسمی او هم از سنخ سخن است. این از يك سو؛ از سوی دیگر دین جاوید و جهانی به معجزه‌ای دائمی نیاز دارد و قرآن، معجزه پایدار پیامبر اسلام است که با رفتن پیامبر از میان نرفته و همواره باقی است.

دومین راه: بررسی قرائن، حالات و کارنامه انبیا

گفتیم برای شناخت انبیا سه راه وجود دارد: راه اول معجزه بود که توضیح دادیم، اما راه دوم: پیامبران را می‌توان از بررسی حالات و گفته‌ها و کارنامه زندگی آنان و نیز از قرائن موجود شناخت. به مثال زیر توجه کنید:

نزاعی در خیابان صورت می‌گیرد، پلیس، طرفین را به پاسگاه می‌برد، بازجویی به شرح ذیل آغاز می‌شود:

۱- نام و شهرت؟

۲- محل نزاع؟

۳- زمان درگیری؟

۴- جریان چه بوده؟

۵- چه گفتید؟

۶- چه کردید؟

شخص بازپرس، پس از بررسی و جمع‌بندی موارد فوق به حقیقت ماجرا پی می‌برد. ما نیز اگر بخواهیم، می‌توانیم از این طریق پیامبر خود را بشناسیم؛

چه کسی بود؟

چرا قیام کرد؟

چه افرادی به او گرویدند؟

چه گروهایی با او مخالفت کردند؟

از چه راهی حرف خود را اثبات می‌کرد؟

اصولاً حرف او چه بود؟

چه افرادی را تربیت کردند؟

تاریخ پیامبران به خصوص حضرت محمد صلی الله علیه وآله سؤالات فوق را به روشنی پاسخ می‌دهد:

رسول خدا چه کسی بود؟ هم‌آمی و درس ناخوانده بود و هم امین بود؟ در مرکز بت و شرك و تفرقه و در دریای خرافات و جهل، چرا قیام کرد؟ قیام دشواری را علیه فساد و تباهی آغاز کرد. چه افرادی به او گرویدند؟ زنی همچون خدیجه و مردی همچون علی بن ابیطالب علیهما السلام که دو نمونه کمال و اخلاص و پاکی و دارای نشانه‌های عظمت بودند. مخالفان پیامبر، ابرقدرت‌ها و افراد خودخواه و مستکبر و استثمارگر و ظالم بودند. او جز در راه حقیقت پیش نرفت. هرگز به مادیات وعده نمی‌داد، با تظاهر و ریاکاری مکتب خود را گسترش نداد.

سخنان او دستورات نورانی قرآن بود و تربیت شدگان مکتبش سلمان‌ها و ابودرها و مقدادها و ... بودند.

راستی اگر پیامبر ما هیچ معجزه‌ای هم نداشته باشد، کارنامه زندگی و اهداف و حالات او می‌تواند شاهد گویای صداقت او باشد.

راه سوم: گفته‌ها و اشارات پیامبران قبلی

سومین راه شناخت پیامبر، گفته‌های پیامبران قبلی است، به يك مثال توجه کنید: اگر بنده ادعا کردم که منزل شما مال من است و نام و نشان من نیز در سند ثبت است؛ تنها راه طبیعی در برابر این ادعا آن است که شما سند را بیاورید و به مردم نشان دهید که نام و نشانی از من در آن نیست و این ادعا دروغ است، اما اگر به جای این راه، جنگ به راه انداختید و سند را حاضر نکردید مردم چه قضاوتی می‌کنند؟ آیا جز این است که نیاوردن سند و تحمل جنگ و خسارت بهترین گواه بر حقاقت ادعای من است؟ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آمد و فرمود: من همان پیامبری هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل شما هست.

در قرآن آمده است: «یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة و الانجیل» (سوره اعراف، آیه ۱۵۷).

آنها نام پیامبر اسلام را در کتاب‌هایشان، یافته بودند.

ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله برای پیروان ادیان پیشین به اندازه‌ای روشن بود که قرآن می‌فرماید: «یعرفونه کما یعرفون ابناءهم» (سوره انعام، آیه ۲۰).

آنها همان گونه که فرزندان خود را می‌شناختند، پیامبر اسلام را نیز می‌شناختند.

اما با این حال یهود جنگ‌هایی به راه انداخت و مسیحیت جزیه‌هایی را تحمل کرد، در صورتی که اگر چنین مسائلی در کتبشان نبود می‌توانستند به راحتی با پیامبر اسلام مبارزه کنند و نه تنها به او ایمان نیاورند که حتی او را شکست دهند و بگویند نام و نشان او در تورات و انجیل نیست و او مرد دورگویی است.

بنابراین، ما از جنگ‌ها و خسارت‌هایی که دشمنان اسلام تحمل کردند می‌فهمیم نام و نشان حضرت محمد صلی الله علیه وآله در کتاب‌های آسمانی آنان بوده گرچه امروز آن را تغییر داده‌اند. این بود فشرده‌ای از سه‌راهی که می‌توان توسط آن پیامبر شناخت.

قرآن، معجزه بزرگ پیامبر اسلام

این کتاب، ۱۱۴ سوره و ۶۲۳۶ آیه و حدود هفتاد و هشت هزار کلمه دارد، (وحی و نبوت شهید مطهری، ص ۹۹).

خداوند بارها در این کتاب از مخالفان قرآن دعوت کرده که به جای این همه سرسختی و کارشکنی و صرف بودجه‌ها و ایجاد جنگ‌ها و زدن تهمت‌ها، دست به دست هم دهند و کتابی همچون قرآن بیاورند:

«قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذاالقرآن لایاتون بمثله و لوکان بعضهم لبعض ظهیراً» (سوره اسراء، آیه ۸۸).

بگو: اگر انسان و جن همگی اجتماع کنند، هرگز نتوانند کتابی مثل این قرآن بیاورند، گرچه بعضی از ایشان پشتیبان دیگری باشند.

در جای دیگر می‌فرماید:

«قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات» (سوره هود، آیه ۱۳).

بگو: شما هم ده سوره مثل این قرآن بیاورید.

و در جای دیگر می‌خوانیم:

«قل فاتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین» (سوره یونس، آیه ۳۸).

بگو: پس يك سوره مثل قرآن بیاورید و از هر قدرتی غیر خدا که امکان آن را دارید امداد بگیرید، اگر راستگو و صادق هستید.

و در آیه دیگری می‌خوانیم:

«فلیاتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین» (سوره طور، آیه ۳۴).

(لازم نیست که يك قرآن یا ده سوره و یا حتی يك سوره مثل قرآن بیاورند) اگر راست می‌گویند،

تنها يك حدیث و مطلب مثل قرآن بیاورند.

خواننده عزیز! بار دیگر در چهار آیه بالا دقت کن که چگونه خداوند چندین مرتبه تخفیف داده و هر بار

مخالفان را دعوت نموده تا مثل قرآن بیاورند.

علاوه بر تخفیف، خداوند با آوردن جملاتی، مخالفان را تحریک و تحریص کرده که اگر می‌توانند کاری

بکنند:

۱- «لا یاتون بمثله...» (سوره اسراء، آیه ۸۸).

نمی‌توانند مثل قرآن بیاورند.

۲- «لئن اجتمعت الانس والجن...» (سوره اسراء، آیه ۸۸).

حتی اگر انسان و جن همه اجتماع کنند.
۳- «ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً...» (سوره اسراء، آیه ۸۸).

اگر پشت به پشت هم بدهند.
۴- «ان كنتم صادقين...» (سوره يونس، آیه ۲۸).

اگر راست می‌گویید.
۵- «وادعوا من استطعتم...» (سوره يونس، آیه ۲۸).

از هر صاحب فکری که می‌خواهید دعوت کنید.

چهارده قرن انتظار!

راستی با این‌همه تخفیف و آن همه تحریک و این همه دشمن و آن همه نقشه، چرا کسی جواب نمی‌دهد؟ چرا دشمنان کمر بسته و قسم خورده این مکتب، پاسخی نمی‌دهند؟ زبان مادری ما عربی نیست تا مثل قرآن را بیاوریم، اما عرب زبان‌های غیر مسلمان چرا ساکتند؟! هم اکنون هزاران عرب زبان مارکسیست و مخالف سرسخت اسلام در کشورهای عربی و غیر آن وجود دارند و می‌توانند در فاصله کمی تمام مغزهای متفکر را در سمیناری گرد آورند و يك مطلبی به روال گفتار قرآن بسازند، ولی نکرده‌اند!

امیرمؤمنان علی علیه السلام با آنکه از فصیح‌ترین عرب زبانان محسوب می‌شود، اما اگر میان خطبه‌های نهج‌البلاغه آن حضرت، يك آیه کوتاه از قرآن باشد، آن آیه درخشندگی و امتیاز خاصی دارد. حتی در سخنان خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز هرگاه يك آیه باشد کاملاً از گفته‌های او ممتاز است و این است معنای اعجاز قرآن که حروف و کلماتش، همان حروف و کلمات زبان عربی، اما ترکیب و آهنگ جمله‌ها چنان است که در طول چهارده قرن، احدی مثل آن را نیاورده است. از سوی دیگر، آوردن قرآن به وسیله شخصی درس نخوانده و مطالبی که هر چه دنیای علم جلو می‌رود معارف آن شکوفاتر می‌شود، دلیل دیگری بر معجزه بودن قرآن است.

هر کجا مخالفتی میان علم و وحی به چشم می‌خورد یا آن علم در حقیقت علم نیست و تنها يك نظریه و حدس است و یا فهم ما از وحی درست نیست و گرنه يك مسأله صددرصد علمی، هرگز با وحی مخالفتی ندارد.

در قرآن آیاتی به چشم می‌خورد که در زمان نزول آن آیات، کاملاً پیشگویی و خبر از غیب بوده ولی دیری نگذشته که محقق شده است.

زمانی که مخالفان پیامبر پیش خود حساب می‌کردند که محمد صلی الله علیه وآله فرزند پسری ندارد و با مرگ او مسأله خاتمه می‌یابد، آیه آمد:

«أنا اعطيناك الكوثر»

ای محمد! صلی الله علیه وآله ما به تو خیر زیاد مرحمت کردیم. (از يك دختر، نسل و ذریه تو را ادامه خواهیم داد) و این دشمن توست که با وجود آن همه فرزند، نسلش پایان خواهد پذیرفت: «ان شائك هو الاكثر» (سوره کوثر، آیه ۱ تا ۳).

و دیدیم که گذشت زمان این گفته را به اثبات رساند.

زمانی آیه نازل شد که:

«أنا كفيناك المستهزئين» (سوره حجر، آیه ۹۵).

ما تو را در برابر استهزا کنندگان کفایت می‌کنیم. (توطئه‌ها را خنثی و نقشه‌ها را نقش بر آب می‌کنیم)

چیزی نگذشت که دیدیم يك پیامبر تنها در میان موج استهزا و تهمت و توطئه چگونه تن به سلامت برد و مکتبش دنیا را به خود متوجه نمود.

چه کسی باور می‌کرد ضربه مهمی که روم از ایران خورده بود، در آینده نزدیکی جبران شود و روم بر ایران پیروز گردد. اما قرآن این امر را در آیات اول سوره روم پیشگویی کرد:

«غلبت الروم في ادنى الارض وهم من بعد غلبهم سيغلبون» روم شکست خورد، اما بعد از این پیروز خواهند شد.

مسأله دیگر این که هر انسان عادی، اعمالش به تدریج رو به رشد و تکامل می‌رود، اما آیات قرآن چنین نیست. آیاتی که اول بعثت و در چهل سالگی پیامبر از او شنیده می‌شد با آیاتی که در شصت و سه سالگی تلاوت می‌فرمودند، در محتوا هم وزن و هم سنگ بودند. سلیقه و نظر پیامبر عوض نشده بود. در مطالب تجدید نظر نکرده بود، همیشه از يك هدف سخن می‌گفت و اینها همه دلیل بر خدایی بودن قرآن است. خدایی که هیچ گونه تغییر و تجدید نظر و تجربه در قانون او راه ندارد.

چنانکه خود قرآن این حقیقت را در آیه هشتاد و دو از سوره نساء بیان فرموده است:

«لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً»

اگر قرآن از سوی غیر خدا بود اختلافات زیادی در آن می‌یافتند.

اعجاز عددی قرآن

بخشی از اعجاز قرآن، به اعجاز عددی کلمات قرآن مربوط است که بحث بسیار جالب و جذابی است. و در اینجا به چند مورد اشاره می‌کنیم:

- ۱ - کلمه «یوم» به معنای روز، ۳۶۵ بار در قرآن آمده است که به تعداد روزهای سال می‌باشد.
- ۲ - کلمه «شهر» به معنای ماه، ۱۲ بار و کلمه «ساعة» ۲۴ بار وارد شده است.
- ۳ - کلمات «دنیا» و «آخرت» به طور مساوی آمده است.
- ۴ - کلمات «رجل» به معنای مرد و «مرأة» به معنای زن به يك میزان آمده است.
- ۵ - کلمات «ایمان» و مشتقاتش با «علم» و مشتقاتش مساوی است.
- ۶ - کلمه «شیطان» و «ملائکه» مساوی بیان شده است.
- ۷ - کلمات «موت» و مشتقاتش با «حیات» و مشتقاتش به طور مساوی آمده است.
- ۸ - کلمات «نور» و «ظلمات» به میزان آمده است.

البته هدف ما در این بخش (شناخت انبیا) يك بررسی فشرده و اجمالی است و لذا در بحث اعجاز قرآن از شرح معجزات علمی آن صرف نظر می‌کنیم، مسائلی مانند حرکت زمین، جاذبه عمومی، کروی بودن زمین، لقاح گیاهان توسط باد و... که دنیای علم تا سده‌های اخیر به این مسائل راهی نداشت ولی در آیات قرآن به روشنی آمده است. چون در این زمینه کتابها و مقالاتی نوشته شده خوانندگان ارجمند را به بعضی از آنها ارجاع می‌دهیم نظیر کتاب «قرآن و آخرین پیامبر». به دلیل فشردگی بحث، وارد پاسخ به بعضی از شبهات نظیر شبهه «تحریف قرآن» نمی‌شویم زیرا پاسخ آن را خود قرآن به روشنی در چند آیه داده است که ما دو آیه را نقل می‌کنیم:

۱- «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ» (سوره حجر، آیه ۹).

ما قرآن را نازل کردیم و ما آن را از هرگونه تحریف حفظ می‌کنیم.

۲- «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (سوره فصلت، آیه ۴۲).

راه نفوذ باطل از هر طریق در قرآن بسته است.

با وجود این بیان روشن درباره عدم تحریف قرآن، دیگر برای روایاتی بی‌اعتبار و بی‌سند که دستاویز بعضی برای تحریف قرآن قرار گرفته است ارزشی قائل نیستیم. چون شعار مکتب ما این است که هر چه مخالف صریح قرآن بود اگر چه از طرف دوستان ناآگاه به امامان معصوم‌علیهم‌السلام نسبت داده شود باید طرد شود.

از سوی دیگر وقتی به روایات تحریف مراجعه می‌کنیم می‌بینیم آن روایات یا درباره اختلاف قرائت است و یا مربوط به شأن نزول آیات و تفسیر و معارف عمیقی است که پیشوایان معصوم از آیات استفاده کرده‌اند و هرگز ارتباطی با تحریف قرآن ندارد.

امتیاز قرآن

گفتیم که هر پیامبری باید معجزه‌ای داشته باشد تا معلوم شود که او با علم و قدرتی مافوق در ارتباط است و نیز گفتیم که معجزه هر پیامبری با نوع فکر و عمل مردم زمانش تناسب و سنخیت داشته است. اکنون گوشه‌ای از امتیازات قرآن، بزرگ‌ترین معجزه پیامبر اسلام را بیان می‌کنیم:

۱- قرآن، همیشه در دسترس همه هست، به خلاف عصای حضرت موسی علیه السلام و یا مرده‌هایی که حضرت عیسی علیه السلام زنده کرد که آن عصا و آن افراد، در زمان‌ها و مکان‌های دیگر در دسترس نیستند.

۲- مواد معجزه اسلام حروف است که هر روز مردم با آن حروف گفتگو می‌کنند. بیست و نه سوره قرآن با حروف مقطعه شروع می‌شود. قرآن در ابتدای سوره شوری می‌فرماید: «حم عسق»، سپس می‌فرماید: «كذلك يوحى» یعنی وحی ما از همین الفباست.

۳- قرآن، هم معجزه است و هم کتاب آسمانی اسلام؛ معجزات سایر انبیا چنین نبود.

۴- معجزات سایر انبیا از يك جهت معجزه بود ولی قرآن، به قول علامه مجلسی قدس سره از پانزده طریق و به قول علامه طباطبایی قدس سره از یازده طریق معجزه است و شاید ابعادی دیگر نیز در آینده به آن اضافه شود که هم اکنون نشانه‌هایی از آن به چشم می‌خورد. (مانند اعجاز عددی)

قرآن را بهتر بشناسیم

برخلاف تصور بعضی که قرآن را تنها کتاب عبادات و اخلاقیات می‌دانند، باید بدانیم که تنها يك دوازدهم این کتاب آسمانی یعنی حدود پانصد آیه آن مربوط به مسائل فقهی است و بیشتر آن درباره مسائل مختلف خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، تاریخی، اعتقادی و فرهنگی است. شما کدام کتاب را سراغ دارید که روی مسائل اجتماعی از قبیل وحدت، مشورت، مبارزه با فساد و برقراری نظم و امنیت این همه تأکید کرده باشد؟

قرآن کتابی است که در روش تربیت خود، هم طرح می‌دهد و هم الگو معرفی می‌کند، الگوهایی همچون پیامبر صلی الله علیه وآله (لقد كان لکم فی رسول الله اسوة حسنة)، همانا پیامبر خدا برای شما الگوی خوبی است. سوره احزاب، آیه ۲۱.

و ابراهیم علیه السلام (سوره ممتحنه، آیه ۴). (و همسر فرعون (سوره تحریم، آیه ۱۱).

البته تأثیر کلام خدا تنها برای کسانی است که روح خود را از تعصبات نابجا، خودخواهی‌ها، خود کامگی‌ها و غرور و لجاجت و تکبر و کینه و سایر موانع شناخت پاک کرده باشند و به قول قرآن: اهل تقوا و عاشق حقیقت باشند، زیرا آیات قرآن همچون بارانی است که چون بر گلستان می‌بارد بوی عطر آن را زیاد می‌کند و چون بر لجنزار آلوده فرو ریزد بوی تعفن آن را بیشتر می‌کند. قرآن همچون سایر کتاب‌های علمی نیست که سروکارش تنها با مغز بشر باشد، بلکه پیش از آنکه کتاب علم باشد کتاب رشد است، داستان‌هایش سرگرمی نیست؛ عبرت است. تاریخ آن تنها سرگذشت اقوام پیشین نیست؛ بیان فلسفه سقوط یا نجات ملت‌هاست. قرآن کتابی است که هرچه دنیا پیش رود، اسرارش بیشتر آشکار می‌شود. قرآن کتابی است آسان، روشن و رسا. قرآن، راهنمایی است که انسان را از خاک به خدا می‌رساند و از ماده به معنا اوج می‌دهد. نمی‌دانم چرا برخی‌ها می‌گویند: قرآن ظنّی الدّلالة است؟! سندش قطعی است اما دلالتش ظنّی است. خود قرآن می‌گوید: من نورم، اما ما می‌گوییم دلالت تو برفک دارد! این سخن بزرگ‌ترین توهین به قرآن است و اساسی ندارد، البتّه قرآن يك سری آیات متشابه دارد که آنها هم با رجوع به محکّمات قرآن محکم می‌شود. و آیاتی در قرآن وجود دارد که امامان معصوم‌علیهم السلام فرموده‌اند: معنای آن در آخر الزمان روشن می‌شود، مانند آیات سوره توحید و یا آیاتی از سوره حدید.

قرآن کتابی است که با دلیل محکم به انسان بینش می‌دهد، با نقل تاریخ انبیا و امت‌ها به انسان روش می‌دهد و با بیان پاداش‌ها و تشویق‌ها به انسان کوشش می‌دهد. معمولاً حکما، برای اندرز دادن به مردم از داستان‌های خیالی استفاده می‌کنند، اما قرآن برای رسیدن به این هدف، از داستان‌های واقعی استفاده کرده است. قرآن کتاب هدایت است: «ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين» (سوره بقره، آیه ۲).

قرآن کتاب شفا و درمان دردهاست: «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين» (سوره اسراء، آیه ۸۲).

قرآن کتاب بشارت و انداز است: «لينذر الذين ظلموا و بشرى للمحسنين» (سوره احقاف، آیه ۱۲).

قرآن کتاب دوستی با نیکان است: «انّ الله يحبّ المحسنين» (سوره بقره، آیه ۱۹۵).

قرآن کتاب سفارش به نیکی‌هاست: «و بالوالدين احساناً... و قولوا للناس حسناً» (سوره بقره، آیه

قرآن کتاب تعقل و تفکر است، «أنا انزلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون» (سوره یوسف، آیه ۲).

قرآن کتاب دعوت به عمل است: «لِمَ تقولون ما لا تفعلون» (سوره صف، آیه ۲).
«أتأمرون الناس بالبرّ و تنسون انفسكم» (سوره بقره، آیه ۲۴).

قرآن کتاب جهاد و مبارزه است: «انّ الله يحبّ الذين يقاتلون في سبيله» (سوره صف، آیه ۴).

قرآن کتاب دعوت به مطالعه در طبیعت و شناخت آن است: «أفلا ينظرون الى الابل كيف خلقت و الى السماء كيف رفعت و الى الجبال كيف نصبت و الى الارض كيف سطحت» (سوره غاشیه، آیه ۱۷ تا ۲۰).

در این کتاب، هم رابطه انسان با خدا بیان شده (عبادات) و هم رابطه انسان با خلق خدا (تعلیم و تعلّم، عفو و انفاق، ایثار و تعاون و...) و هم رابطه انسان با طبیعت (تسخیر و عمران و احیا و بهره‌گیری دور از اسراف و تبذیر).

در این کتاب رابطه انسان با مخالفان و منافقان بیان شده است که آنان را با حکمت و موعظه و مجادله نیکو، به حقّ دعوت کنید و با مفسدانی که همچون خار سر راه، مانع قبول حق برای توده محروم هستند و با یاغیان جامعه مبارزه کنید.

قرآن کتاب سیاست و حکومت است: «أنا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أراك الله» (سوره نساء، آیه ۱۰۵).

کسانی که می‌گویند: دین از سیاست جداست، معنای سخنشان این است که بخشی از آیات قرآن حذف شود!

در این کتاب آسمانی، روش معاشرت با مردم، مبارزه با انواع خرافات، پایداری به پیمان‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی، رعایت حقوق خانواده، احترام متقابل زن و شوهر یا فرزندان و والدین به روشنی بیان شده است.

در این کتاب آسمانی، برای مبارزه با جنایت پیشه‌گانی که امنیت عمومی را به هم می‌زنند؛ با اسلحه یا شایعه، جنگ سرد و گرم به وجود می‌آورند، به عفت عمومی لطمه می‌زنند و به مال و ناموس دیگران تجاوز می‌کنند، دستوراتی قاطع و صریح بیان شده است.

این کتاب آسمانی، چنان بینش و اعتقادی در انسان‌های آماده به وجود می‌آورد که آنان هر لحظه خود را زیر نظر خدای عالم و آگاه می‌یابند.

قرآن وسیله سنجش است

قرآن، میزان و ملاک و معیار است، وسیله سنجش است، به ما فرموده‌اند: معیارتان قرآن باشد. هر حدیثی که شنیدید و یا دیدید، با قرآن بسنجید، اگر مطابق قرآن بود بپذیرید و در غیر این صورت، آن را دور بریزید، «فما وافق کتاب اللّٰه فخذوه و ما خالفه فاطرحوه» (وسائل، ج ۲۰، ص ۴۶۳).
نه تنها حدیث، بلکه هر نوع گفتار و نوشتاری را باید با قرآن سنجید. همه ارزشها را باید با قرآن بسنجیم. درباره مرجعیت می‌گویید: مرجع باید اعلم و اتقی باشد. پس از ارتحال برخی مراجع عالیقدر تقلید، بحثی در سیمای جمهوری اسلامی داشتم. در آن بحث گفتم: بیائید معیارهای مرجعیت را از قرآن به دست آوریم. بدون شك علم و تقوا ارزش است، اما قرآن آیاتی دارد که اگر بعضی‌ها، مرجع تقلید شوند، به این آیات عمل نشده است! قرآن می‌فرماید: «ترهبون به عدو اللّٰه» (سوره انفال، آیه ۶۰).

یکی از ویژگی‌های هر مسلمان به ویژه رهبران جامعه اسلامی، ایجاد ترس در دل دشمنان خداست.

و یا می‌فرماید: «لیغیظ بهم الکفار» (سوره فتح، آیه ۲۹).

رهبر دینی باید کفار را به خشم آورد و یا می‌فرماید: «اشدّاء علی الکفار» مؤمنان باید در مقابل کفار، شدید و سخت باشند. بدیهی است که اگر فلان شخص مرجع شود، نه تنها دشمنان خدا به خشم نمی‌آیند و ترس و وحشتی احساس نمی‌کنند، بلکه شاید خوشحال هم بشوند. در حالی که امام عسکری علیه السلام می‌فرماید: «فقیه کسی است که مردم را نجات دهد.» (بحار، ج ۲، ص ۵). (در تاریخ هر ملت و امتی روزهای حسّاسی پیش می‌آید که مردم به مردانی استوار که آنها را از گرداب حوادث نجات دهد، نیازمندند. به راستی چه کسی می‌تواند حوادث واقعه را تحلیل و تبیین کند؟ نیازی به ذکر نیست که تیمم و غسل، حوادث واقعه نیست! بنابراین، قرآن علاوه بر علم و تقوا، معیارهای دیگری را نیز بیان کرده است که قطعاً باید مورد توجّه قرار گیرند.

از امام رضا علیه السلام در مورد مسح سر سؤال کردند که چرا قسمتی از سر را مسح می‌کنیم و همه سر را مسح نمی‌کنیم؟ فرمودند: «لمکان الباء» به خاطر وجود حرف «ب». چون قرآن فرمود: «وامسحوا برؤوسکم» (سوره مائده، آیه ۶). (و نفرمود: «وامسحوا رؤوسکم».)

خوب است با قرآن انس بیشتری داشته باشیم و پاسخ سؤال‌های خود را از قرآن بگیریم. جوابها و استدلال‌های قرآن بسیار زیباست؛

از من پرسیدند: چرا باید نماز بخوانیم؟ گفتم: قرآن جواب می‌دهد: «اعبدوا ربکم الذی خلقکم» (سوره بقره، آیه ۲۱).

عبادت کنید خدایی که شما را آفرید. برای چه خدا را عبادت کنیم؟ برای اینکه خداوند ما را آفریده است! پس رمز عبادت تشکر از خداست.

چنانکه در آیه‌ای دیگر، خداوند از قریش می‌خواهد او را عبادت کنند. «فلیعبدوا ربّ هذا البیت» (سوره قریش، آیه ۳).

زیرا آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و نگرانی آسوده ساخت. «الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف» (سوره قریش، آیه ۴).

همچنین قرآن می‌فرماید: «اقم الصلاة لذكرك» (سوره طه، آیه ۱۴).

نماز بخوان تا یاد من باشی. در جای دیگر می‌فرماید: یاد من آرامش‌بخش دلهاست. «الا بذكر الله تطمئنّ القلوب» (سوره رعد، آیه ۲۸).

خاطره

در مسجد الحرام با جمعی از زائران خانه خدا نشستیم بودیم. بحث ما در این بود که چرا برخی از کشورهای صادر کننده نفت، نرخ نفت را پایین می‌آورند، این کار به ضرر مسلمان‌هاست. یکی از مأموران وهابی آمد و گفت: اینجا جای عبادت است نه جای بحث و گفتگو درباره نرخ نفت! گفتم: اتفاقاً این موضوع در قرآن وجود دارد، آن هم در سوره حمد! چشم‌هایش خیره شد. گفت چی؟ مجدداً گفتم: نفت و نرخ آن در قرآن هست و آن هم در سوره حمد. کمی فکر کرد. پرسید: در کدام آیه؟

گفتم: قرآن می‌فرماید: «صراط الذین انعمت علیهم» در این آیه، ما راه کسانی را که خداوند بر آنها انعام کرده است، درخواست می‌کنیم. قرآن در جای دیگر می‌فرماید: «ربّ بما انعمت علیّ فلن اکون ظهیراً للمجرمین» (سوره قصص، آیه ۱۷).

پروردگارا! به خاطر نعمتت که بر من عنایت فرمودی، من پشتیبان مجرمان نخواهم بود. بنابراین کسی که خداوند بر او نعمت داده، نباید حامی و مددکار مجرمان باشد. در حالی که کسی که نرخ نفت را کاهش می‌دهد، حمایت از آمریکا و سایر قدرت‌های استعمارگر می‌کند و او «ظهیراً للمجرمین» است، و اگر کسی «ظهیراً للمجرمین» بود، بنابراین جزو «انعمت علیهم» نخواهد بود. آری، قرآن «تبیاناً لكلّ شیء» (سوره نحل، آیه ۸۹).

است. روشنگر و بیانگر همه چیز است و چیزی که «تبیاناً لکلّ شی» باشد، تبیان خودش هم هست. لذا بهترین مفسّر قرآن، خود قرآن است، سپس اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم.

مواظب خطر تفسیر به رأی باشیم!

ذکر این نکته ضروری است که بهره‌گیری از قرآن کارشناسی می‌خواهد. بنده که سال‌هاست در قرآن بحث و بررسی می‌کنم، هنوز هم هرگاه مطلب جدیدی به ذهنم خطور کند، قبل از آن که در تلویزیون مطرح کنم، با بعضی از علمای قم در میان می‌گذارم، اگر ایرادی نداشت، مطرح می‌کنم. اما تعجب می‌کنم که افرادی بدون هیچ گونه واهمه‌ای، آیاتی از قرآن را دستاویز اندیشه‌ها و افکار خود قرار می‌دهند.

آری باید مراقب خطر تفسیر به رأی را باشیم. در حدیث داریم: هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، جایگاه او جهنم است. (وسائل، ج ۲۷، ص ۱۸۹).

قرآن مهجور است

متأسفانه قرآن، این کتاب انسان ساز و نجات بخش، کارش به جایی رسیده که یا از آن استفاده‌های تشریفاتی و تزئیناتی می‌شود مانند کاشی‌کاری‌های مساجد به عنوان هنر معماری، یا اینکه آن را بر سر قبرها می‌خوانند یا به بازوی اطفال می‌بندند یا بالای سر مسافر یا روی جهاز عروس قرار می‌دهند یا در ابتدای مراسم قرائت می‌شود.

امروز نیز که جامعه در رابطه با قرآن تکانی خورده است، در حفظ، تجوید، ترتیل، تواشیح و مسابقه برنامه‌ریزی کرده‌اند. البته از کارهای قبلی بهتر است، اما هیچکدام روح قرآن نیست، روح قرآن تدبّر است. قرآن از ما تدبّر می‌خواهد و با لحنی آمیخته با سرزنش می‌فرماید:

«أفلا يتدبرون القرآن» (سوره محمد، آیه ۲۴).

چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟

تدبّر در قرآن، برای همه است، همه باید در قرآن تدبّر کنند تا از آن بهره‌گیرند. اگر همه‌ی حرف‌های قرآن را فلان مفسّر فهمیده بود، دیگر قرآن به ما نمی‌فرمود: تدبّر کنید! پیداست که اگر من هم تدبّر کنم، چیز نوی به دست می‌آورم.

بلا تشبیه مثل قرآن، مانند نفت است، در گذشته از نفت، تنها برای همان روشنایی و گرم کردن بهره می‌گرفتند، اما امروز دنیای پتروشیمی از نفت چه چیزهایی را بدست می‌آورد؟

متأسفانه ما مسلمانان از قرآن فاصله گرفتیم و در برنامه زندگی خود از افرادی کم مایه و استعمارگر و خودخواه تقلید کردیم و اکنون به این روزگار رسیدیم، اگر هر روز نوجوانان ما در مدرسه می‌خواندند:

«یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود والنصارى اولیاء» (سوره مائده، آیه ۵۱).

ای مؤمنان! نگذارید دشمنان شما سرپرست شما شوند. و به آن عمل می‌شد، دیگر استعمار راه نفوذی در ما نداشت. اگر هر روز در مراسم صبحگاهی ارتش خوانده می‌شد:

«یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانه من دونکم» (سوره آل عمران، آیه ۱۱۸).

ای مؤمنان! غیر از خودتان، دیگران را همراه نگیرید. هرگز ارتش مسلمان، زیر بار مستشاران نظامی خارجی نمی‌رفت.

اگر امت اسلام به قانون «حرم الربا» (سوره بقره، آیه ۲۷۵).

که ربا را اکیداً حرام می‌داند، عمل می‌کرد، اقتصاد جامعه اسلامی، عادلانه می‌شد و اگر با عمل به فرمان «فقاتلوا الّتی تبغی» (سوره حجرات، آیه ۹).

تمام کشورهای اسلامی سیاست نظامی خود را تنظیم نموده و به متجاوزان پاسخ عملی می‌دادند، اکنون دنیای اسلام که حدود يك سوم جمعیت کره زمین است عزت واقعی خود را پیدا می‌کرد. اگر تمام مسلمانان فریاد قرآن را که می‌گوید: رمز بدبختی و هلاکت ملت‌ها پیروی از ستمکاران است: «واتبعوا امر کلّ جبار عنید» (سوره هود، آیه ۵۹).

به جان و دل می‌شنیدند و این اولی‌الامرهای را که دست‌نشانده ابرقدرت‌ها هستند از خود می‌رانند و به ندای قرآن که می‌گوید: از مفسدین (سوره اعراف، آیه ۱۴۲).

و مسرفین (سوره شعراء، آیه ۱۵۱).

و گناهکاران (سوره انسان، آیه ۲۴).

و جاهلان (سوره جاثیه، آیه ۱۸).

و بی‌مایه‌گان (سوره قلم، آیه ۱۰). (پیروی نکنید، پاسخ مثبت می‌دادند، اکنون امت اسلام بزرگ‌ترین قدرت را در جهان در اختیار داشت).

افسوس که این فریادهای قرآن از طرف ما مسلمانان بی‌جواب ماند و از فریادگرانی همچون ابراهیم‌علیه السلام تا امیرمؤمنان علی علیه السلام و از همه مصلحان تا امام خمینی قدس سره

آنچنان که باید اطاعت نکردیم و در این دنیا با ذلت زندگی کردیم و به ستمکاران باج دادیم و از مادیات و معنویات عقب ماندیم.

در آینده‌ای سخت در دادگاه عدل الهی از طرف پیامبر مورد شکایت و دادخواهی قرار خواهیم گرفت. متن شکایت‌نامه‌ای که قرآن از زبان پیامبر در روز رستاخیز بیان می‌کند این است: «وقال الرسول یاربّ إنّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً» (سوره فرقان، آیه ۳۰).

پیامبر صلی الله علیه وآله می‌گوید: پروردگارا! قوم من و امت مسلمان، قرآن را رها کردند و به سراغ قوانین دیگران رفتند.

یکی از علما می‌گفت: کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بودم. گفتم: یا رسول الله! قرآن در دست من است، آن را باز می‌کنم، نظر خود را برای ما بگو، همین که قرآن را باز کردم این آیه آمد: «یا ربّ إنّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً»

آری، قرآن مهجور است، عده‌ای از مسلمانان بلد نیستند قرآن بخوانند، عده‌ای غلط می‌خوانند. جمعی می‌خوانند، اما معنایش را نمی‌فهمند. گروهی معنایش را تحریف می‌کنند! برخی معنایش را می‌فهمند، اما عمل نمی‌کنند و جمعی دیگر عمل می‌کنند، اما ریاکارانه و عده‌ای عمل می‌کنند، ولی عمل خود را حبط می‌کنند.

بیایم دست به دست هم بدهیم و قرآن را از مهجوریت در آوریم. تا فرصت را از دست نداده‌ایم به سخن علی علیه السلام گوش دهیم که فرمود:

«إذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن» (کافی، ج ۲، ص ۵۹۹).

هنگامی که از هر سو فتنه‌ها به سراغ فرد یا جامعه شما آمد نجات خود را از قرآن بگیرید و در جای دیگر فرمود:

«اللّٰه فی القرآن لایسبِقکم بالعمل به غیرکم» (نهج‌البلاغه، نامه ۴۷).

بترسید از خدا بترسید از خدا درباره قرآن، مبدا دیگران در عمل به آن از شما مسلمانان پیشی گیرند.

راستی اعتراف به این حقیقت چه تلخ است. قرآن بارها مسلمانان را به جهانگردی و سیر در زمین و شناخت تاریخ گذشتگان و آشنایی با ملّت‌های گوناگون با روحیه‌های مختلف و تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و یافتن راه‌حلهایی برای مشکلات اجتماعی فراخوانده است. اما دیدیم که مسلمین به خاطر عمل نکردن به همین دستورات از چه منافعی عقب ماندند، و دیگران آمدند و در کشورهای اسلامی سیر کردند، نقاط قوت و ضعف ما را بررسی کردند! از وجب به وجب زمین ما و معادن زیر

زمینی و روزمینی ما آگاه شدند و آنها را کشف و استخراج نمودند و بهره‌ها گرفتند و به خود ما با قیمت کلان فروختند. این است جزای کسی که کتاب آسمانی خود را رها کند و به رهبران معصوم پشت کند و در مقابل فریاد آنان ناسپاس و بی‌تفاوت باشد.

حضرت موسی علیه السلام ملت را از بردگی فرعون نجات داد و آنان را برای چند روزی به دست حضرت هارون سپرد اما ناسپاسی کردند و خدا را رها کرده، به سراغ پرستش گوساله رفتند. همین که موسی از سفر برگشت و این ارتجاع و حالت عقبگرد را از پیروان خود دید، شدیداً ناراحت شد و از برادر خود انتقاد کرد. هارون گفت: ای برادر! این ملت فرماندهی مرا نپذیرفتند. اینها بردگان دیروز بودند و همین که به آزادی رسیدند، از مستکبران شدند و مرا به استضعاف کشاندند و نزدیک بود مرا بکشند، حالت انقلابی خود را از دست دادند و به سوی رفاه طلبی و تن پروری و شکم‌پرستی رفتند.

نقل این ماجرای قرآنی به ما هشدار می‌دهد که انسان‌های آزاد شده از ستم رژیم پهلوی، اگر همچون قوم موسی به سستی و تفرقه و عصیان گرفتار شوند و از فرمان رهبر عادل تخلف ورزند به همان سرنوشت مبتلا خواهند شد. «فاعتبروا یا اولی الابصار» آنچه گفتیم حتی در حد گوشه‌ای از صفات قرآن نیز نبود، چون بنای بحث بر اختصار است و شاید خواننده کم حوصله باشد، لذا در همین جا توصیف قرآن را به پایان می‌بریم، زیرا نمی‌توان کتابی را که کلام خداست و خود را نور، (سوره مائده، آیه ۱۵).

شفا، (سوره اسراء، آیه ۸۲).

هدایت، (سوره انعام، آیه ۱۰۴).

فرقان، (سوره فرقان، آیه ۱).

حق (سوره فاطر، آیه ۳۱).

و تذکره (سوره طه، آیه ۳).

نامیده است در چند صفحه توصیف نمود. بنابراین با پوزش از خداوند متعال و قرآن کریم و خوانندگان ارجمند دامنه بحث را جمع می‌کنیم و چند سطر دربارہ دستوراتی که خود قرآن دربارہ تلاوت آن داده می‌پردازیم.

آداب تلاوت قرآن

۱- بر اساس آیه «لا یمسّہ الاّ المطہرون» (سوره واقعه، آیه ۷۹).

هیچ کس حق تماس با قرآن را ندارد جز افراد پاک.

لذا سزاوار است برای تلاوت وحی آسمانی وضو بگیریم.

۲- در آغاز تلاوت، از وسوسه‌های شیطان که مانع تأثیر معنویت قرآن در عمق جان آدمی است به خدا پناه ببریم: «فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم» (سوره نحل، آیه ۹۸).

۳- به هنگام خواندن قرآن، چنان باشیم که گویا خداوند مستقیماً با خود ما، هم اکنون و در همین مکان سخن می‌گوید و خود را مخاطب آیات قرآن بدانیم، نه آنکه خواندن قرآن تنها برای تبرک یا حفظ یا پیدا کردن سوزۀ برای سخنرانی باشد.

۴- سعی کنیم قرآن را با آهنگی مناسب و با روش ترتیل (سوره مزمل، آیه ۴).

بخوانیم یعنی حروف را خوب ادا کنیم و وقف را مراعات کنیم، نه آنکه عجولانه قرائت کنیم.

۵- بعد از خواندن، تدبیر کنیم زیرا قرآن از کسانی که در خواندن آن تنها لبی تکان می‌دهند و آهنگی سرمی‌دهند ولی تدبیر نمی‌کنند و به راز آن پی نمی‌برند شدیداً انتقاد کرده است: «أفلا يتدبرون القرآن» (سوره نساء، آیه ۸۲).

۶- در فهم قرآن باید به روایاتی که از طرف پیشوایان معصوم‌علیهم السلام درباره آیات مختلف وارد شده مراجعه کنیم و به شأن نزول هر آیه توجه کامل داشته باشیم که مبدا به انحراف فکری و عقیدتی و برداشت‌های نابجا - خواه مرتجعانه و خواه مترقیانه - گرفتار شویم.

بارقه‌های امید

خوشبختانه به برکت خون شهدا و پیروزی انقلاب اسلامی، اخیراً حرکت‌های خوب و قدم‌های ارزنده‌ای برای مطرح کردن قرآن در جامعه و رهنسیدن آن از مهجور بودن برداشته شده است، هرچند کافی و در شأن این کتاب بزرگ الهی نیست، اما مایه امیدواری است و کم‌کم به ثمر نشستن این حرکت مقدس را شاهدیم.

یکی از ثمرات گرانقدر و نورانی قرآن، آقای سید محمد حسین طباطبایی است. برای اولین بار در سال ۱۳۷۷ در مراسم حج او را دیدم. در آن سال او بسیار خوش درخشید و غوغایی به پا کرد. سید محمد حسین هرچند پنج سال و دو سه ماه بیشتر نداشت، اما کاری کرد که مردم، گروه گروه برای زیارتش به بعثه مقام معظم رهبری در مکه می‌شنافتند. یکبار ایشان را به جلسه‌ای بردند که در آن تعدادی از شاهزادگان سعودی، گروهی از علمای مکه، جمعی از اساتید دانشگاه و تعدادی از حافظان و مفسران قرآن حضور داشتند. این کودک پنج ساله برنامه‌های قرآنی خود را اجرا کرد و همگان را مبهور ساخت. هرچه به او می‌گفتم، با آیات قرآن پاسخ می‌گفت. هرچند حافظ قرآن بودن کاری دشوار است، اما این کودک کار بسیار مهم‌تری را انجام می‌داد. او با قرآن حرف می‌زد. شایسته است که در اینجا از او یاد کنیم.

کودک پنج ساله‌ای که با قرآن حرف می زد

هیچ گاه جلسه‌ای را که در مکه مکرمه برگزار شد فراموش نمی‌کنم. در آن جلسه به یاد ماندنی، سید محمدحسین به سؤال‌هایی که از او شد جز با قرآن پاسخی نداد و سخنی نگفت! من با او ملاقاتی داشتم و در اینجا گوشه‌ای از گفتگوهای آن جلسه را نقل می‌کنم: وقتی او را دیدم گفتم: «سلام علیکم». گفت: «سلام قولا من رب رحیم» (سوره یس، آیه ۵۸ .

* برای ورود به اتاق به او تعارف کردم، گفت: «أدخلوها بسلام آمین» (سوره حجر، آیه ۴۶.

* پیراهن عربی در تن داشت، کسی از او پرسید: لباس عربی بیشتر دوست داری یا ایرانی؟ گفت: «و لباس التَّقوی ذلک خیر» (سوره اعراف، آیه ۲۶. لباس تقوا بهتر است.

* یکی از مسئولان گفت: چون با قرآن حرف می‌زنی شما را به مکه آوردیم، يك سفره عمره هم شما را می‌آوریم، آیا چیز دیگری هم از ما می‌خواهید؟ گفت: «ما اسئلكم علیه من اجر» (سوره ص، آیه ۸۶ .

من هیچ پاداشی از شما درخواست نکردم.
* گفتم آفازاده! چگونه این همه مورد لطف قرار گرفتی؟ گفت: «ذلکما مما علمنی ربی» (سوره یوسف، آیه ۳۷.

* آیا بچه می‌تواند امام باشد؟ گفت: «یؤتی الحکمة من یشاء» (سوره بقره، آیه ۲۶۹.

* گفتم: من تو را دوست دارم، گفت: «سننظر أصدقت أم كنت من الکاذبین» (سوره نحل، آیه ۲۷. صبر می‌کنم بینم راست می‌گویی یا دروغ؟
* گفتم: می‌خواهم تو را بخورم. گفت: «أیحبّ احدکم أن یاکل لحم اخیه میتا» (سوره حجرات، آیه ۱۲.

* منزل ما می‌آبی؟، گفت: «حتّی یأذن لی ابی» (سوره یوسف، آیه ۸۰. اگر پدرم اجازه بدهد.

* آیا پدرت تو را دعوا کرده؟، گفت: «و اذا ما غضبوا هم یغفرون» (سوره شوری، آیه ۳۷.) مؤمنان هنگامی که غضب می‌کنند، بخشش می‌کنند.

- * آیا پدرت به تو کتک زده؟، گفت: «قالوا بلی» (سوره انعام، آیه ۳۰).
- * پدرت را بیشتر دوست داری یا مادرت را؟، گفت: «و بالوالدین احساناً» (سوره نساء، آیه ۳۶).
- * یکی از علما عمداً آیه‌ای را غلط خواند، گفت: «ان هذا الا اختلاق» (سوره ص، آیه ۷).
این بافتگی است.
- * مجدداً آیه دیگری را اشتباه خواند، گفت: «یریدون ان یبدلوا کلام اللّٰه» (سوره فتح، آیه ۱۵).
می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند.
- * بازی را دوست داری؟ گفت: «و لا تنس نصیك من الدنیا» (سوره قصص، آیه ۷۷).
سهم خود را از دنیا فراموش مکن.
- * حاضری فرزند من باشی؟، گفت: «و والد و ما ولد» (سوره بلد، آیه ۳).
- * با خواهر و برادرت چطوری؟، گفت: «فبئس القرین» (سوره زخرف، آیه ۲۸).
- * آیا غذای دیگری هم میل داری؟، گفت: «لن نصبر علی طعام واحد» (سوره بقره، آیه ۶۱).
بر یک غذا صبر نمی‌کنیم.
- * سؤالی درباره ازدواج شد، من گفتم: این پسر بچه پنج ساله است و مسائل ازدواج را نمی‌فهمد، گفت: «ففهمناها سلیمان» (سوره انبیاء، آیه ۷۹).
- * گفتم: مرا گیج کردی، گفت: «و تری الناس سُکاری» (سوره حج، آیه ۲).
- * پدرش گفت: این چه حرفی بود که زدی؟، گفت: «و ما قلت لهم الا ما امرتني به» (سوره مائده، آیه ۱۱۷).
- * آیا درس خوانده‌ای؟ گفت: «ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان» (سوره شوری، آیه ۵۲).
- * مخالفان ما چه سرنوشتی دارند؟، گفت: «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» (سوره شعراء، آیه ۲۲۷).

* آیا امام زمان علیه السلام تشریف می‌آورند؟ گفت: «جاء الحقّ و زهق الباطل» (سوره اسراء، آیه ۸۱).

* آیا کربلا را دوست داری؟، گفت: «احببت حبّ الخير» (سوره ص، آیه ۳۲).

* هنگام نمایش فیلمی غیر مفید از تلویزیون، گفت: «و الذين هم عن اللغو معرضون» (سوره مؤمنون، آیه ۳).

* مردم خندیدند، گفت: «و تضحكون و لا تبكون» (سوره نجم، آیه ۶۰).

* گفتیم از بس سؤال نمودیم، شما را خسته کردیم، گفت: «و لا یمسنا فیها نصب» (سوره فاطر، آیه ۳۵).
ما خسته نمی شویم.

* من آمده‌ام مکه، سوغاتی بخرم یا نه؟، گفت: «احلّ الله البیع و حرّم الربا» (سوره بقره، آیه ۲۷۵). سپس گفت: «و تزودوا فانّ خیر الزّاد التّقوی» (سوره بقره، آیه ۱۹۷).

* یکی از قاریان محترم که حافظ قرآن هم بود، از او پرسید: فلان آیه در کجاست؟ جواب داد: در سوره اعراف. قاری گفت: در سوره قصص است، کودک اصرار داشت که در سوره اعراف است، بعد معلوم شد حقّ با کودک بوده به او گفت: «لقد كنت فی غفلة من هذا» (سوره ق، آیه ۲۲). (تو غافل بودی).
* گفتم می‌خواهیم از خدمت شما مرخص شویم، گفت: «اذهب انت و اخوک باپاتی و لا تنیا فی ذکری» (سوره طه، آیه ۳۷).

* بر ما منت گذاشتی به سؤالات ما پاسخ دادی، گفت: «و لقد منّا علیک مرّة أخرى» (سوره طه، آیه ۳۷).

* معذرت می‌خواهیم، گفت: «لا تعذروا الیوم» (سوره تحریم، آیه ۷).

* گفتیم: دعایی بفرمایید: «ربّنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان» (سوره حشر، آیه ۱۰).

* خداحافظ، گفت: «فَاللَّهِ خَيْرٌ حَافِظًا» (سوره یوسف، آیه ۶۴).

* نوار ضبط صوت تمام شد، گفت: «و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ» (سوره انعام، آیه ۱۱۵).

همچنین شنیدم در جلسه‌ای که با مسئولان سعودی داشت به تمامی سؤالات حضار به زیبایی جواب داده بود از جمله:

* شاهزاده‌ها و مسئولان سعودی، که برایش اسباب بازی‌های گران قیمتی خریده بودند، ضمن تقدیم هدایا به او گفته بودند: آیا اینها را دوست داری و خوشحال می‌شوی؟ جواب داده بود: «فما اتانى الله خير مما اتاكم بل انتم بهديتكم تفرحون» (سوره نمل، آیه ۳۶). آنچه پروردگار من، به من داده، بهتر است از آنچه به شما داده است! این شما هستید که از این هدیه‌ها خوشتان می‌آید.

* پدرش گفته بود: اینها شاهزادگان سعودی هستند. پاسخ داده بود: «انَّ الملوک اذا دخلوا قرية أفسدوها» (سوره نحل، سوره ۳۴).

پادشاهان وقتی وارد شهری می‌شوند آن را به فساد می‌کشند! برای او يك لیوان قهوه آوردند. باقیمانده قهوه او را وزیر کشور سعودی به نیت تبرک و شفا خورد. در آن جلسه برخی گفته بودند: این يك معجزه است. یکی از علمای یمن گفته بود: این مهدی‌علیه السلام است!

در پایان جلسه دیدند، سید محمدحسین گریه می‌کند. شاهزادگان سعودی پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؟ مادرش را می‌خواهد. گفتند: بگذارید برود نزد مادرش. جواب دادند مادرش در ایران است. گفتند: بگوئید بیاید. پاسخ دادند: فرودگاه بسته شده است. وزیر کشور سعودی گفت: فرودگاه را باز کنید. یکی از مسئولان حج و زیارت ایران گفت: مادر ایشان تنها نیست، بلکه یکصد و بیست زائر دیگر هم مانده‌اند. وزیر کشور گفت: بگوئید آنها هم بیایند. بدین وسیله ۱۲۰ نفر از حجاج ایرانی که به دلیل پایان فرصت و بسته شدن فرودگاه، از سفر حج باز مانده بودند، به خاطر او اجازه حج پیدا کردند. دیداری دیگر

يك بار دیگر توفیق دیدار او را در منا پیدا کردم. در آنجا وقتی مسئول خیمه‌های منا وارد شد، گفتند: این عرب صاحب این خیمه‌هاست. گفت: «و لو لا از دخلت جنتك قلت ماشاء الله» (سوره كهف، آیه ۲۸).

* مسئول خیمه‌ها پرسید: مکه را پسندیدی؟، گفت: «بلدة طيبة و ربّ غفور» (سوره سبأ، آیه ۱۵).

* به نظر شما کارهای ما قبول است؟، گفت: «انما يتقبل الله من المتقين» (سوره مائده، آیه ۲۷).

* جمعیت دور او زیاد شد، هوای زیر چادر هم بسیار گرم بود. گفتند: دایره را بزرگ کنید، گفت: «و اذا قيل لكم تفسحوا في المجالس فافسحوا» (سوره مجادله، آیه ۱۱).

امتیازات انبیا

پیامبران الهی ویژگی‌ها و امتیازاتی دارند که هم برای معرفی آنها و هم برای پیشبرد اهدافشان ضروری است. اینک برخی از امتیازات آنان را ذکر می‌کنیم:

۱- معجزه

یکی از مؤثرترین و محسوس‌ترین ابزارهای که در اختیار انبیا بوده، معجزه است. در بخش راههای شناخت انبیا معجزه را به تفصیل توضیح دادیم.

۲- وحی

از امتیازات انبیا این است که بر آنها وحی نازل می‌شود و آنان بدین وسیله با خداوند ارتباط پیدا کرده، پیام الهی را دریافت می‌کنند. قرآن درباره پیامبران پیشین، خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید: «و ما ارسلنا قبلك الا رجالا نوحی اليهم» (سوره انبیا، آیه ۷). و ما قبل از تو نفرستادیم جز مردانی که به آنها وحی می‌شد. پیامون وحی سؤالاتی وجود دارد که به دو مورد آن می‌پردازیم: سؤال : آیا وحی يك نوع نبوغ بشری نیست؟ پاسخ : بعضی که نمی‌خواهند ارتباط با عالم دیگر را بپذیرند، در مسائلی از قبیل وحی و امثال آن دست و پا می‌زنند تا بلکه برای آن يك توجیه مادی و طبیعی بیابند. در اینجا یادی از رهبر انقلاب کنیم که درباره «کسروی» می‌فرمود: «او چون نمی‌توانست خودش را بالا برد، انبیا را پائین می‌آورد تا به آنها برسد.» اگر شما بخش صفات انبیا را مطالعه کنید، پی خواهید برد که دهها فرق میان نوابغ و انبیا موجود است.

مسأله اخلاص، عصمت از شك وسهو وخطا و هر نوع گناه، آگاهی از غیب، راز و نیاز و نیایش با خدا و عبادت‌های خالصانه و همه چیز را از خدا دانستن از مسائلی است که در هیچ نابغه‌ای نیست. زیرا که نوابغ، هم اشتباه می‌کنند و هم از گناه معصوم نیستند و هم از غیب بی‌خبرند و هم از نیایش‌های عارفانه با خداوند دورند و تمام آنچه را که دارند از خدا نمی‌دانند. مگر ما نوابغ دیگری نداریم؛ چرا آنها مثل قرآن را نیاوردند و نمی‌توانند بیاورند؟

سؤال : چرا به ما وحی نمی‌شود؟

پاسخ : هر رادیویی همه موج‌ها و صداها را نمی‌گیرد. صفای باطن و اخلاص و پاکی و تقوا و ده‌ها شرط دیگر لازم است. باید دل آماده گرفتن الهام و وحی باشد. وحی که جای خود دارد، حتی شناخت صحیح مطالب نیز تنها سزاوار قلب‌های سالم و افراد با تقوا و مؤمنان راستین است. در قرآن می‌خوانیم:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمَنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلِينَ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» (سوره حدید، آیه ۲۸).

ای مؤمنان! تقوا پیشه کنید و به خدا و پیامبرش ایمان آورید تا هم به شما دو سهم از رحمت خود مرحمت کند و هم برای شما نوری قرار دهد تا بتوانید در پرتو آن راه حق را شناخته و تنها در آن خط حرکت کنید.

از این آیه می‌فهمیم که حتی روشن بینی و نورهم به هر کسی داده نمی‌شود تا چه رسد به وحی و ارتباط مستقیم با خدای متعال.

در سوره انفال می‌خوانیم:

«ان تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فِرْقَانًا» (سوره انفال، آیه ۲۹).

اگر تقوا پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، خداوند به شما روشن‌بینی خاصی می‌دهد تا در سایه آن بتوانید حق را از باطل بشناسید.

انسان در مسیر زندگی خود به شناخت حق از باطل و خیر از شر و نیک از بد و دوست از دشمن و عوامل سعادت از شقاوت نیاز شدیدی دارد و عقل انسان برای این شناخت آمادگی دارد اما همیشه غبارهایی از حرص و طمع و شهوت و خودبینی و حسد و عشق‌های افراطی به مال و زن و فرزند و جاه و مقام جلو عقل آدمی را می‌گیرد و قدرت شناخت صحیح را از او سلب می‌کند. اینجاست که اگر باران تقوا این غبار را بر طرف نماید عقل می‌تواند واقعیات را آنچنان که هست بشناسد.

حقیقت سرایی است آراسته

هوا و هوس گرد برخاسته
نبینی ز هر جا که برخاست گرد
نبیند نظر گرچه بیناست مرد
و حافظ می‌گوید:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

اگر در جامعه‌ای روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون و تبلیغات بر اساس هوا و هوس این و آن اداره شود شرایطی پیدا می‌شود که مردم گیج و متحیر می‌شوند و نمی‌توانند تشخیص دهند که حق با چه کسی است. اما اگر تعصب و عناد و هوس کنار گذاشته شود و وسائل ارتباط جمعی، بلندگوی خودخواهان نباشد و جوسازی‌های نادرست کنار گذاشته شود و مردم را به حال خود بگذارند و تحریک نکنند، خود جامعه می‌تواند به بسیاری از حقایق دست یابد و بسیاری از باطل‌ها را بشناسد. در سوره بقره می‌خوانیم: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ» (سوره بقره، آیه ۲۸۲).

تقوا پیشه کنید و خدا به شما تعلیم می‌دهد. آری، قلب انسان همچون آئینه است که اگر غبار آن را برطرف کنیم، نور خدا در آن جلوه می‌کند. شناخت و معرفت هم دل پاک و روحیه سالم می‌خواهد تا چه رسد به وحی که عالی‌ترین مقام است.

قرآن کریم پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده، می‌فرماید:
«ولو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين» (سوره حاقه، آیه ۴۴ تا ۴۶).

اگر به ما چیزی را به ناحق نسبت دهی،... رگ حیانت را قطع می‌کنیم.

۳- علم غیب

یکی دیگر از امتیازات انبیا برخورداری آنها از علم غیب است. قرآن در این زمینه می‌فرماید:
«عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضى من رسول...» (سوره جن، آیه ۲۶ تا ۲۷).

خداوند به غیب آگاه است و احدی را بر آن آگاه نمی‌سازد جز کسانی که پسندیده باشد از قبیل پیامبر و... .

سؤال: در آیاتی از قرآن می‌خوانیم: جز خدا کسی غیب نمی‌داند:
«و عندہ مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو» (سوره انعام، آیه ۵۹).

با وجود این نمونه آیات که علم غیب را در انحصار خداوند دانسته چگونه آن را برای پیامبر و یا امامان ثابت می‌کنید؟

پاسخ: علم غیب اساساً برای خداست و اگر پیامبر و امام چیزی می‌داند آن را خدا به آنان داده نه آنکه از پیش خود آگاه به غیب باشند. در يك ماجرای سرّی همین که یکی از زنان پیامبر از حضرتش پرسید از کجا فهمیدی؟ پیامبر فرمود:
«نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ» (سوره تحریم، آیه ۳).

خداى دانا و آگاه به من خبر داد.

بنابراین، اولاً: آیات و روایاتی که می‌گوید: جز خدا کسی علم غیب را نمی‌داند، با آیات و روایاتی که می‌گوید: پیامبر علم غیب می‌داند، قابل جمع است و هر دو صحیح است.
ثانیاً: علم غیب دوگونه است، مطالبی که علم آن مخصوص خداست و احدی را از آن آگاه نمی‌کند همان گونه که در دعا می‌خوانیم: «و بحقّ علمك الذی استأثرت به نفسك» خدایا! به حقّ آن علمی که تنها در اختیار توست.

اما يك سرّی مطالب، با آنکه غیب است اما خداوند به اولیای خود مرحمت می‌کند.

ثالثاً: انبیا و اولیا بدون مراجعه به علم الهی نمی‌دانند ولی چنانچه مراجعه کردند، می‌دانند، مثل آنکه من و شما با مراجعه به دفتر تلفن، شماره تلفن فردی را می‌دانیم و بدون مراجعه نمی‌دانیم. روایت داریم برای ائمه‌علیهم السلام عمودی از نور است که با مراجعه به آن مطالبی را می‌یابند. رابعاً: بعضی جاها می‌دانند و بعضی جاها نمی‌دانند. بعضی جاها علم غیب، نقص است و ندانستن بهتر است. مثلاً شبی که علی‌علیه السلام به جای پیامبر خوابید، اگر می‌دانست که هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند، این عمل چندان ارزشی نداشت.
خامساً: گاهی می‌دانند و گاهی نمی‌دانند. گاهی خداوند چراغ را برای آنها روشن می‌کند و آنها می‌بینند و گاهی هم چراغ خاموش است و نمی‌بینند.

در حدیث داریم: «ییسط لنا العلم فنعلم و یقیض عنا فلا نعلم» (کافی، ج ۱، ص ۲۵۶). (گاهی پرده کنار زده می‌شود، می‌بینیم و گاهی پرده گسترده است، نمی‌بینیم. پس کلید علم غیب دست خداست.

سؤال: آیا امامان نیز از علم غیب برخوردارند؟

پاسخ: از آیه‌ای که در ابتدای بحث آوردیم، روشن می‌شود که غیر از پیامبر، افراد دیگری هم علم غیب دارند. اگر خداوند در آیه فوق می‌فرمود: «الّا الرسول» «مگر رسول» معنایش این بود که علم غیب مخصوص خدا و پیامبر است، اما آیه می‌فرماید: خداوند غیب می‌داند و احدی را بر علم خود

آگاه نمی‌کند، مگر کسی که از او راضی باشد. سپس از باب نمونه می‌فرماید: «من رسول»، یعنی پیامبر یکی از مصادیق آن است، نه همه آن.

سؤال: اگر انبیا و اولیا علم غیب دارند، پس چرا مشکلات خود را حل نمی‌کنند؟ حضرت علی‌علیه السلام که علم غیب می‌داند، برای چه به مسجد کوفه رفت و به شهادت رسید؟ پاسخ: با ذکر مثال پاسخ را بیان می‌کنیم:

معمولاً بر روی اتومبیل‌های دولتی می‌نویسند: «استفاده اختصاصی ممنوع». یعنی این اتومبیل در اختیار راننده است برای انجام امور اداری، نه کارهای شخصی. یا مسئول نیروی انتظامی يك منطقه، به مأمور تحت امر خود، يك عدد باتوم و کلت می‌دهد و او هر وقت و هر جا که به او دستور داده شد، از این امکانات استفاده می‌کند، نه در نزاع‌های شخصی و یا هر جا که خود مأمور مایل باشد.

خداوند نیز سه نیرو در اختیار اولیای خود قرار داده است: معجزه، علم غیب و دعای مستجاب. اما اولیای او از این نیروها و امکانات استفاده اختصاصی نمی‌کنند. امام حسین‌علیه السلام در صحرای کربلا تشنه است، اما برای رفع تشنگی خود دعا نمی‌کند.

اگر انبیا و امامان به وسیله دعا، معجزه و علم غیب، مشکلات خود را حل کنند و به کارهای خود برسند، در آن صورت چگونه می‌توانند برای دیگران الگو باشند. بلکه لازم است آنها نیز در تحمل مصیبت‌ها و شدائد مثل دیگران باشند.

آنها تنها حق دارند برای دعوت مردم به سوی خدا از معجزه، علم غیب و دعا استفاده کنند، ولی برای رفع مشکلات خودشان خیر.

۴- عصمت

یکی از ویژگی‌های دیگر انبیا، عصمت است. عصمت یعنی در اثر ایمان و شناخت و یقین کامل، انسان دارای روحی شود که با کمال آزادی و آگاهی هرگز پیرامون گناه نگردد، بلکه در اندیشه گناه هم نباشد.

بعضی تعجب می‌کنند که چگونه انسان می‌تواند حتی فکر گناه نکند، در حالی که شما خواننده عزیز هم در بسیاری از اعمال خلاف، دارای عصمت هستید یعنی نه آن خلاف را مرتکب شده‌اید و نه به فکر انجام آن افتاده‌اید. زیرا ما در حدی از آگاهی هستیم که عیب و ضرر این اعمال باورمان آمده؛ یقین پیدا کرده‌ایم و این مسأله از مغز ما عبور کرده به دل نشسته است، در اینجا دیگر علم نیست که این یقین است، فکر نیست که باور است.

راستی اگر ما به مقام یقین و باور برسیم و بدانیم این غیبتی که امروز از ما سر می‌زند در قیامت به چه صورتی مجسم می‌شود، هرگز در اندیشه غیبت نیز نخواهیم بود. عیب ما این است که

معلومات ما از مغز ما عبور نکرده و به دل ننشسته، علم است نه یقین و لذا می‌دانیم بد است اما مرتکب می‌شویم. به يك مثال توجه کنید:

همه می‌دانیم که انسانِ مرده به ما کاری ندارد و نمی‌تواند زیانی برساند اما می‌ترسیم شب در اتاقی در کنار او بخوابیم، چرا؟ چون علم ما از مغز به دل عبور نکرده، علم هنوز ایمان و باور و یقین نشده است اما مرده شوی را می‌بینیم که در کنار مرده و در شب تاریک، به تنهایی شب را تا صبح بدون دل‌پره به پایان می‌برد. فرق ما و مرده‌شوی چیست؟ فرق آن است که ما علم داریم و او یقین. بنابراین ریشه عصمت، ایمان واقعی، علم عمیق و باور و یقین کامل است.

نشانه یقین

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از خواندن نماز جماعت صبح، رو به مردم کرد و جوانی را مشاهده نمود که رنگش زرد و چشم‌هایش در حدقه فرو رفته و موهایش ریخته بود. رسول خدا احوال او را پرسید. جوان گفت: اکنون که در خدمت شما هستم در حال یقین به سر می‌برم. پیامبر از شنیدن کلمه یقین تعجب کرد، نشانه یقین را از جوان پرسید. او گفت: چنان قیامت را باور دارم که خواب از من ربوده است. گویا جهنم و شعله‌های آتش را از يك سو و بهشت و نعمت‌های فراوانش را از سوی دیگر و دادگاه عدل خدا و محشر و حضور مردم و خودم را برای محاسبه اعمال مشاهده می‌نمایم.

پیامبر که نشانه‌های یقین را از او شنید، ادعای جوان را پذیرفت سپس آن جوان از پیامبر خواست که برای او دعا کند تا در راه خدا شهید شود پیامبر برای او دعا کرد، پس از چندی جنگی پیش آمد که این جوان در آن شرکت نمود و دهمین نفر بود که در درگیری بین حق و باطل در راه خدا به درجه شهادت رسید.

چه کنیم به یقین برسیم؟

قرآن می‌فرماید: «و اعبد ربك حتى یأتیک الیقین» (سوره حجر، آیه ۹۹).
به آنچه از دین می‌دانی عمل کن تا به یقین رسی. هر چه انسان بیشتر عبادت کند به یقین نزدیک‌تر می‌گردد.

لزوم عصمت رهبر آسمانی

می‌توانیم دلیل لزوم عصمت را مضمون این شعر بدانیم:
هرچه بگنند نمکش می‌زنند
وای به روزی که بگنند نمك

دلیل نیاز ما به رهبر معصوم، همان لغزشها و خطاها و انحراف‌های فکری و عملی ماست. وای به روزی که رهبر نیز دچار لغزش شود زیرا در این صورت او نیز به رهبر معصوم دیگری نیاز دارد و اگر او هم معصوم نباشد، به رهبر سوم نیاز است و بدین ترتیب تسلسل لازم می‌آید و باطل است. از سوی دیگر باید خداوند حجت خود را بر مردم تمام کند و جایی برای بهانه باقی نگذارد و این جز در سایه وجود رهبران معصوم میسر نیست. چگونه می‌توان مسئولیت رهبری را بر دوش کسی گذاشت که او خود نیز از خطا و اشتباه و گناه ایمن نیست؟!

مضافاً، آیا سپردن رهبری مردم به شخصی گنهکار، توهین به مقام انسانیت نیست؟! قرآن دعای حضرت ابراهیم را نقل می‌کند که عرض کرد: خدایا! مقام امامت و رهبری را به ذریه من مرحمت کن. اما بی‌درنگ خداوند جواب می‌دهد: «لاینال عهدی الظالمین» (سوره بقره، آیه ۱۲۴).

هرگز این عهد و پیمان الهی و مقام امامت نصیب انسان ظالم و گنهکار نمی‌شود. همچنین در قرآن به ما فرمان داده شده است که بدون قید و شرط از رسول‌خدا اطاعت کنیم و این دستور، خود دلیل بر عصمت آنهاست زیرا اگر انبیا دچار انحراف و گناه می‌شدند، می‌بایست فرمان خدا درباره اطاعت از رسول‌صلی الله علیه وآله مشروط باشد، چنانکه فرمان پیروی از والدین با آن اهمیت، مشروط است و با صراحت به فرزندان اعلام می‌کند که از والدین منحرف پیروی نکنید. «و ان جاهداک علی ان تشرک بی مالیس لک به علم فلاتطعهما» (سوره لقمان، آیه ۱۵).

اگر پدر و مادر بکوشند تا چیزی را که در مورد آن علم نداری با من شریک کنی اطاعت مکن. خواننده عزیز! با اندکی دقت و مقایسه میان اطاعت مشروط از والدین و اطاعت بی قید و شرط از رسول می‌توان دریافت که پیامبر در حدی از عصمت قرار دارد که در پیروی از او نیازی به هیچ گونه قید و شرطی نیست، و به گفته قرآن کریم: «وما ینتطق عن الهوی ان هوالاوحی یوحی» (سوره نجم، آیه ۳ تا ۴).

هرگز کلامی را از روی هوس نمی‌گوید و سخنان او جز وحی نیست. چند تذکر:

الف: برخی، پاره‌ای از آیات قرآن را دستاویز قرار داده‌اند و عصمت پیامبران را با آن خدشه‌دار می‌سازند، در جمع‌بندی ما از آیات و روایات، داشتن مقام عصمت با هشدارها و اخطارها و

عتاب‌هایی که در قرآن آمده است هرگز منافاتی ندارد، زیرا همین عتاب‌ها می‌تواند راهگشای عصمت باشد و از برخی غلوه‌ها در مورد انبیا جلوگیری نماید.

ب : پیامبران، نه تنها در تبلیغ که در عقاید و احکام و نه تنها در گناهان کبیره که در تمام گناهان و نه تنها در لغزشهای عمدی که حتی در لغزشهای خطایی و سهوی نیز باید معصوم باشند تا هیچ بهانه و دستاویزی برای دشمن و موجبی برای سلب اطمینان دوست باقی نماند. در قرآن آمده است: «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (سوره انعام، آیه ۱۴۹).

برای خداست حجت کامل و رسا.

راستی اگر پیامبر و یا امامان، معصوم نباشند، میان گفتار و اعمال آنها تناقض پیش نخواهد آمد؟ و آیا با وجود رهبر گناهکار و غیر معصوم می‌توان گفت: خداوند حجت را بر مردم تمام نموده است؟ ج : عصمت با استغفارها و نیایش‌های پیامبران منافاتی ندارد، زیرا همین که پیامبر یا امام معصوم خود را در محضر خدا می‌داند و با دل و جان می‌پذیرد که خدا بر فکر و دل او آگاه و ناظر است و تمام سخنان او ضبط می‌شود، در حالی قرار می‌گیرد که حتی از اعمالی هم که گناه نیست احساس خجالت و شرمساری می‌کند.

مثال: اگر من در خانه سرفه کنم احساس شرمندگی نمی‌کنم، اما همین که برای برنامه درس‌هایی از قرآن جلو دوربین قرار می‌گیرم، حتی از يك سرفه ناراحت می‌شوم و از مردم عذرخواهی می‌کنم، با اینکه گناه نیست و این به خاطر آن است که خود را در محضر مردم می‌یابم. اولیای خدا که خود را در محضر خدا می‌دانند حتی از کوچک‌ترین عمل خود چنان احساسی دارند و این است فلسفه استغفار و مناجات و نیایش‌های پیامبر و امامان معصوم‌علیهم‌السلام.

پاسخ به چند سؤال

تاکنون درباره نیاز انسان به انبیا و راه شناخت آنان مطالبی بیان شد. در این بخش به گوشه‌ای از سؤالات و شبهات پاسخ می‌دهیم.

سؤال : چرا انبیا از جنس بشر هستند؟

پاسخ : یکی از ایرادهایی که به انبیا می‌گرفتند، این بود که چرا بشر هستند و فرشته نیستند؟ در حالی که زیبایی امر در این است که انبیا بشر باشند، زیرا اگر بشر نباشند، انسان‌ها مدعی می‌شدند که انبیا مسائل و مشکلات ما را نمی‌دانند و مرتب به ما دستور می‌دهند! انبیا باید همانند دیگر انسان‌ها شهوت و غضب داشته باشند و خود را کنترل کنند تا الگوی دیگران باشند. خداوند به پیامبر می‌فرماید: به آنها بگو من هم بشری همانند شما هستم. «قُلْ أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (سوره کهف، آیه ۱۱۰).

سؤال : آیا انبیا مدینه فاضله ساختند؟

پاسخ : آمدن انبیا و قانون آسمانی برای هدایت مردم، يك ضرورت است و پذیرفتن مردم يك وظیفه دیگر و حساب این دو از هم جداست.

برنامه خدا این نیست که مردم را به اجبار هدایت نماید و اگر چنین بود همه آنان هدایت می‌شدند. «ولولوا لهداکم اجمعین» (سوره نحل، آیه ۹).

چنانکه روش پیامبر نیز اجبار و سلب آزادی از مردم و تحکم بر آنان نبوده است. «لست علیهم بمصیطر» (سوره غاشیه، آیه ۲۲).

خداوند باید وسیله هدایت مردم را فراهم سازد. «انّ علینا للهدی» (سوره لیل، آیه ۱۲).
و مردم هم باید هدایت پذیر باشند.
اما گروهی از مردم هدایت را نپذیرفتند، این امر نباید سبب شود که هدایت خداوند نسبت به دیگران قطع شود. همان گونه که باغبان به خاطر وجود علف هرز، هرگز دست از آبیاری باغی که درختان خوبی دارد برنمی‌دارد. در قرآن می‌خوانیم:
«هنگامی که خدا اراده فرمود انسان را خلق کند، ملائکه گفتند: این انسان اهل فساد و خونریزی است».

اما خداوند در پاسخ آنان می‌فرمود: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید: «اتّی أعلم ما لاتعلمون» (سوره بقره، آیه ۳۰).

از همه گذشته، ساختن نمونه‌هایی و تربیت افرادی برای اثبات مدعا کافی است.
اگر يك معمار یا نقاش چند نمونه هنری از خود نشان دهد، برای اثبات لیاقت وی کفایت می‌کند.
انبیا از طرف خدا طرح جامعه سالم را می‌دهند و خود هم به آن عمل می‌نمایند و افرادی را نیز که آمادگی دارند کشف و آنان را تربیت می‌کنند و يك جامعه کوچکی را برای نمونه به دنیا عرضه می‌کنند و سپس از همه دعوت می‌نمایند که طبق این مدل و الگو نظام اجتماعی خود را بسازند.
پیامبر عزیز اسلام، امتی تشکیل داد از سفید و سیاه و از قبایل مختلف و اساس کار خود را بر مبارزه با شرك و طاغوت و ایمان به خدا پی‌ریزی نمود. تمام امتیازات موهوم را از بین برد و اخلاق و بهداشت و خدمت و مساوات در برابر قانون خدا و اخوت اسلامی و عدل و قسط و آزادی و صداقت و اخلاص و عزت را به ارمغان آورد.

افرادی همچون حضرت علی علیه السلام و ابوذر و سلمان و مقداد و میثم تربیت نمود که تا پای جان ایستادند، از شهادت استقبال کردند و از دادن خون خود در راه استقرار نظام خدایی مضایقه نکردند.

اکنون اگر هنوز دنیا رنگ مکتب انبیا علیهم السلام را نگرفته، باید علل آن را در جای دیگر بررسی کنیم، نه در ضعف مکتب اسلام و یا عدم لیاقت رهبران دینی.

خورشید بر همه چیز می‌تابد، اگر به آینه تابید و نورش منعکس شد ولی به دیوار تابید و منعکس نشد، هرگز در خوبی خورشید و در نورافشانی‌اش تشکیک نمی‌کنیم. شما اگر میلیون‌ها توپ در بسته به اقیانوس بیندازید، قطره‌ای آب وارد آنها نمی‌شود، زیرا توپ در بسته است و گرنه آب از نفوذ خود دریغ ندارد.

مردمی که چشم بسته و گوش بسته و دل بسته هستند و به قول قرآن: «لهم قلوب لایفقهون بها و لهم أعین لایبصرون بها و لهم آذان لایسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل» (سوره اعراف، آیه ۱۷۹).

اینها دل دارند اما نمی‌فهمند، چشم دارند اما نمی‌بینند، گوش دارند اما نمی‌شنوند، آری اینها همچون چهار پایانند، بلکه گمراه‌تر.

کسی که استعداد شناختن و دیدن حق را دارد اما حاضر به شناخت و پذیرش حق نیست، به مراتب از چهارپایان که دارای استعداد و امکانات نیستند بدتر است. انسانی که هدفش، خور و خواب و شهوت است حیوانی بیش نیست و مکتب‌هایی که شعار (خوراک، پوشاک، مسکن) می‌دهند تمام استعدادهای انسان را در مسیر زندگی حیوانی خلاصه می‌کنند. آری، این مکتب‌ها بزرگ‌ترین توهین را به مقام جانشین خدا و انسانیت انسان نموده‌اند.

کوتاه سخن آنکه این مردمند که باید جامعه ایده‌آل بسازند. انبیای الهی معلّمانی هستند که خود را برای درس دادن آماده می‌کنند، این شاگرد است که باید درس را فراگیرد. پیامبران پزشکانی هستند که دارو می‌دهند و این بیمار است که باید طبق دستور پزشک به معالجه خود پردازد. اگر انبیا جامعه ایده‌آل نساختند به خاطر کوتاهی خود مردم است. این پاسخ را با بیان چند آیه قرآن زینت می‌بخشیم:

«انّ الله لایهدی القوم الظالمین» (سوره قصص، آیه ۵۰).

همانا خدا افراد ستمگر را هدایت نمی‌کند.

«انّ الله لایهدی القوم الکافرین» (سوره مائده، آیه ۶۷).

همانا خدا افراد کافر را هدایت نمی‌کند.
«انّ الله لا يهدي القوم الفاسقين» (سوره منافقون، آیه ۶).

همانا خدا افراد فاسق را هدایت نمی‌کند.
«انّ الله لا يهدي من هو مسرف كذاب» (سوره غافر، آیه ۲۸).

همانا خدا افراد اسرافکار و دروغگو را هدایت نمی‌کند.
در این آیات به خوبی روشن است که علت دور بودن از هدایت انبیا و عدم تشکیل يك جامعه ایده‌آل خود مردم هستند، زیرا به خاطر ظلم و کفر و فسق و اسراف و دروغگویی از قابلیت هدایت افتاده‌اند.

در صفحه اول قرآن تابلویی نصب شده که می‌فرماید:
«ذلك الكتاب لا يرب فيه هدى للمتقين» (سوره بقره، آیه ۲).

یعنی با اینکه قرآن برای هدایت تمام جهانیان نازل شده اما تنها افراد پرهیزکار که در برابر حق، تکبر و لجاجت و عناد و هوس را کنار گذاشته و در جستجوی حقتند، از هدایت آن بهره‌مند می‌شوند.
سؤال : چرا همه انبیا در شرق ظهور کرده‌اند؟

پاسخ: تاریخ گذشته غرب برای ما روشن نیست و ما هیچ دلیلی نداریم بر اینکه تمام پیامبران در مشرق زمین بوده‌اند، بلکه از آیه «ولكلّ أمة رسول» (سوره یونس، آیه ۴۷).
می‌توان استفاده کرد که هر امتی پیامبری داشته است.

سؤال : انبیا چند نفر بودند و ایمان به همه آنان چه لزومی دارد؟
پاسخ: در قرآن نام بیست و پنج نفر از پیامبران آمده ولی در سوره مؤمن می‌خوانیم:
«ولقد ارسلنا رسلاً من قبلك منهم من قصصنا عليك و منهم من لم نقصص عليك» (سوره مؤمن، آیه ۷۸).

ما قبل از تو پیامبرانی فرستادیم که داستان بعضی از آنها را نقل نموده و ماجرای عده دیگری را برای تو بازگو نکرده‌ایم.
از این آیه به دست می‌آید که عدد پیامبران منحصر در این بیست و پنج نفری که نامشان در قرآن آمده نیست. اگر به روایات مراجعه کنیم عده‌های گوناگونی را می‌یابیم اما معروف‌ترین روایات، حدیثی است که از ابوذر غفاری نقل شده که می‌گوید: از پیامبر خداصلی الله علیه و آله پرسیدم:

انبیا چند نفر بوده‌اند؟ فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار نفر. (تفاسیر مجمع‌البیان و تفسیرنمونه؛ بحار، ۱۱ ج، ص ۳۰).

همچنین بر اساس آیات ۱۳۶ سوره بقره و ۸۶ سوره آل عمران و ۱۰۵ سوره نساء، ایمان به تمام انبیا لازم است و شاید دلیل آن این باشد که مسأله بعثت، يك حادثه اتّفاقی نیست، بلکه يك جریان و امر الهی است. ایمان به پیامبران پیشین یعنی ایمان به لطف همیشگی خدا درباره همه انسان‌ها در طول تاریخ، یعنی ایمان به حکمت ثابت خدا، یعنی ایمان به يك ضرورت دائمی که همان لزوم رهبری معصوم است. یعنی ایمان و اطمینان به پیروزی حق بر باطل. آری، ایمان به این عقیده که در طول تاریخ بشریت، مردان حقّ در يك سو و طاغوت‌ها و جبهه‌های باطل در سوی دیگر صف‌آرایی کرده و در تمام مراحل، عاقبت، پیروزی از آن حقّ و سرنوشتی و رسوایی نصیب پیروان باطل شده است، همین ایمان به این سنت خدا، رمز رشد و استقامت و پایداری است.

محمّدصلی الله علیه وآله خاتم پیامبران

پیامبر گرامی اسلام، آخرین فرستاده الهی و خاتم پیامبران است. قرآن در این رابطه می‌فرماید: «ما كان محمدٌ أباً أحدٍ من رجالكم و لكن رسول الله و خاتم النبیین» (سوره احزاب، آیه ۴۰).

محمد پدر یکی از مردان شما نیست، بلکه فرستاده خدا و آخرین پیامبر است.

سؤال: چرا جریان نبوت با حضرت محمد صلی الله علیه وآله پایان یافت؟

پاسخ: وقتی آب حوض را عوض می‌کنند که آلوده باشد. وقتی خیابان و منزل و لباس و ماشین را تعمیر و اصلاح می‌کنند که ریزش و خرابی و پارگی داشته باشد. نیاز به پیامبر جدید هم زمانی است که در کتاب پیامبر قبلی تحریف و کتمان رخ داده باشد. اگر حتی يك حرف از قرآن تغییر نیافته و مسأله‌ای هم بی‌پاسخ نمانده، نیازی به پیامبر جدید نیست، بر خلاف کتاب‌های آسمانی پیشین که اگر نگاهی به تورات و انجیل امروز کنید آنقدر حرف‌های پوچ و خلاف عقل می‌بینید که از خواندن آن شرم می‌کنید.

از سوی دیگر گاهی يك نفر بی‌سواد قصد دارد به محل دوری برود، در اینجا چاره‌ای نیست مگر این که کوچه به کوچه آدرس بگیرد، اما اگر همین راه را شخص دیگری که باسواد است بخواند طی کند و ما يك نقشه کلی از شهر و خیابان‌های آن را به دست او دهیم، او خود راه را انتخاب خواهد نمود. مردم قدیم که جامعه‌شان به حدّ رشد نرسیده بود، آدرس کوچه به کوچه لازم است، ولی وقتی جامعه به رشد رسید، اگر يك نقشه کلی را هم به او بدهند راهش را می‌یابد و نیازی به حضور

مستقیم راهنما (پیامبران) نیست. البته وجود امامان معصوم و فقها برای حفظ و صیانت قوانین و رهنمودها لازم است.

مطلب دیگر اینکه پیامبران پیشین (جز افراد انگشت شمار) معمولاً کتاب نداشته‌اند و اکثراً دستورات پیامبران بزرگ را تبلیغ می‌کردند و چنین نبود که همه آنان صاحب کتاب باشند. بنابراین با وجود امامان معصوم و اسلام شناسان با تقوا که این مسئولیت را به عهده گرفته‌اند، لزومی به آمدن انبیا نیست، زیرا ابلاغ دستورات دینی از علمای عادل نیز برمی‌آید. لذا از مسأله اجتهاد نباید غافل باشیم زیرا فقهای عادل با در دست داشتن قواعد کلی دین، همواره می‌توانند حکم خدا را از قرآن و حدیث استخراج نمایند.

رسالت جهانی پیامبر اسلام

رسالت پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه وآله جهانی است، یعنی اختصاص به زمان خاص ندارد، بلکه برای همه عصرها و همه نسل‌هاست. قرآن مکرر این حقیقت را تذکر می‌دهد:

«و ما ارسلناک الا کافّة للناس» (سوره سبأ، آیه ۲۸).

ما تو را جز برای تمامی انسان‌ها نفرستادیم.

«قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً» (سوره اعراف، آیه ۱۵۸).

ای پیامبر! بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم.

پیامبر نیز خود این مطلب را بیان فرموده است: «أنا رسول من ادرکت حیا و من یولد بعدی» (میزان الحکمه).

من پیامبر همه هستم، چه کسانی که آنها را در زمان حیات خود درک کرده‌ام و چه کسانی که پس از من متولد خواهند شد.

علاوه بر این، نامه‌هایی که پیامبر به اطراف و اکناف عالم و برای سران کشورها می‌فرستاد، دلیلی دیگر بر جهانی بودن رسالت اوست.

یک روز صبح پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یارانش را احضار کرد و در سخنانی به آنان فرمود:

«برخیزید، پیک رسالت شوید و ندای توحید را به گوش جهانیان برسانید...» سپس برای ابلاغ پیام شش نفر را به ایران، روم، حبشه، مصر، یمامه، بحرین و اردن فرستاد. (فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۱۰).

کارنامه انبیا

در این بخش، گوشه‌ای از کارنامه انبیا و اهداف مقدّس آنان به صورت مختصر بررسی می‌شود. در آغاز به مسئولیت کلی و اصلی تمامی انبیای الهی می‌پردازیم. روش ما در تمام بخش‌ها، استناد به وحی و کلمات پیشوایان معصوم بوده است. در اینجا نیز ابتدا به سراغ قرآن می‌رویم تا ببینیم وظیفه انبیا را چگونه بیان و ترسیم نموده است.

تبلیغ، مسئولیت عمومی پیامبران

انبیا مسئولند پیام خدا را به بندگانش برسانند، این کار اصلی انبیاست. آنها موظّفند دستورهای الهی را بدون هیچ تغییر به مردم ابلاغ کنند. خوبی‌ها و بدی‌ها را برای مردم بیان کنند. راه سعادت و رستگاری را به آنان نشان دهند و همگان را از وجود هرگونه بیراهه و انحراف و کجی با خبر سازند.

ویژگی‌های تبلیغی پیامبران

۱- تبشیر و تنذیر

پیامبران در تبلیغ دین خدا هم از شیوه تبشیر و امید دادن استفاده می‌کنند و هم از شیوه تنذیر و بیم دادن.

تبشیر قائل است و تنذیر سائق. قائد کسی است که جلو کاروان حرکت می‌کند و کاروان را به پیش می‌برد. سائق کسی است که از عقب کاروان حرکت می‌کند و افراد کاروان را از بازماندن محافظت می‌کند.

مبلّغ باید مراقب باشد که وظیفه او تنذیر است و نه تنفیر به معنای ایجاد نفرت و فراری دادن، لذا پیامبراسلام به نمایندگانی که برای تبلیغ به اطراف گسیل می‌داشت، می‌فرمود: «بشّروا و لا تنفّروا یسّروا و لا تعسّروا» (صحیح مسلم، حدیث ۳۲۶۲).

۲- نترسیدن از دیگران

آنها فقط از خدا می‌ترسند. قرآن در توصیف آنها می‌فرماید: «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (سوره احزاب، آیه ۳۹).

آنان که پیام خدا را ابلاغ می‌کنند و از احدی جز خدا نمی‌ترسند.

۳- استقامت

پیامبران در تبلیغ خود استقامت می ورزند. قرآن خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «فاستقم كما أمرت» (سوره هود، آیه ۱۱۲).

همان گونه که مأموریت یافته‌ای، استقامت داشته باش.

۴- تذکر

پیامبران آنچه را که خیر و صلاح مردم است، مرتب به آنها یادآوری می‌کنند: «فذكر انما انت مذكر» (سوره غاشیه، آیه ۲۱).

خواسته‌های پیامبران از خدا

پیامبران الهی در راه تبلیغ دین و رساندن پیام‌ها و دستورات خداوند به مردم، چند چیز از خداوند درخواست می‌کنند:

۱- سعه صدر. «ربّ اشرح لی صدري» (سوره طه، آیه ۲۵).

۲- آسانی کارها. «و یسر لی امری» (سوره طه، آیه ۲۶).

۳- قابل فهم بودن پیام. «یفقهوا قولی» (سوره طه، آیه ۲۸).

نکته ظریفی که در اینجا وجود دارد آن است که آنچه را حضرت موسی از خدا می‌خواهد، خداوند بدون درخواست، به پیامبر اسلام عطا فرموده است. «الم نشرح لك صدرك و وضعنا عنك و زرك» (سوره انشراح، آیه ۱ تا ۲).

قلمرو تبلیغی پیامبر اسلام

شیوه کار پیامبر صلی الله علیه وآله دعوت مردم به سوی خداپرستی و انجام اعمال صالح از راه دانش و بینش است. «أدع الی سبیل ربّك بالحكمة و الموعظة الحسنة» (سوره نحل، آیه ۱۲۵).

او در عمل به دستورات دین از خود شروع کرد و اولین عامل به دستوره‌های الهی بود. «و ثیابك فطهر» (سوره مدثر، آیه ۴).

سپس به فرمان الهی به تربیت همسران و دخترانش پرداخت و آنان را تبلیغ کرد. «قل لزوجك و بناتك و نساء المؤمنین...» (سوره احزاب، آیه ۵۹).

آنگاه مأمور ارشاد و هدایت خویشاوندان نزدیک خود می‌شود. «و انذر عشیرتک الاقربین» (سوره شعراء، آیه ۲۱۴).

پس از آن مأموریت یافت که مردم مکه و اطراف آن را به هدایت و خداپرستی دعوت کند. «لتنذر ام القرى و من حولها» (سوره انعام، آیه ۹۲).

آنگاه عالم بشری را به راه راست فراخواند. «و ما ارسلناک الا کافّة للناس بشیراً و نذیراً» (سوره سبأ، آیه ۲۸).

مأموریت‌های انبیا

اکنون به ذکر موارد مأموریت‌های آنها می‌پردازیم:

۱- دعوت مردم به یکتاپرستی

دعوت مردم به توحید و پرستش خدا، سرلوحه تعالیم انبیاست. آنها با زبانی شیوا و آرام و متین «قولاً لیّناً» (سوره طه، آیه ۴۴).

و مطابق با درك و شعور افراد «انا معاشر الانبیاء امرنا ان نكلّم الناس على قدر عقولهم» (بحار، ج ۱، ص ۸۵).

این مسئولیت خود را انجام می‌دادند و با بیان نعمت‌های الهی و پاداش‌های دنیوی و اخروی مردم را به عبادت الهی فرا می‌خواندند.

بیان نعمت‌های الهی و آگاهی نسبت به آنها، انسان را به عبادت خدا تشویق و ترغیب می‌کند. خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود: مردم را عاشق من کن! عرض کرد: چگونه؟ فرمود: نعمت‌هایم را برایشان بشمار. «ذکرهم آلائى و نعمائى لیحبّونى» (بحار، ج ۲، ص ۴).

برخی می‌پرسند: چه کنیم که فرزندان نماز بخوانند؟ می‌گوییم: الطاف خدا را برای فرزندت بگو، او به خدا علاقه‌مند خواهد شد و در نتیجه، نماز خواندن برای او آسان و شیرین می‌شود. انبیا نحوه پرستش را نیز به انسان‌ها می‌آموزند، در غیر این صورت، انسان‌ها در نوع پرستش دچار اشتباه و خرافات می‌گردند.

یکی از اشعار غلطی که در میان ما رایج است، شعر معروفی است درباره موسی و شیان که آن چوپان برای پرستش خدا، به دنبال آب و جارو کردن خانه خدا و شانه کردن موهای خدا بود. اصولاً فلسفه بعثت حضرت موسی علیه السلام و سایر انبیا آن است که اگر مردم اشتباهی مرتکب می‌شوند، اصلاح شوند. وظیفه موسی اصلاح و راهنمایی است، در غیر این صورت، بعثت یعنی هیچ، یعنی لغو! این که «هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو» معنا ندارد! مثل اینکه در سر چهارراه، پلیسی را بگذاریم و بعد بگوییم: هر کس هر جوری می‌خواهد بیاید و برود. خوب، این پلیس چه کاره است؟

۲- مبارزه با شرك

دومین مأموریت انبیا مبارزه با شرك و خرافات است، از آدم پرستی گرفته تا ماه و خورشید پرستی تا سنگ و چوب پرستی، تا ملیت و مدرک پرستی و تا مقام و پول و هوا پرستی و سایر شاخه‌ها و مویرگ‌های شرك که باید با دست توانای انبیا برچیده شود. این فریاد ابراهیم علیه السلام است که با آن همه سخنان نرم با عموی بت پرست خود و با آن همه استدلال‌های زیبا برای نمرود و با آن روش ابتکاری خود برای خورشید و ماه پرستان، همین که دریافت سخن و استدلال دیگر اثر ندارد فریاد زد که من بت‌های شما را در آینده‌ای (نه چندان دور) درهم می‌کوبم: «تالله لا کیدن اصنامکم» (سوره انبیا، آیه ۵۷). و چنین هم کرد، زیرا آنجا که نصیحت و موعظه و استدلال اثر ندارد با يك عمل قاطع و انقلابی باید فطرت‌های خفته مردم را بیدار نمود و لذا ابراهیم را می‌بینیم در روزی که شهر خلوت شد تبر خویش را برداشت و به بت‌کده رفت و به قول قرآن «فجعلهم جذاذاً» (سوره انبیا، آیه ۵۸). بت‌ها را قطعه قطعه کرد و تبر را به گردن یکی از بت‌های بزرگتر انداخت و رفت. همین که مردم به شهر بازگشتند و شکسته شدن بت‌ها را دیدند از یکدیگر پرسیدند: کدام ظالم خدایان ما را این چنین درهم کوبیده است؟ چیزی نگذشت که متوجه ابراهیم شدند و گفتند: این عمل تنها کار اوست، ابراهیم همیشه از بت‌ها و بت‌پرستی ما شدیداً انتقاد می‌کرد اکنون باید او را دستگیر و در برابر مردم احضارش کنیم تا هم او به ظلم خود اقرار کند و هم ما عمل او را محکوم کرده، به جزای کارش برسانیم.

ابراهیم را آوردند و از او پرسیدند: چرا بت‌ها را درهم‌کوبیدی؟ گفت: اگر بت بزرگ سخن می‌گوید از او بپرسید. مردم به یکدیگر نگاه کرده، پیش خود گفتند: بت که حرف نمی‌زند. ابراهیم‌علیه السلام که منتظر چنین صحنه‌ای بود و دید بت‌پرستان به خود آمدند و سرهایشان را به زیر افکندند، فریاد زد آیا عبادت می‌کنید بت‌هایی را که قادر بر نفع و ضرر شما نیستند؟ آیا تعقل نمی‌کنید؟ این ماجرا که در سوره انبیاء از آیه ۵۸ به بعد آمده، بیانگر یکی از کارهای پیامبران بزرگوار است که چگونه يك تنه برای مبارزه با شرك و خرافات و بیدار کردن وجدان‌های خفته، دل به دریا زده، به استقبال خطر می‌رفتند، آنان حتی حاضر بودند برای نجات مردم از آتش قیامت، آتش دنیا را تحمل کنند. بارها خواندیم و شنیدیم که دشمنان ابراهیم‌علیه السلام آتشی سهمگین به وجود آوردند و آن قهرمان توحید را در آن افکندند، غافل از آنکه نقشه آنها نقش بر آب خواهد شد، و به اراده خدا ابراهیم علیه السلام از میان آتش جان به سلامت خواهد برد.

انبیا مردم را نسبت به انواع شرك آشنا می‌کنند و آنها را از آن بر حذر می‌دارند. البته عوامل متعددی وجود دارد که انسان را از توحید منحرف می‌کند و به شرك می‌کشاند. گاهی انسان توجه ندارد که کارهای او شرك است، بلکه خود شرك است. خودپرستی نوعی شرك است. زیرا هنگامی که خود پرستی آمد، خداپرستی می‌رود. ممکن است کسی ۱۰ سال درس خداپرستی بدهد، اما همین بحث‌ها خود پرستی باشد.

۲۰۰ مرتبه کلمه «دون الله» در قرآن پیام دارد که مراقب و مواظب کارها و نیات خود باشیم. ربا شرك است. اگر يك درصد عبادت برای غیر خدا باشد، عبادت خراب می‌شود.
خاطره

سوار هواپیما شدیم، چیزی به پرواز نمانده بود اما اعلام شد: مسافران پیاده شوند! همه را پیاده کردند، سؤال کردیم چه خبر است، آیا بمبی یا تروریستی در هواپیما وجود دارد؟ گفتند: يك سوسك درون هواپیما دیده شده است! گفتیم: این همه مسافر را به خاطر يك سوسك پیاده کردید؟! گفتند: بله! ممکن است این سوسك یکی از سیم‌های حساس را بجود و رابطه خلبان با برج مراقبت قطع شود و منجر به سقوط هواپیما گردد. آری، يك پرواز، به خاطر يك سوسك متوقف می‌شود، شرك نیز مانند همان سوسك است با این تفاوت که شرك سیم اخلاص را می‌جود. بنابراین، شرك را دست کم نگیریم!

امام سجاده‌علیه السلام در شب‌های ماه رمضان می‌فرمود: «الهی طهر قلبی من الشرك»، پروردگارا! دلم را از شرك پاک گردان.

نتیجه و ثمره دوری از شرك و داشتن اخلاص چند چیز است. اولاً: آدم مخلص هیچ گاه عقده‌ای نمی‌شود، ثانیاً: هیچ گاه پشیمان نمی‌گردد. ثالثاً: شیطان حریف او نمی‌شود. شیطان به این

حقیقت اعتراف کرده و گفته است: خدایا! به عزّت قسم همه مردم را گمراه می‌کنم، مگر بندگان مخلص تو را. «الا عبادك منهم المخلصين» (سوره حجر، آیه ۴۰).

۳- مبارزه با طاغوت

خداوند به موسی علیه السلام خطاب می‌کند که به سراغ فرعون برو زیرا او طغیان کرده است. «إذهب الی فرعون انه طغی» (سوره طه، آیه ۲۴).

آری، انبیا باید جلو تمام طاغوت‌ها و یاغی‌ها را بگیرند و مبارزه واقعی و جدی با آنان در رأس برنامه‌های انبیا قرار دارد و این مبارزه زمینه‌ساز توحید است، زیرا تا خدایان دروغین نفی نشوند ما به «الله» نمی‌رسیم. در جمله «لااله الا الله» که شعار توحیدی ماست، ابتدا با «لااله» تمام طاغوت‌ها نفی می‌شود و سپس با «الله» آشنا می‌شویم، راستی که تا ظرف دل از غیر خدا پاک نشود جای خدا نخواهد بود.

۴- نجات محرومان و مستضعفان

حضرت موسی علیه السلام به فرعون می‌گوید: بنی‌اسرائیل را که در چنگال ظلم تو به بردگی کشیده شده‌اند آزاد کن و دست از شکنجه و آزار و استثمار آنان بردار. «فارسل معنا بنی‌اسرائیل و لا تعذبهم» (سوره طه، آیه ۴۷).

آری، نجات محرومان و مستضعفان زیر سلطه، وظیفه پیامبران الهی است. ناگفته پیداست حساب محکوم کردن ظلم که از طرف انبیا صورت می‌گیرد از حساب محکوم کردن‌هایی که در سمینارها و قطعنامه‌ها و شعارهای دیپلماسی کشورها صورت می‌گیرد جداست، زیرا می‌بینیم که واقعاً موسی علیه السلام بنی‌اسرائیل را آزاد کرد و فرعون را بیچاره کرد ولی حامیان حقوق بشر در طول عمرشان حتی حقوق یک ماه خود را صرف نجات انسان‌ها نکردند و در هیچ جای دنیا گام چشمگیری برای رهایی مستضعفان برنداشته‌اند و تنها با نام حقوق بشر برای خود حقوقی تثبیت نموده‌اند. آیا وقت آن نشده است که مستضعفان جهان از این تشکیلات قطع امید کنند و با هم متحد شوند و در راه انبیا قرار گیرند؟

۵ - اقامه شعائر و فرائض دینی

انبیا در اندیشه اقامه فرائض و واجبات دینی، همچون نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر در جامعه بوده‌اند.

«الَّذِينَ ان مَكَّنَاهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اتُوا الزَّكَاةَ وَ اَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» (سوره حج، آیه ۴۱).

نماز، تبلوری از ارتباط بندگان خدا با خالق خویش و زکات مظهر ارتباط بندگان با یکدیگر و امر به معروف و نهی از منکر تبلوری از احیای ارزش‌ها و خوبی‌ها و محو زشتی‌ها و بدی‌ها در جامعه است. اما دشمنان انبیا هنگامی که به قدرت می‌رسند، در صدد فساد و جنگ و تباهی هستند.

«اِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا» (سوره بقره، آیه ۲۰۵).

۶- داوری به حق و عدالت

یکی دیگر از مأموریت‌های انبیا، مسئولیت داوری و قضاوت به حق میان مردم است، قرآن می‌فرماید:

«وَلِكُلِّ اُمَّةٍ رَّسُولٌ فَاِذَا جَاءَ رَسُوْلُهُمْ قَضَىٰ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (سوره یونس، آیه ۴۷).

برای هر امتی پیامبری است، همین که پیامبرشان به سراغشان آمد میان مردم به عدالت حکم می‌شود و هرگز به کسی ظلم نمی‌شود.

«يَا دَاوُدَ اَنَا جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (سوره ص، آیه ۲۶).

ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم پس در میان مردم به عدالت داوری کن.

۷- دعوت مردم به خوبی‌ها

پیامبر همواره مردم را به کارهای نیک و معروف سفارش می‌کرد. «يَا مَرْهَمَ بِالْمَعْرُوفِ» (سوره اعراف، آیه ۱۵۷).

او آنان را از غارت‌گری به ایثار، از بت‌پرستی به خدا، از تفرقه به وحدت، از قتل به اخوت، از اسراف به زهد، از جهل به علم، از ظلم به عدالت، از تبعیض به تساوی، از غرور به تواضع و از شرك به اخلاص رساند و يك انقلاب بزرگ فرهنگی به معنای وسیع و جامع و واقعی به وجود آورد و این، مسئولیتی است که بر دوش همه پیامبران الهی بوده است.

۸ - بازداشتن مردم از بدی‌ها

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله همچون سایر انبیا، مردم را از انجام منکرات باز می‌داشت.
«وینهاهم عن المنکر» (سوره اعراف، آیه ۱۵۷).

زندگی اعراب قبل از بعثت، از نظر فکری، فرهنگی، عقیدتی، بهداشتی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی در بدترین وضع بوده است، که برای هر يك شاهدی از سخنان حضرت علی علیه السلام نقل می‌کنیم:

از نظر فکری: چراغ هدایت به کلی خاموش و حیرت و کور دلی همه را فراگرفته بود: «فالهدي
خامل و العمی شامل» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲).

از نظر فرهنگی: کسی که بتواند کتابی بخواند وجود نداشت: «و لیس احد من العرب یقرء کتابا»
(نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳).

از نظر عقیده: به دور بت‌هایی از سنگ و چوب، همچون پروانه می‌گشتند و عبادت می‌کردند: «و
الاصنام فیکم منصوبة» (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳).

از نظر بهداشتی: آب آلوده و غذای فاسد مصرف می‌کردند: «یشربون الکرد» (نهج‌البلاغه، خطبه
۳۶).
، «و طعامها الجيفة». (نهج‌البلاغه، خطبه ۸۸).

از نظر اقتصادی: چنان فقر بر آنها حکومت می‌کرد که جز نان خشک و بی‌خورشت چیز دیگری برای
اکثر مردم وجود نداشت: «و تأکلون الجشب» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۶).

از نظر امنیتی: بر دل مردم ترس و بر مغز آنان شمشیر حکومت می‌کرد. آنچه به دلها چسبیده بود،
ترس و آنچه جدا بود شمشیر بود. «شعارها الخوف و دثارها السیف» (نهج‌البلاغه، خطبه ۸۸).

از یکدیگر می‌ترسیدند و وحشت همگان را فراگرفته بود، ولی در عین حال ظاهری شجاع داشتند،
شمشیر می‌کشیدند و یکدیگر را تهدید می‌کردند.

از نظر اجتماعی: تفرقه و درگیری میان قبایل چنان بود که گاهی به بهانه‌ای کوچک خون یکدیگر را
می‌ریختند، پیوندهای فامیلی از هم گسسته بود، آنچه ضعیف بود حق و آنچه قوی بود شیطان بود،

سرمه چشم‌ها اشك بود، این شرایط اسفناك در بیان علی علیه السلام چنین ترسیم شده است: «تسفكون دمائكم وتقطعون ارحامكم» (نهج البلاغه، خطبه ۲۶).

کوتاه سخن آنکه مردم در بدترین نوع زندگی و غرق در خرافات و متحیر در تاریکی‌های شرك و تفرقه و ظلم و فقر به سر می‌بردند، پیامبر اسلام آمد و تمام این پرده‌های ظلم و منکرات و ابرهای تیره را کنار زد. آری، یکی از کارهای انبیا نهی از منکر و مبارزه با مفسد است. رسول خدا صلی الله علیه وآله با همه مفسد مبارزه کرد: آدم‌کشی، فرزندکشی، سجده برای شاهان در ایران و برای بت‌ها در عربستان و شیوع ربا و مشروبات. راستی چه خدمتی برای نجات انسان‌ها از مبارزه با این منکرات با ارزش‌تر است.

اگر مردم جهان با زندگی و فداکاری رهبران آسمانی و مصلحان واقعی آشنا شوند، هرگز رهبرانی را که به نام حمایت از کارگران و محرومان در بهترین کاخ‌ها زندگی می‌کنند و فیلسوف‌نمایانی که به نام علم و فلسفه میلیون‌ها انسان را به نیستی کشانده‌اند بر پیشوایان معصوم ترجیح نمی‌دادند و خط مستقیم انبیا را دنبال می‌کردند.

انبیا هم صادق بودند و هم موفق، دیگران نه صادقند و نه موفق. چون هر چند سال که می‌گذرد با نارسایی مکتب‌های ساخته دست بشر و واکنش‌های منفی آن برمی‌خوریم و اگر کسانی گاه و بیگاه کلام حقی و طرح صحیحی برای جامعه ارائه می‌دهند، بهتر از آن را در مکتب انبیا می‌یابیم. از همه گذشته، دید مصلحان و رهبران غیر آسمانی تا مرز مرگ بیشتر نیست اما طرحی که انبیا ارائه می‌دهند اثر جاودانی دارد. طرحی که دیگران ارائه می‌دهند يك بعد زندگی را آباد می‌کند ولی ابعاد دیگر را نادیده می‌گیرند. چنانکه گاهی بعنوان اصالت انسان و آزادی، از تمام ارزشهای اخلاقی و اجتماعی غفلت می‌شود.

گاهی چنان به اقتصاد توجه می‌شود و آن را زیربنا قرار می‌دهند و برای تمام پدیده‌های اجتماعی و سیاسی و عقیدتی تفسیر اقتصادی می‌کنند که ارزشهای دیگر فراموش می‌شود. اما طرح خدایی انبیا بدون آنکه از ارزشی بکاهد و یا اصلی را نادیده بگیرد به انسان عرضه می‌شود و این خود یکی از امتیازات طرح انبیاست، این اسلام است که در میدان جنگش نیز نماز و اخلاق و بهداشت به چشم می‌خورد. نماز جماعتش تنها عبادت نیست که بعد سیاسی و اجتماعی نیز دارد.

از مأموریت‌های انبیا، تزکیه و تعلیم است. «يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُم» (سوره جمعه، آیه ۲). (تزکیه یعنی رشد دادن و پاک کردن. انسان تا خود را از آلودگی‌ها و خودخواهی‌ها و تعصبات جاهلی نرھاند، رشد نمی‌کند.

باید تزکیه و تعلیم در کنار هم باشند. به منزله دو بال برای پرواز در دنیا و آخرت که باید با هم دیده شوند. دنیای غرب در «یعلّمهم» جلو رفته، اما در «یزکّیهم» در چاله افتاده است! داستان

شخصی سوار اسب بود. به رودخانه کم عمقی رسید و خواست عبور کند، اما اسب به جای آنکه پا در آب نهد و عبور کند، همین که به آب رسید ایستاد. صاحب اسب پیاده شد و لباس خود را بالا گرفت و جلو افتاد و افسار اسب را کشید اما حرکت نکرد، شروع کرد به شلاق زدن اسب اما باز هم فایده‌ای نداشت. پیر مرد حکیمی که در گوشه‌ای به تماشای این صحنه نشسته بود صاحب اسب را فراخواند و گفت: اگر آب را گل آلود کنی اسب حرکت خواهد کرد، او دستور پیرمرد را انجام داد و چون اسبش به راحتی از آب گذشت، در آن سوی رودخانه از پیرمرد تشکر کرد و فلسفه گل‌آلود کردن آب را پرسید. پیرمرد گفت: آب که زلال بود، اسب شما خود را در آب می‌دید و چون خود را می‌دید پا روی خود نمی‌گذاشت!

انسان هم تا خود را ببیند و خود محور و خودخواه و خودبین و خودپرست باشد و در اندیشه خود، حزب، گروه، خط و باند خود باشد، پا روی خود و هوسهای خود نگذارد و هیچ گاه نتواند حرکت کند، و کسی که از خود عبور نکند به خدا نمی‌رسد.

یکی از علما می‌فرمود: در زمان طاغوت همراه حضرت امام قدس سره از قم به تهران می‌رفتیم، در ماشین به امام عرض کردم: خوب شد که دولت عراق اجازه سفر به آن کشور را نمی‌دهد. امام فرمود: چطور؟ گفتم: اگر عراق اجازه دهد، فضیلت حوزه علمیه قم می‌روند عراق و کفّه حوزه علمیه نجف بر قم خواهد چربید. ایشان می‌فرمود: وقتی این سخن را به امام گفتم، امام به من فرمودند: این فکر شرك است. حوزه‌ی قم با حوزه‌ی نجف چه فرقی می‌کند!

برخی همین که دو کتاب می‌خوانند، خودشان را می‌گیرند و فکر می‌کنند خیلی باسوادند و دیگران را تحویل نمی‌گیرند. آنها فکر نمی‌کنند که شاید ۲۰۰ میلیون کتاب را نخوانده‌اند. کسی که راه می‌رود نباید به پشت سر خود نگاه کند که چقدر راه آمده است، باید به جلو نگاه کند که چه راه طولانی در پیش دارد.

چرا ازدواج ارزش دارد؟ چون انسان بی‌همسر فقط خود را می‌بیند. اما هنگامی که ازدواج کرد، خود را می‌شکند و دایره بزرگتر و گسترده‌تر می‌شود. آدم‌های عادی وقتی دعا می‌کنند می‌گویند: خدایا قرض مرا ادا کن، مریض مرا شفا بده، اما امام زین‌العابدین علیه السلام وقتی دعا می‌کند،

می‌فرماید: «اللهم أغن كل فقير، اللهم أشيع كل جائع»، خدایا! همه فقیران را بی‌نیاز گردان و همه گرسنگان را سیر کن.

معنای تزکیه این است که انسان در هوسهای خود دفن نشود و در چنگال خواسته‌های درونی اسیر نگردد، هم روح را از شرك و حسد و جاه‌طلبی و بخل و ترس و قساوت پاک کند و هم فکر را از جهل و خرافه و خامی و تخدیر نجات دهد و هم جامعه را از خفقان و اغفال و استثمار و بردگی طاغوت‌ها نجات دهد.

بلائی دنیای دیروز و امروز، بلائی عدم تزکیه است. روز به روز دانشمندان زیاد می‌شوند اما آمار جنایات کم نشده، هر چه دکتر حقوق بیشتر می‌شود، حقوق ملت‌های مستضعف بیشتر زیر پا نهاده می‌شود. چرا؟ به خاطر آنکه در ظرف آلوده شیر ریخته‌اند و به انسان تزکیه نشده تعلیم داده‌اند.

با يك مقایسه و سنجش، به خوبی می‌توان فرق کسانی را که در مکتب انبیا تربیت شده‌اند با کسانی که در فرهنگ‌های غیر آسمانی رشد یافته‌اند دریافت. آدم دیندار آخرین است و آدم بی‌دین آخوبین. البته هر کس که نام مسلمان روی خود گذارده نمی‌توان او را تربیت شده اسلام نامید. در عصر حاضر و در کشورهای به اصطلاح پیشرفته و متمدن برای به دست آوردن ریاست، روشن‌فکرترین افراد به انواع زد و بندها، تبلیغات نابجا، وعده‌های دروغ و تملق‌های گوناگون دست می‌زنند و به خوبی فقر معنوی در قله دنیای متمدن به چشم می‌خورد. تزکیه و تقوا، انسان را در حوادث تلخ و شیرین پایدار نگاه می‌دارد و انسان صالح هرگز حاضر نیست در برابر حکومت بر تمام مناطق زمین حتی به مورچه‌ای ظلم کند. (مضمون سخنی از امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام در نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴).

۱۰- برپا داشتن عدالت

انبیا آمده‌اند تا جامعه‌ای بسازند که مردم، خود قسط و عدل را در آن جامعه اجرا کنند، «لیقوم الناس بالقسط» (سوره حدید، آیه ۲۵).

جامعه‌ای بسازند که در آن نه سلطه‌گر باشد و نه سلطه‌پذیر و به قول قرآن: «لاتظلمون و لاتظلمون» (سوره بقره، آیه ۲۷۹).

هدف آنان، تشکیل امت وسط است که اگر برای فرد و آزادی‌های فردی اصالت و ارزش قائل است برای جامعه هم ارزش قائل باشد. اگر برای زندگی این جهانی طرح دارد، به زندگی آن جهانی نیز

توجه داشته باشد. هدف انبیا ساختن جامعه‌ای بود که رنگ خدایی داشته باشد. «صبغة الله» (سوره بقره، آیه ۱۲۸).

هر انسان یا اجتماعی که رنگ خدایی بگیرد، دیگر نه رنگ ابرقدرت‌ها را می‌گیرد و نه رنگ محیط و قبیله و نژاد و خواسته‌های شخصی این و آن. رنگ خدا گرفتن یعنی بیمه شدن از همه رنگ‌های شرقی و غربی.

اگر می‌بینیم جامعه ما هنوز در مسیر استقرار عدالت می‌لنگد و یا زیر بار ظلم می‌رود و یا هنوز امت وسط نشده و رنگ خدایی نگرفته همه اینها به خاطر آن است که امت ما هنوز عمیقاً و دقیقاً در خط پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم و یا نائب به حق آن بزرگواران گام برنداشته است.

۱۱- مبارزه با آداب و رسوم غلط

مسأله دیگری که در کارنامه انبیا به چشم می‌خورد، مأموریت آنان در برداشتن آداب و رسوم غلط و خرافی است. آیه «ویضع عنهم اصرهم والاغلال الّتی کانت علیهم» (سوره اعراف، آیه ۱۵۷). از جمله برنامه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را حذف قیدهای دست و پاگیر و تشریفات نابجا دانسته است. متأسفانه با این که بیش از هزار و چهارصد سال از فریاد قرآن می‌گذرد در همین جامعه‌های به ظاهر قرآن دوست، انسان‌های زیادی را می‌بینیم که به خاطر مقید بودنشان به برخی آداب و رسوم موهوم مانع رشد خود می‌شوند، مثلاً به خاطر رعایت بعضی از تشریفات ازدواج و رسم‌های غلط آن، سالها مسأله ازدواج را به تأخیر می‌اندازند، اما اگر شخصی همچون رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و این بارهای سنگین و قیدهای اضافی را از جامعه برداشت، چنان می‌شود که با تأسیس يك مسجد گلی و ساده، در مدینه مرکزی به وجود می‌آورد که بازده آن از سالن‌های اجتماعات و سمینارها و اداره‌های دادگستری و پادگان‌ها و مدارس بیشتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله غلهایی را که بر فهم و فکر مردم و بر دست و پای آنان زده شده بود، يك يك باز کرد.

بسیار مشاهده شده که مردم خواسته‌هایی دارند اما نمی‌توانند بگویند و یا بنویسند، و یا به خاطر کتمان آگاهانه بعضی، نمی‌توانند واقعیات را چنان که هست بفهمند. اینجاست که رهبری لایق و جان بر کف جلو می‌افتد، شروع به افشاگری و روشن‌گری می‌کند و يك مرتبه زبان‌ها باز می‌شود. رهبر شجاع يك اعلامیه می‌نویسد و قلم‌ها را آزاد می‌کند. يك حمله می‌کند و ترسها را فرو می‌ریزد و سرانجام کارهایی را که در نظر عموم محال بود همه را به صورت عادی درمی‌آورد، نمونه آن را در انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی‌قدس سره دیدیم که چگونه يك رهبر لایق غل‌ها را از

دست و پای ملتّ مظلوم باز کرد و قلم‌ها را آزاد کرد و ملتّی را به قیام واداشت که امریکا را به زانو درآورد. این نمونه کوچکی است که می‌تواند نشان‌دهنده عمل بزرگ پیامبر باشد.

۱۲- معرفی حلال و حرام

پیامبران می‌آیند تا آنچه را که پاکیزه و حلال است، به آنان معرفی نمایند و چیزهای پست و کثیف و پلید را حرام نموده، آنها را به مردم معرفی کنند. «و یحلّ لهم الطّیّبات و یحرّم علیهم الخبائث» (سوره اعراف، آیه ۱۵۷).

۱۳- بشارت و انذار

یکی دیگر از مأموریت‌های انبیا، در کنار امیدوار کردن مردم به عفو و لطف و پاداش خدا، بیم دادن از قهر خدا در قیامت و نجات از سقوط و ذلّت و هلاکت در دنیا است. «مبشّرین و منذرین» (سوره بقره، آیه ۲۱۳).

پیامبران باید آینده روشنی را همراه با استدلال برای امتّ خود بیان کنند، زیرا انسان به امید زنده است. مکتب‌های غیرآسمانی که آینده انسان را نیستی و پوچی می‌دانند و مرگ او را همچون هلاکت يك حیوان تلقّی می‌کنند و زندگی را در انحصار همین چهار روز دنیا - که هرنوش آن میان صدها نیش قرار گرفته - می‌دانند، جا دارد که هر روز به بیماران روانی آنان اضافه شود و مصرف مواد مخدر و پناه بردن به مشروبات الکلی و خودکشی و استفاده از قرص خواب‌آور هرروز زیادت‌ر گردد. در عصر حاضر به وضوح می‌بینیم که انتخاب مکتب هیپی‌گری و زیر پا گذاشتن تمام قوانین حقوقی و فطری و اجتماعی یکی از ارمغان‌هایی است که به خاطر عدم دلبستگی به آینده و نبودن امید و بشارت، جامعه انسانیت را تهدید می‌کند. راستی اگر امید و بشارت و دلخوشی به زندگی ابدی و پیوستن به کمال مطلق در انسان نباشد و اگر باور کنیم که با مرگ و مردن نابود می‌شویم، پس چرا زودتر خود را نابود نکنیم؟ ما که بعد از سالها غصّه باید نیست شویم چرا زودتر خود را از بین نبریم، بر فرض که ما چند سال دیگر هم زنده بمانیم و چند هزار کیلو غذا همراه با چند هزار لیتر آب مصرف کنیم، عاقبت چه می‌شود؟ این است دورنمایی از جهان‌بینی مادّی و عقیده کسی که خود را در محضر خدا نمی‌داند و مسأله رضای پروردگار و قرب به خداوند، زندگی ابدی و بهشت جاودان برای او مفهومی ندارد.

اما جهان‌بینی الهی که با قوی‌ترین استدلال‌ها همراه است، انسان را موجودی فناپذیر و آینده او را روشن می‌داند، برای ریز و درشت کارهای انسان پاداش در نظر گرفته و زندگی را تنها به این

چهار روز دنیا منحصر نمی‌داند، در جهان بینی الهی است که حتی تمام ناگواری‌ها و نیش‌ها لطف خفی خدا و ابزار رشد می‌شود، چون انسان معتقد و با ایمان به حوادث زندگی با دید دیگری می‌نگرد و زندگی برای او لذت دیگری دارد، اینجاست که نقش امید به عفو خدا و پاداش‌های چندین برابر از يك سو، و زندگی ابدی همراه قرب به خدا و همسایگی با اولیای خدا در بهشت جاودان از سوی دیگر، روح امید را در دل انسان می‌دمد و او را نسبت به خدا و هستی خوش بین می‌کند. نه زندگی برای او سراب است و نه سعی و تلاشش همچون خاکستر به باد رفته است.

در کنار بشارت، انذار لازم است. ترس و بیم در انسان رمز خودداری او از بسیاری از ناگواری‌هاست، اما باید انسان از خطرهای آینده آگاه باشد تا بترسد، طفلی که از نیش مار خبر ندارد مار را همچون طنابی خوش خط و خال خیال می‌کند و این پدر و مادر است که باید مار را به او معرفی کنند تا او خطر را دریابد. انبیا با نقل تاریخ امت‌های قبلی به مردم هشدار می‌دهند و به آنان می‌گویند: امت‌های گذشته به خاطر ظلم و کفر و غرور و پیمان شکنی و حقه‌بازی و سستی و تفرقه و ترس بیجا و کفران و آرمان شکنی و قتل و عصیان و استکبار و غیره به غضب خدا دچار شدند و به هلاکت رسیدند، پیامبران الهی به مردم هشدار می‌دهند و اعلام می‌کنند: مسأله قهر و غضب خدا همچون لطف و مرحمت او يك قانون است و هر امتی هر راه حق یا باطلی را برای خود انتخاب کند، به همان سرنوشت دچار می‌شود و میان امت‌ها هیچ فرقی نیست.

این نوع انذار و بیم که از طریق نقل تاریخ پیشینیان است به اخطار عمومی و سرنوشت ملت و امت مربوط است. نوع دیگر بیم در مورد شخص و فرد انسان است که پیامبران هشدار می‌دهند و ما را از آتش جهنم و صحنه‌های دردناک عذاب آگاه می‌کنند، صحنه‌هایی که مجرم پس از مرگ در دادگاه عدل الهی می‌بیند و در محضر تمام انبیا و مردم و فرشتگان خدا تمام اسرارش فاش شده، پرونده عمرش باز می‌شود، تمام کارهای ریز و درشت خود را در آن ثبت شده می‌یابد، فریاد می‌کشد که وای بر من این چه کتابی است که تمام کارهای من در آن ثبت شده است.

پیامبران از روزی خبر می‌دهند که فرد فرد ما باید در برابر کوچک‌ترین و جزئی‌ترین مسائل، خود را آماده بازجویی و حساب کنیم. در آن روز، خطر به قدری است که انسان گناهکار دوست دارد همسر و فرزند و پدر و مادر و دوستان و حتی تمام مردم زمین را در عوض او گروگان بگیرند و به دوزخ افکنند ولی خود او رهایی یابد.

راستی آیا بیم از قهر خدا و آتش و شکنجه‌ها رسوائی در روز حساب مهم‌ترین عامل بازدارنده از انواع مفسد و جنایات نیست؟!

اگر می‌بینیم که در قرآن بیش از هزار آیه در باره معاد و صدها آیه در باره هلاک و سقوط امت‌های پیشین آمده همه به خاطر آن است که انسان از غفلت بیرون بیاید و به خطرهایی که خود او و جامعه او را تهدید می‌کند توجه کند و از خدا بترسد و خود را حفظ کند.

۱۴- رهانیدن مردم از ظلمت‌ها

پیامبران آمدند تا ما را به نور دعوت نمایند؛ «لیخرجکم من الظلمات الی النور» (سوره احزاب، آیه ۴۳).

از ظلمت جهل به نور علم، از ظلمت نفاق به نور صفا، از ظلمت شرک به نور توحید، از ظلمت تفرقه به نور وحدت، از ظلمت وحشت به نور امنیت، از ظلمت تعصب به نور تحقیق، از ظلمت تقلید به نور تفکر، از ظلمت هوا به نور هدایت.

۱۵- احیای فرد و اجتماع

قرآن دستورات پیامبر را زنده کننده فرد و جامعه می‌داند:

«یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم» (سوره انفال، آیه ۲۴).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که خدا و پیامبر شما را به دستورات حیات بخش فرا می‌خواند استجابت نمائید.

بنابراین قبل از بعثت انبیا، جامعه حیات نداشته و مرده است. آری، جامعه‌ای که جز تقلید از نیاکان بت‌پرست خود به فکر راه دیگری نباشد. جامعه‌ای که جز تعصب قبیلگی حاضر به تفکر دیگری نباشد. جامعه‌ای که جز تحمل ستم کاری نکند و خود را نجات ندهد. جامعه‌ای که فرزند کش است و تولد دختر را ننگ می‌داند و غرق در خرافات است، مردمی که نه تمدن دارند و نه بهداشت، نه تفکر دارند و نه آزادی. براستی باید چنین جامعه و مردمی را مرده نامید.

اگر پیامبری مبعوث شود و مردم را به سوی خدا دعوت نماید، فکر کردن را عبادت بداند، تحصیل علم را بر هر مرد و زن واجب نماید. مبارزه با ظالم و یاری مظلوم را وظیفه هر انسان بداند. برای مو، لباس، بدن، دندان و تغذیه صدها دستور بهداشتی به انسان عرضه کند. تملق، اشرافی‌گری، امتیازات پوشالی، فردپرستی، دلسوزی نابجا، تکیه بر ستمکاران و غیره را محکوم نماید، حسن خلق، صفا و اتحاد و عفو و تعاون و حسن ظن و عبادت خدا را به جای بد بینی و نفاق و سوء ظن و عبادت بت‌ها رواج دهد و یک انقلاب فرهنگی در تمام ابعادش به وجود آورد آن هم با دستوراتی که از طرف خداوند به او وحی می‌شود، یعنی فرمان‌های خالی از هرگونه سودجویی و دور از خطا و شک و سهو. آیا شایسته نیست اسم این تحول را زنده کردن جامعه مرده بدانیم؟

چنانکه قرآن، عمل پیامبر صلی الله علیه وآله را زنده کردن جامعه مرده دانسته است: «دعاکم لما یحییکم» پیامبر شما را به چیزی می‌خواند که براستی زنده کننده است.

معرفی برنامه انبیا وظیفه ماست

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مسأله صدور انقلاب و توجّه دنیا به اسلام به صورت جدّی مطرح شد. اگر ما بتوانیم گوشه‌ای از زندگی پیروان راستین انبیا را برای دنیای شرق و غرب نقل کنیم و یا بتوانیم فیلم‌هایی صحیح در این زمینه تهیه کنیم و از طریق سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی، آنها را همراه با کتاب‌هایی که بیانگر راه و روش مکتب ماست به دنیا عرضه کنیم در صدور اهداف اسلام و انقلاب گام‌های مؤثری برداشته‌ایم. ما باید برنامه انبیا را به صورت فشرده در اختیار همگان بگذاریم امام رضا علیه السلام فرمود:

«فانّ الناس لو علموا محاسن کلامنا لاتّبعونا» (بحار، ج ۲، ص ۳۰).

اگر مردم با کلمات زیبای ما آشنا شوند، پیرو ما می‌شوند.
در حدیث دیگری می‌خوانیم:

امام باقر علیه السلام به دو نفر از حاضران فرمودند: «شَرِّقاً و غَرَباً لَنْ تَجِدَا عِلْماً صَحِيحاً اِلَّا شَيْئاً يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا اَهْلِ الْبَيْتِ» (وسائل، ج ۲۷، ص ۶۹).

اگر به شرق و غرب بروید، علم صحیحی را که دور از هر گونه خطا و انحراف باشد جز از طریق مکتب ما اهل بیت پیدا نمی‌کنید.

برای نمونه چند جمله از دستورات نورانی قرآن کریم را نقل می‌کنیم تا بدانیم چقدر قرآن عزیز در میان ما غریب شده و شعارهای زرق و برق‌دار دیگران ما را فریفته است:

۱- سیستم اقتصادی جامعه باید به گونه‌ای باشد که مال و ثروت تنها در دست اغنیا نباشد و امکان رسیدن به يك زندگی معمولی و رفاه نسبی برای همگان فراهم باشد: «کی لا یكون دولة بین الاغنیاء» (سوره حشر، آیه ۷).

۲- جامعه باید نه زیر بار ظلم رود و نه به کسی ظلم کند بلکه بر اساس عدالت اجتماعی و مبارزه با ابرقدرت‌ها حرکت کند: «لا تظلمون و لا تظلمون» (سوره بقره، آیه ۲۷۹).

۳- کارها بر اساس مشورت و انتخاب احسن حل شود: «وامرهم شوری بینهم» (سوره شوری، آیه

۴- در انتخاب راه و روش در زمینه‌های گوناگون طوری حرکت کنید که دیگران بر شما غالب نگردند و منت نگذارند و مجبور به ذلت و ناز کشیدن این و آن نباشید: «لئلا يكون للناس عليكم حجة» (سوره بقره، آیه ۱۵۰).

۵ - همان گونه که عفو در برخوردهای اجتماعی مطرح است، انتقام و قصاص هم در جای خود مطرح است: «ولکم فی القصاص حیاة یا اولی‌الالباب» (سوره بقره، آیه ۱۷۹).
قصاص نشانه زنده بودن جامعه است ای انسان‌های عاقل و متفکر!

ترحم بر پلنگ تیز دندان

ستمکاری بود بر گوسفندان

۶- در سیاست خارجی باید هرگونه سلطه و سرپرستی و دخالت دیگران ممنوع شود که این صریح قرآن است:

«ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» (سوره نساء، آیه ۱۴۱).

۷- بودجه مملکت و اموالتان را در اختیار افراد سفیه و فرومایه و کسانی که به گفته امام علیه السلام عیاش و اهل خمر و قمارند نگذارید که آنان نیز از دیدگاه قرآن و امامان معصوم سفیه هستند: «و لا تؤتوا السفهاء اموالکم» (سوره نساء، آیه ۵).

۸ - خوداتکایی و روی پای خود ایستادن نشانه يك جامعه ایده‌آل اسلامی است. قرآن جامعه اسلامی را به گیاهی تشبیه کرده که روی پای خود بایستد و با جمله: «فاستوی علی سوقه» (سوره فتح، آیه ۲۹).

به مردم اعلام کرده که باید مستقل باشید.

۹- مقام‌ها و مسئولیت‌ها را به افراد لایق و مکتبی و به اهلیش واگذار کنید زیرا که این مقام‌ها امانت است: «ان الله يامرکم ان تؤدّوا الامانات الی اهلها» (سوره نساء، آیه ۵۸).

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«أيها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم عليه و اعلمهم بامر الله» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲).

سزاوارترین مردم به مقام حکومت قوی‌ترین آنان بر حکومت و عالم‌ترین مردم به احکام خدایی است.

۱۰- از نظر نظامی و فنون آن باید بقدری مجهّز و آماده باشید که دشمنان خدا را به وحشت آورید و از هرگونه آمادگی رزمی قوی برخوردار و به امکانات و فنون مجهّز باشید: «واعدوا لهم ما استطعتم... ترهبون به عدو الله و عدوكم» (سوره انفال، آیه ۶۰).

۱۱- در رفتار مکتبی و قاطع خود از بلندگوهای ابرقدرت‌ها و از مهره‌های دست نشانده آنان و از روزنامه‌ها و مجلات و مصاحبه‌های آنان وحشت نکنید و از بر چسب‌های تازه و نونترسید که مردان خدا در راه انجام وظیفه از احدی نمی‌هراسند: «ولایخافون لومة لائم» (سوره مائده، آیه ۵۴).

۱۲- از آرزوی دشمنان آگاه باشید که آنان چند آرزو دارند.
الف: آرزوی سازش دارند. «وودوا لوتدهن فیدهنون» (سوره قلم، آیه ۹).
دشمنان تو دوست دارند که با آنها سازش کنی و آنها هم با تو کنار آیند.
ب: دوست دارند که شما در سختی باشید: «وودوا ما عنتم» (سوره آل عمران، آیه ۱۱۸).

ج: آرزو می‌کنند که شما از اسلحه‌ها و سرمایه‌های خود غافل شوید. «ووالذین کفروا لوتغفلون عن اسلحتکم وامتعتکم» (سوره نساء، آیه ۱۰۲).

۱۳- جامعه اسلامی باید چنان هشیار باشد که هرگاه شخص یا گروهی از داخل یا خارج به راه افتادند و چیزهایی را در اجتماعات با هر لحن و شعاری گفتند، نقشه و هدف آنان را درک و خنثی کند. قرآن در این زمینه می‌فرماید:
«ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون» (سوره اعراف، آیه ۲۰۱).

همین که شیطان‌های دوره‌گرد با مردان خدا تماس می‌گیرند آنان با بصیرت کامل نقشه را درک و خود را حفظ می‌کنند.

۱۴- امت اسلامی نباید به افرادی با نام مستشار و کارشناس اجازه دهد که بر کوچک و بزرگ کار و اسرار او آشنا شوند. راستی چه زیباست که قرآن می‌فرماید:
«یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانة من دونکم» (سوره آل عمران، آیه ۱۱۸).

ای مسلمانان! دیگران را همراز خود قرار ندهید.

۱۵- از نقل هر امری که دشمنان را حساس می‌کند خودداری کنید. از معادن زیرزمینی و عتیقه‌ها و آثار هنری و کتاب‌های خطی گرفته تا مغزهای نابغه و اسرار نظامی و غیره از نقل هرچه که اگر

بازگو شود دشمن را حساس می‌کند باید جلوگیری به عمل آید. حضرت یوسف که خوابی پر از اسرار دیده بود همین که آن را به پدرش گفت، پدر چنین سفارش نمود:
«قال یابنی لاتقصص رویاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیداً» (سوره یوسف، آیه ۵).

ای فرزند عزیز! این خواب و رؤیا را بر برادران حسود بازگو مکن زیرا برای تو نقشه‌ها خواهند کشید. وقتی نقل خوابی که دشمن را حساس کند ممنوع است نقل و افشاکردن این همه سرمایه‌های علمی و مالی و ... حتماً ممنوع است.

نخست‌وزیر انگلستان بهتر از ما قرآن را شناخته بود که گفت: تا قرآن در میان مسلمانان باشد حکومت ما بر آنان ممکن نیست.

برادران و خواهران!

آیا وقت آن نشده که به راه مکتب و کتاب آسمانی روکنیم؟

چرا هنوز نمی‌توانیم یک صفحه قرآن بخوانیم؟

چرا هنوز با درسهای قرآن آشنا نمی‌شویم؟

آنچه گذشت برای نقل کارنامه انبیا و گوشه‌ای از دستورات آن بزرگواران کافی است و اینها خطوط کلی برنامه انبیاست و کارنامه رهبران الهی هرگز به آنچه گفته شده، منحصر نیست.

مخالفان انبیا

هر کس که هدف و خطی دارد، قهراً مخالف هم دارد. داشتن دشمن مهم نیست، مهم آن است که انگیزه دشمنی‌ها چیست؟

بخشی از آیات قرآن، بیان تاریخ مخالفان انبیاست و چون آشنایی با تاریخ آنان برای نسل امروز نقش تربیتی دارد، در این بخش مطالبی را به اختصار ذکر می‌کنیم:

قرآن مخالفان انبیا را چند دسته معرفی می‌کند:

۱- طاغوت‌ها

یکی از مهم‌ترین برنامه‌های انبیا مبارزه با طاغوت است؛ خداوند به حضرت موسی می‌فرماید:
«إذهب الی فرعون انه طغی» (سوره طه، آیه ۲۳).

شعار مبارزه با امپریالیسم که امروز از شعارهای مشهور آزادی‌خواهان است، ترجمه کوتاه و ناقصی از آیه فوق است.

کلمه «طاغوت» هشت بار در قرآن آمده است که افراد طاغی و مردمان متجاوز و ستمگر را شامل می‌شود، هم فرد را در برمی‌گیرد و هم گروه را.

این پیامبر است که با لباس ساده خود دربار فرعون را می‌لرزاند و فریاد می‌زند که بنی‌اسرائیل را آزاد کن و دست از آزار و شکنجه آنان بردار: «فارسل معنا بنی‌اسرائیل ولاتعذبهم» (سوره طه، آیه ۴۷).

از همه مهم‌تر به فرعون می‌گوید: تو هیچ امتیازی بر دیگران نداری و باید پیشانی همه ما بر در يك آستان سائیده شود. ناگفته پیداست که شخصیت فرعون به نظام درباری و ادعای خدایی و استثمار خلق‌های محروم است و موسی با لباس ساده‌اش در برابر دربار قرار گرفته، با فریادش اسپران را نجات می‌دهد و با دعوتش بر ادعای خدایی فرعون خطّ بطلان می‌کشد و قهرماً فرعون و فرعون‌ها هم بیکار و ساکت نمی‌نشینند و برای سرکوبی این مردان آسمانی از هیچ تلاشی خودداری نمی‌کنند.

لذا می‌بینیم فرعون جلسه‌ای تشکیل می‌دهد، بخشنامه صادر می‌کند، تمام ساحران را به مرکز فرامی‌خواند، و برای آن ساحری که بتواند موسی را رسوا کند جایزه تعیین می‌کند و روز معینی را برای این عمل مقرر می‌نماید، مردم شهر در روز موعود برای تماشای معجزه موسی و کارهای سحرآمیز ساحران در نقطه‌ای که از قبل پیش‌بینی شده است جمع می‌شوند.

ابتدا ساحران هنر خود را نشان می‌دهند، سپس حضرت موسی عصا را به زمین می‌اندازد و عصا اژدها می‌شود، ساحران که به اعجاز این عمل پی می‌برند و کار موسی را با کار خود قابل مقایسه نمی‌دانند یکسره منقلب گشته و در همان صحنه به خدا ایمان می‌آورند.

فرعون که توطئه خود را نافرجام یافته و می‌بیند با دست و بودجه خود بهترین پیروان را از نقاط مختلف برای موسی جمع کرده، يك دفعه غرور و شوکت پوشالی‌اش فرو می‌ریزد و به تهمت و تهدید دست زده و می‌گوید: موسی معلم شما ساحران است. من همه شما را با سخت‌ترین شکنجه که بریدن دست و پاست مجازات می‌کنم.

غافل از آنکه در درون ساحران يك انقلاب فکری و فرهنگی رخ داده بود، آنها ساحران يك ساعت قبل نبودند که در انتظار گرفتن سگه فرعون‌ی باشند، گرچه اندکی قبل گفته بودند: «أَنَّ لَنَا لَاجِرًا ان كُنَّا نحن الغالبين» (سوره شعراء، آیه ۴۱).

آیا به ما جایزه و مزد می‌دهی؟

اما اکنون نظام فرعونى را به تمسخر گرفته و در برابر تهديد‌هاى فرعون با شهامت شعار سر مى‌دهند که:

«فاقض ما انت قاض انما تقضى هذه الحياة الدنيا» (سوره طه، آيات ۶۳ تا ۷۳ و سوره شعراء، آيات ۳۵ تا ۵۰).

هر حکمى مى‌خواهى درباره ما صادر کن اما بدان فرمان تو فقط در محدوده اين دنياست. ما امروز ديگر منتظر سگه تو نيستيم بلکه به الطاف بى‌پايان خدا چشم داريم. کوتاه سخن آنکه هميشه طاغوت‌ها در صف مقدم مخالفان انبيا بوده‌اند و از هيچ جنائتى در راه مخالفت کوتاهى نمى‌کردند، حتى اگر به قيمت در آتش انداختن ابراهيم عليه السلام و کشتن زكريا عليه السلام و محاصره و آزار محمد مصطفى صلى الله عليه وآله باشد.

۲- مترفان

اينان ثروتمندان خوشگذران هستند که چون راه و روش و دعوت انبيا را مخالف بى‌بندوبارى‌هاى خود مى‌بينند، دست به مخالفت و کارشکنى مى‌زنند.

به حضرت شعيب مى‌گفتند:

«أصلوتك تأمرك أن نترك ما يعبد آبائنا أو أن نفعل فى اموالنا مانشاء» (سوره هود، آيه ۸۷).

آيا نمازت، فرمان مى‌دهد که ما آنچه را نياکان ما مى‌پرستيدند رها کنيم و از آزادى‌هاى که در مصرف اموال داريم دست برداريم؟

در سوره سبأ مى‌خوانيم:

«وما ارسلنا فى قرية من نذير الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به كافرون» (سوره سبأ، آيه ۳۴).

در هيچ قريه‌اى پيامبرى نفرستاديم مگر آنکه ثروتمندان عياش به مخالفت برخاستند و گفتند: ما به آنچه شما براى آن فرستاده شديد كفر مى‌ورزيم.

وقتى تاريخ انبيا را مطالعه مى‌کنيم که چگونه طبقه محروم دور آنان را مى‌گرفتند و افراد عياش و

ثروتمند با آنان مخالفت مى‌کردند، سپس نگاهى به سخنان مارکسيست‌ها مى‌اندازيم که

مى‌گويند: اسلام حامى اشرافى‌گرى است تعجب مى‌کنيم.

۳- دانشمندان گمراه

علما و دانشمندان يهود و نصارا پيامبر اسلام صلى الله عليه وآله را همچون فرزندان خود

مى‌شناختند: «يعرفونه كما يعرفون ابنائهم» (سوره بقره، آيه ۱۴۶).

اما با خود فکر می‌کردند که اگر حقیقت را برای مردم روشن کنند و به آنها بگویند این محمد صلی الله علیه وآله همان موعودی است که نام و نشانش در کتب ما آمده است، موقعیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند و لذا مرتکب بزرگ‌ترین گناه نابخشودنی شدند، یعنی کتمان حقّ. درباره کتمان کنندگان چنین می‌خوانیم:

«اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون» (سوره بقره، آیه ۱۵۹).
خداوند و تمام فرشتگان و انسان‌ها همواره آنها را لعنت می‌کنند.
راستی اگر در زمان بعثت، علمای یهود و نصارا حقانیت پیامبر اسلام را کتمان نمی‌کردند، آیا امروز این همه یهودی و مسیحی در برابر اسلام صف‌آرایی می‌کردند؟

علل مخالفت با انبیا

قرآن درباره علل مخالفت با انبیا ریشه‌هایی را نقل می‌کند که ما گوشه‌ای از آن را بازگو می‌کنیم:

۱- حجاب معاصرت

گاهی انسان مطالب حقّ را نمی‌پذیرد و هیچ دلیلی هم برای انکار ندارد جز اینکه می‌بیند گوینده آن مطالب یکی از هم دوره‌ای‌های اوست ولی اگر همین شخص یکی دو قرن قبل این مطالب را گفته بود و مرده بود، آن را می‌پذیرفت. این روحیه را حجاب معاصرت می‌گویند.
ارزش اکثر دانشمندان در زمان حیاتشان مجهول و ناشناخته است. اگر يك ایرانی بهترین طرح اصلاحی را ارائه دهد، طرح او پذیرفته نمی‌شود، اما اگر همین طرح را يك فرد خارجی ارائه دهد آن را با عظمت تلقی می‌کنند، این نیز حجاب معاصرت است.
گاهی بعضی نویسندگان مطلبی را در گفتار یا نوشتار خود نقل می‌کنند که اگر گوینده آن زنده باشد از بردن نام او دریغ می‌ورزند ولی اگر گوینده اصلی متعلق به یکی دو قرن قبل باشد و یا شخص مشهوری باشد به سادگی از او نام می‌برند.
اگر به تاریخ برگردیم می‌بینیم یکی از پیامبران خدا هنگامی که طالوت را فرمانده لشکری نمود مردم سرپیچی کرده، گفتند:

این يك شخص فقیری بیش نیست، او را با فرماندهی چه کار؟!
هرچه آن پیامبر فریاد زد که طالوت برگزیده خداست، مردم نپذیرفتند زیرا او در نظر مردم يك انسان معمولی بود.

حضرت رسول صلی الله علیه وآله نیز اندکی پیش از رحلت، لشکری بسیج می‌کند و جوانی را به نام اسامه که هیجده سال بیشتر نداشت به فرماندهی برمی‌گزیند و می‌فرماید: «خدا لعنت کند هر که از شرکت در این لشکر خودداری ورزد و از دستور فرمانده سرپیچی نماید» اما با آن

همه تأکید رسول مکرّم اسلام، پیرمردانی که نام و نشان و شهرتی داشتند حاضر نبودند فرماندهی يك جوان ۱۸ ساله را تحمّل نمایند، این است تکبر و خودخواهی و یا حجاب معاصرت.

سخنی با شما

خواننده ارجمند و فهیم؛ بد نیست در همین‌جا کتاب را کنار بگذاری و چند دقیقه در خود فرو روی و فکر کنی که اگر یکی از هم‌دوره‌ای‌های شما یا کسی که از شما جوان‌تر یا فقیرتر و یا بی‌نام و نشان است و یا اساساً با روش و سلیقه شما مخالف است ولی در عین حال سخن حقّی می‌گوید و طرح خوبی دارد، آیا به راحتی از او می‌پذیرید؟ یا با کراهت می‌پذیرد؟ و یا اصلاً نمی‌پذیرید؟!

اصولاً ارزش انسان به حق‌پرستی است نه شخص‌پرستی. ارزش انسان وقتی است که از تمایلات و هوسهای شخصی خود به خاطر رضای خدا و طرفداری از حقّ چشم‌پوشی کند، چه بسیار افرادی که ما آنان را خوب می‌دانیم و آنها نیز خود را خوب می‌دانند، اما همین که امتحانی پیش می‌آید و رقیبی پیدا می‌شود که بازارشان رو به کساد می‌رود و علاقه‌های مردم به آنان کم و دورشان خلوت می‌شود، یا شروع به کارشکنی می‌کنند و یا قلباً از کارشکنی دیگران درباره رقیب خود شاد می‌شوند، همه اینها به خاطر مرضی است که آن را حجاب معاصرت می‌نامند. به سراغ قرآن برویم تا ببینیم چگونه حجاب معاصرت را مانع پذیرفتن دعوت انبیا دانسته است: «أكان للناس عجباً أن أوحينا إلى رجل منهم» (سوره یونس، آیه ۲).

آیا جای تعجب است که ما به یکی از خود این مردم وحی فرستادیم؟

در آیه ۴۱ سوره فرقان می‌خوانیم:

«أهذا الذي بعث الله رسولا»

آیا این است کسی که خداوند به رسالت مبعوث نموده؟

از این دو آیه به خوبی روشن می‌شود که دلیل مخالفت دشمنان و مخالفان تنها این بود که چرا پیامبر يك انسان معمولی است.

۲- تکبر و بهانه‌جویی

در آیات زیادی از قرآن، بهانه‌های مخالفان انبیا بیان شده که ما چند نمونه را نقل می‌کنیم: الف. به رسول خدا می‌گفتند: غیر از این قرآن، کتاب دیگری بیاور: «انت بقران غیر هذا» (سوره یونس، آیه ۱۵).

ب. چرا به جای اینکه قرآن يك دفعه نازل شود تدریجاً نازل می‌شود: «لولا نزلّ علیه القرآن جملة واحدة» (سوره فرقان، آیه ۳۲).

غافل از آنکه بهترین روش آموزش، آموزش تدریجی است، زیرا در غیر این صورت به دل نمی‌نشیند و جای خود را در اعماق روح باز نمی‌کند.
ج. چرا این قرآن بر مرد صاحب نام و بزرگی نازل نشد! «لو لا نزلّ هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم» (سوره زخرف، آیه ۳۱).

د. چرا پیامبر باغ و گنج و خانه زیبا و امثال اینها ندارد؟ «او یلقى الیه کنز أو تكون له جنة» (سوره فرقان، آیه ۸).

در سوره طور ضمن بیان چندین آیه، مخالفان انبیا را در دادگاه وجدان محاکمه می‌کند و می‌گوید:
«ام تامرهم احلامهم بهذا» (سوره طور، آیه ۳۱).

آیا پیامبران آسمانی حرفی برخلاف خرد زده‌اند تا شما به حکم عقل خود اعتراض و سرپیچی کنید؟!

در آیه‌ای دیگر از آنان می‌پرسد: آیا این آیات را افترا بر خداوند می‌دانید و در وحی بودن آن شك دارید؟ آیا می‌توانید يك داستانی مثل آن بیاورید؟ آیا خود را بدون آفریدگار می‌پندارید؟
«ام خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون» (سوره طور، آیه ۳۵).

خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌فرماید: آیا تو از آنان مزد و پولی می‌خواهی که پرداختنش برای آنان سنگین بوده و دعوت تو را نمی‌پذیرند؟
«ام تسئلهم اجراً فهم من مغرم مثقلون» (سوره طور، آیه ۴۰).

آیا برای آنان خدایی غیر الله وجود دارد تا منتظر وحی و پیامبر دیگری از طرف آن خدا باشند؟
«ام لهم اله غیر الله» (سوره طور، آیه ۴۳).

۲- توقع بیجا

در قرآن می‌خوانیم: مردم از پیامبران زمان خود توقعات نابجایی داشتند و گاهی می‌گفتند:

«قالوا ائتوا بآبائنا ان كنتم صادقين» (سوره جاثیه، آیه ۲۵).

پدران و اجداد مرده ما را زنده کنید.

و لابد مردگان هم که زنده شوند، چنین توقعی را نسبت به پدران قبل از خود خواهند داشت و بدین وسیله پیامبر باید چرخ آفرینش و سنت خدا را به قهقرا برگرداند؛ در صورتی که برای انسانی که اهل لجاجت نباشد منطق صحیح و یکی دو نمونه از معجزات پیامبران کفایت می‌کند تا او از توقعات نابجا دست بردارد.

در بعضی آیات می‌خوانیم: گروهی از یهود و نصارا از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می‌خواستند تا کتاب آسمانی بر خود آنها نازل شود.

«يسئلك اهل الكتاب ان تنزل عليهم كتاباً من السماء» (سوره نساء، آیه ۱۵۳).

این بدان معناست که يك بیمار بگوید: خودم باید پزشك شوم و حاضر نیستم نزد پزشك دیگری بروم، گرچه به قیمت از دست دادن جانم تمام شود، غافل از آنکه وحی چیزی نیست که بر هر قلبی نازل شود.

همین اهل کتاب بودند که از حضرت موسی خواستند خدا را به آنها نشان دهد: «فقالوا ارنا الله جهره» (سوره نساء، آیه ۱۵۳).

قرآن درباره این توقعات نابجا می‌فرماید:

«ولونزلنا عليك كتاباً في قرطاس فلمسوه بأيديهم لقال الذين كفروا ان هذا الا سحر مبين» (سوره انعام، آیه ۷).

اگر ما وحی را در کاغذی فرو فرستیم و آنان با دست خود آن را لمس کنند، باز همین کفار

سرسخت خواهند گفت: این هم چیزی جز سحر نیست!

آری، هستند افرادی که اگر هر آیه و نشانه و معجزه‌ای ببینند حاضر نیستند ایمان آورند. «وان يروا كل آية لا يؤمنوا بها» (سوره انعام، آیه ۲۵).

گاهی مخالفان، نه بهانه‌ای داشتند و نه توقع نابخاشی، اما به خاطر آنکه پاره‌ای از دستورات انبیا با سلیقه و تمایلات آنان هماهنگ نبود از قبول دعوت پیامبران سربازمی‌زدند، در این زمینه قرآن می‌فرماید:

«کَلِمًا جَائِهُم رَسُوْلٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ اَنْفُسُهُمْ فَرِيْقًا كَذِبًا و فَرِيْقًا يَّقْتُلُوْنَ» (سوره مائده، آیه ۷۰).

هرگاه پیامبری دستوراتی می‌آورد که با هوا و هوس آنها تطبیق نمی‌کرد، یا آن مردان خدا را تکذیب می‌کردند و یا به قتل می‌رساندند!

این بود گوشه‌ای از انگیزه‌های مخالفت با انبیا. البته مسأله تقلید از نیاکان هم تا حدی در لجاجت آنان اثر داشت.

اکنون که با مخالفان انبیا و علل مخالفت آنان آشنا شدیم گوشه‌ای از رفتار آنان را نیز بیان می‌کنیم.

بی‌اعتنائی به ندای انبیا موجب بدبختی است

حضرت موسی علیه السلام بنی‌اسرائیل را از زیر شکنجه‌های فرعون نجات داد و در این راه هرگونه سختی را به خود هموار نمود، ولی هنگامی که برای مدتی کوتاه رهبری امت را به برادرش هارون سپرد و به کوه طور رفت مردم به ارتجاع گرائیده، گوساله پرست شدند و هر چه حضرت هارون فریاد زد گوش نکردند. همین که موسی علیه السلام برگشت و امت را گوساله پرست دید به شدت ناراحت شد و برادرش را مورد عتاب قرار داد. هارون علیه السلام در پاسخ گفت:

«ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی» (سوره اعراف، آیه ۱۵۰).

این بردگان آزاد شده به جای قدردانی، مرا تضعیف کردند و (همین که خواستم جلو انحراف و گوساله پرستی آنها را بگیرم) چنان بر من یورش آوردند که نزدیک بود مرا بکشند! آری، در هر زمانی برخی از رهبران آسمانی با تلاش و مبارزه بی‌امان، آزادی و عزت را به دست می‌آورند و محرومان و مستضعفان دربند را نجات می‌دهند اما چیزی نمی‌گذرد که افرادی به بهانه‌های واهی در برابرش صف‌آرایی کرده، او را تضعیف و تهدید می‌کنند و در برابر خطش خطی ایجاد می‌کنند. راستی که تدبّر در این آیات، هم برای رهبران جامعه و هم برای امت اسلام، هشدار دهنده درس‌آموز است.

نمونه این استضعاف و پشت‌پازدن به ندای انبیا را درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز می‌بینیم، آنجا که در بستر رحلت فرمود: «قلم و کاغذ بیاورید تا مطلبی بنویسم» چگونه به حضرتش جسارت شد و درباره تعیین رهبر برای امت، در ماجرای غدیر از خود بی‌تفاوتی نشان دادند و نصب پیامبر را نادیده گرفته، به سراغ دیگری رفتند. وانگهی، این جسارت‌ها در زمان عزت و قدرت

اسلام و مسلمین بود. اگر بخواهیم زجرهایی را که پیامبر در اوائل کار خود و در زمان غربت مکتب دید نقل کنیم، تنها فهرست آنها به نوشتن کتابی مفصل نیاز است.

آزار انبیا

انبیا، هم با اعمال ناروای مخالفان روبه رو بودند و هم افکار نادرست و گفتار غلط آنان را شاهد بودند که قرآن نمونه‌هایی از آن را برای ما نقل می‌کند.

البته آشنایی با مشکلات انبیا برای ما دو فایده دارد:

۱- روح قدردانی را در ما شکوفا می‌کند و می‌فهمیم که مکتب‌های آسمانی به سادگی در دست ما قرار نگرفته و انبیا برای رساندن آن، چه خون دل‌هایی خورده‌اند.

۲- به رهروان راه انبیا می‌آموزد که هدایت امت و اصلاح جامعه به پشتکار و صبر و تحمل نیاز دارد. اینک به سراغ قرآن می‌رویم و گوشه‌ای از آنچه را در قرآن آمده بازگو می‌کنیم.

مخالفان حضرت نوح به او می‌گفتند:

«وما نریک اتبعک الاّ الذّین هم اراذلنا» (سوره هود، آیه ۲۷).

پیروان تو افرادی بی شخصیت و بی سروپا هستند و تو هیچ امتیازی بر ما نداری.

و زمانی هم که حضرت نوح به فرمان خدا شروع به ساختن کشتی کرد هر دسته‌ای که از کنارش عبور می‌کردند، با تمسخر و متلک به او می‌گفتند: گویا پیامبری تو نگرفت و دست به نجاری زد:

«ویصنع الفلک و کلما مرّ علیہ ملأ من قومه سخروا منه» (سوره هود، آیه ۳۸).

به حضرت شعیب می‌گفتند: تو در میان ما بسیار ضعیفی و اصولاً ما بیشتر حرف‌های تو را

نمی‌فهمیم:

«یا شعیب ما نفقه کثیراً مما تقول و انا لنراک فینا ضعیفاً» (سوره هود، آیه ۹۱).

و پیامبر دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام است که برای سوزاندن او توطئه کردند و دیگری حضرت هود است که مخالفانش بزرگ‌ترین جسارت را به او روا داشتند و گفتند: «انا لنراک فی سفاهة»

(سوره اعراف، آیه ۶۶).

ما تو را شخص سفیهی می‌بینیم.

اما آن بزرگوار نه قهر کرد و نه عقده‌ای شد و نه پشیمان و نه سست و همچنان به کار خود ادامه داد و در مقابل سخن مردم تنها يك جمله گفت: «لیس بی سفاهة» (سوره اعراف، آیه ۶۷).
من کم خرد نیستم.
به پیامبر دیگری می‌گفتند: ما تو را در گمراهی آشکار می‌بینیم: «اَنَا لِنْرَاكَ فِی ضَلَالٍ مَبِیْنٍ» (سوره اعراف، آیه ۶۰).

او نیز همچون حضرت هود با يك جواب کوتاه پاسخ می‌داد که: «یا قوم لیس بی ضلاله» (سوره اعراف، آیه ۶۱).
ای مردم! من گمراه نیستم.
قرآن از توطئه‌های شوم مخالفان حضرت محمد صلی الله علیه وآله نیز چنین سخن می‌گوید:
مشرکان مکه نقشه کشیدند که تو را یا به زندان افکنند، «اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک» و یا آنکه با اجرای طرحی تو را بکشند، «او یقتلوک» و یا حداقل تو را از مکه بیرون نمایند. «او یخرجوک» (سوره انفال، آیه ۳۰).

آری، این بود وضع رفتار مخالفان با رسول گرامی اسلام.
پیامبر اسلام، از بعضی نزدیک‌ترین بستگانش نیز رنج می‌برد، ابولهب عموی او بود و هر کجا که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله گامی برای اصلاح و هدایت امت و جامعه اسلامی برمی‌داشت، او کارشکنی می‌کرد، در اولین جلسات تبلیغی پیامبر صلی الله علیه وآله شرکت نمود و جلسه را بهم زد و از آمادگی تبلیغی انداخت.
نسبت شاعر و ساحر و مجنون و کاهن به انبیا بزرگوار يك تهمت رسمی بود.
قرآن می‌فرماید: «وما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزون» (سوره حجر، آیه ۱۱). (هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه او را مسخره می‌کردند. فرعون برای تحریک مردم علیه حضرت موسی از نسبت دادن هر تهمتی به حضرتش خودداری نمی‌کند، گاهی می‌گوید: «پریدان ان یخرجاکم من ارضکم» (سوره طه، آیه ۶۳).

موسی و هارون بنا دارند شما را آواره و زمین‌هایتان را تصاحب کنند.
و گاهی با ایجاد يك غرور کاذب به مردم می‌گفت: «ویدها بطریقتکم المثلی» (سوره طه، آیه ۶۳).
موسی و هارون می‌خواهند شما را از راه حقی که انتخاب کرده‌اید منحرف کنند!!
گاهی مخالفت با انبیا به جایی می‌رسید که هرگاه پیامبر خدا شروع به سخن می‌کرد انگشتان خود را در گوش گذاشته و لباس خود را بر سر می‌افکندند تا مبدا کلام خدا و سخن پیامبر به گوش آنان برسد. «جعلوا اصابعهم فی آذانهم واستغشوا ثیابهم» (سوره نوح، آیه ۷).

مخالفت از درون خانه

بیشترین جای تأسّف و اندوه وقتی بود که مخالفت و خیانت حتی از درون خانه پیامبر ریشه می‌گرفت، مثلاً حضرت لوط و نوح هر يك دارای زنی مخالف و کارشکن بودند بخصوص زن لوط که مسائل خانه را به مخالفان بیرون خبر می‌داد.

قرآن این زن را نمونه کفر و خیانت معرفی نموده، چنین می‌فرماید:

«ضرب الله مثلا للذين كفروا امرئة نوح وامرئة لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتا هما فلم يغنيا عنهما من الله شيئا» (سوره تحریم، آیه ۱۰).

این دو زن، سر سفره پیامبر غذا می‌خوردند و از امکانات خانه بهره‌مند می‌شدند و تحت نفوذ پیامبر و وابسته به خانواده او بودند اما چون نخواستند حق را بپذیرند، نپذیرفتند.

این ماجرا بعضی از مکتب‌ها را که می‌گویند: طرز تفکر و انتخاب راه هر انسانی کاملاً به وضع اقتصادی او بستگی دارد، متزلزل می‌سازد، زیرا این دو زن از خانه وحی تغذیه و تأمین می‌شدند ولی به نفع شرك فریاد می‌زدند و بالعکس زن فرعون را در کاخ زندگی می‌کند ولی به فکر کوخ نشینان است، در نظام طاغوتی رشد کرده ولی مخالف سرسخت همان رژیم است، از سفره فرعون تغذیه و تأمین می‌شود ولی به حمایت موسی برمی‌خیزد.

شکنجه پیروان

از موضوع شکنجه پیروان انبیا نیز نباید غافل باشیم، قرآن می‌فرماید:

«قُتِلَ اصحاب الأُخدود النار ذات الوقود اذهم عليها قعود وهم على ما يفعلون بالمؤمنين شهود ما نعموا منهم الا أن يؤمنوا بالله العزيز الحميد» (سوره بروج، آیات ۴ تا ۸).

مخالفان انبیا گودال‌هایی بزرگ حفر می‌کردند و مؤمنان را در آن انداخته، زنده زنده می‌سوزاندند و خود از بالای گودال به تماشا می‌ایستادند. گناه این پیروان انبیا تنها ایمان به خدا بود.

در سوره مطفین نیز می‌خوانیم:

«انّ الذين اجرموا كانوا من الذين آمنوا يضحكون» (سوره مطفین، آیه ۲۹).

مجرمان و مخالفان انبیا همین که مؤمنان را می‌بینند لبخند تمسخرآمیز می‌زنند.

«واذا مروا بهم يتغامزون» (سوره مطفین، آیه ۳۰).

و هنگامی که از کنار آنان عبور می‌کنند با چشم و ابرو به طعن و مسخره آنان می‌پردازند.
«وإذا انقلبوا الى اهلهم انقلبوا فكهين» (سوره مطفین، آیه ۳۱).

و هنگامی که مجرمان با دارودسته و باند خود گرد هم می‌آیند، خود را پیروز پنداشته، شادی می‌کنند.

«وإذا رأوهم قالوا انّ هولاء لضالّون» (سوره مطفین، آیه ۳۲).

و گاه و بی‌گاه که از دور، مؤمنان به خدا را می‌بینند به آنها اشاره می‌کنند و به آنان نسبت انحراف و گمراهی می‌دهند.

این چهار آیه در کنار هم، بازگو کننده طرز تفکر و سیره ناپسند مجرمان در طول تاریخ است و به اصطلاح امروز يك جریان و روشی است که برای خرد کردن روحیه کسانی که در خط خدا هستند بکار برده می‌شود.

اما کسانی که به راستی خدا را شناختند و به حقانیت دستورات او و عصمت رهبران پی برده‌اند هرگز حاضر نیستند با این مسخره‌ها و متلك‌ها از راهی که انتخاب نموده‌اند دست بردارند، زیرا قرآن به آنان وعده داده که روزی قیامت فرا می‌رسد و در آنجا مؤمنان به آنان می‌خندند. «فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون» (سوره مطفین، آیه ۲۴ و ۲۵).

کارشکنی منافقان

پیامبر نه تنها از مخالفان خود رنج می‌برد بلکه شاید چند برابر آن از دست منافقان، خون دل می‌خورد. همان کسانی که در برابر مسجدش مسجد ساختند تا هم جمعیت مؤمنان را متفرّق کنند و هم مسجد آنان مرکز اجتماع منافقان باشد. حتی برای افتتاح مسجدشان از پیامبر صلی الله علیه وآله دعوت کردند اما خداوند به پیامبرش فرمان داد: هرگز در مسجدی که برای ایجاد تفرقه و شکاف میان صفوف مسلمانان و برای جاسوسی به نفع آنان ساخته شده، اقامه نماز نکند: «لاتقم فیه ابدآ» (سوره توبه، آیه ۱۰۸).

کارشکنی منافقان در یکی دو کار خلاصه نمی‌شود، برنامه آنها ضربه زدن و کارها را خلاف جلوه دادن است: «قلّیوا لك الامور» (سوره توبه، آیه ۴۸).

آنها در انتظار و خواهان فتنه هستند: «لقد ابتغوا الفتنة» (سوره توبه، آیه ۴۸).

منافقان حتی اگر در جنگ با دشمن هم شرکت کنند، غیر از فساد و اضطراب و تردید و ایجاد رعب نتیجه دیگری از شرکت آنان در جنگ با دشمن نصیب شما نخواهد شد: «لو خرجوا فيكم مازادوكم الا خبالاً» (سوره توبه، آیه ۴۷).

اگر نمازی می‌خوانند با کسالت و بی حالی است. «ولا ياتون الصلوة الا وهم كسالى» (سوره توبه، آیه ۵۴).

و اگر انفاقی دارند از روی میل نیست بلکه به خاطر يك سرى ملاحظات از این و آن است: «و لا ينفقون الا وهم كارهون» (سوره توبه، آیه ۵۴).

انتقادهای عقده‌ای

منافقان انتقادهای تندی درباره مسائل مالی به پیامبر صلی الله علیه وآله داشتند، در مصرف زکات و مالیات، عیب می‌گرفتند و نیش‌هایی می‌زدند که چرا فلان جا صرف شد یا نشد: «ومنهم من يلمزك فى الصدقات» (سوره توبه، آیه ۵۸).

قرآن می‌گوید: زخم زبان منافقان به خاطر خورده حساب‌های شخصی است، انتقادهای اینها از عقیده نیست، از عقده است و نشانه‌اش هم این که اگر مقداری از زکات به اینها داده شود راضی و ساکت می‌شوند:

«فان اعطوا منها رضوا وان لم يعطوا منها اذاهم يسخطون» (سوره توبه، آیه ۵۸).

تهمت‌ها و افتراها

در پایان این بخش، فهرست وار به برخی دیگر از سخنان مخالفان انبیا می‌پردازیم:
* تو پیامبر نیستی. «لست مرسلًا» (سوره رعد، آیه ۴۳).

* اصلاً ما نسبت به حرف تو شك داریم. «انا لفى شك مما تدعوننا اليه مريب» (سوره ابراهیم، آیه

* تو دیوانه‌ای. «انك لمجنون» (سوره حجر، آیه ۶).

* حرف‌هایش مال خودش نیست، کسی دیگر یادش می‌دهد. «انّما یعلمه بشر» (سوره نحل، آیه ۱۰۳).

* سخنانش بی‌اساس است. «اضغاث احلام» (سوره انبیاء، آیه ۵).

* بافته‌های قدیمی‌هاست. «اساطیر الاولین» (سوره قلم، آیه ۱۵).

* مردی سحر شده است. «رجلاً مسحوراً» (سوره اسراء، آیه ۴۷).

* ساحر است. «هذا ساحر کذاب» (سوره ص، آیه ۴).

* سفیه و نادان است. «لنراک فی سفاهه» (سوره اعراف، آیه ۶۶).

* گمراه است. «لنراک فی ضلال» (سوره اعراف، آیه ۶۰).

* شما هیچ فضیلتی بر ما ندارید! «و ما نری لکم علینا من فضل» (سوره هود، آیه ۲۷).

* می‌خواهد شما را از راه پدران‌تان باز دارد. «یرید ان یصدکم عما کان یعبد اباؤکم» (سوره سبأ، آیه ۴۳).

* وعده‌های خدا و رسولش دروغ است. «ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا» (سوره احزاب، آیه ۱۲).

* دروغگو هستند. «بل نطنکم کاذبین» (سوره هود، آیه ۲۷).

* يك باند و گروهی او را کمک می‌کند. «اعانه علیه قوم اخرون» (سوره فرقان، آیه ۴).

* آدم‌های بی‌سر و پا دور تو را گرفته‌اند. «و اتبعک الارذلون» (سوره شعراء، آیه ۱۱۱).

* می خواهند در زمین فتنه‌گری کنند. «لیفسدوا فی الارض» (سوره اعراف، آیه ۱۲۷).

* اگر شما از انسانی همانند خود پیروی کنید زیانکار خواهید بود. «و لئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون» (سوره مؤمنون، آیه ۳۴).

* اگر کار آنها خیر بود، هیچ گاه بر ما پیشی نمی‌گرفتند. «لو کان خیراً ما سبقونا» (سوره احقاف، آیه ۱۱).

* ما هم اگر بخواهیم مثل این قرآن را می‌گوییم. «لو نشاء لقلنا مثل هذا» (سوره انفال، آیه ۳۱).

* تو آدم ضعیفی هستی. «انا لنراک فینا ضعیفا» (سوره هود، آیه ۹۱).

ایرادها و بهانه‌ها

* چرا دستبند طلا ندارد؟ «فلو لا القی علیه اسورة من ذهب» (سوره زخرف، آیه ۵۳).

* چرا خانه از طلا ندارد؟ «او یکون لک بیت من زخرف» (سوره اسراء، آیه ۹۳).

* این چه پیامبری است که غذا می‌خورد؟ «ما لهذا الرسول يأکل الطعام» (سوره فرقان، آیه ۷).

* چرا ملائکه همراه او نیست. «او جاء معه الملائکة» (سوره زخرف، آیه ۵۳).

* حرف‌های جدید می‌زنید، نیاکان ما چنین حرف‌هایی نمی‌زدند. «ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین» (سوره مؤمنون، آیه ۲۴).

تهدیدها

* تبعیدتان می‌کنیم، اخراجتان می‌کنیم! «و قال الذين كفروا لرسلمهم لنخرجنكم من ارضنا» (سوره ابراهيم، آیه ۱۳).

* اگر به خاطر قومت نبود تورا سنگباران می‌کردیم! «لولا رهطك لرجمناك» (سوره هود، آیه ۹۱).

* آنها را از شهرتان بیرون کنید! «اخرجوهم من قريتم انهم اناس يتطهرون» (سوره اعراف، آیه ۷۹).

* او را بکشید یا بسوزانید! «اقتلوه او حرقوه» (سوره عنكبوت، آیه ۲۴).

* اگر دست برنداری سنگسارت می‌کنیم! «قالوا لئن لم تنته يا نوح لتكونن من المرجومين» (سوره شعراء، آیه ۱۱۶).

* زندانت می‌کنیم! «لئن اتخذت الها غيري لاجعلنك من المسجونين» (سوره شعراء، آیه ۲۹).

اقدامات عملی

* تمسخر. «كلما مرّ عليه ملاً من قومه سخروا منه» (سوره هود، آیه ۳۸).

* طعنه زدن. «و طعنوا في دينكم» (سوره توبه، آیه ۱۲).

* صرف پول و بودجه. «ينفقون اموالهم ليريدوا عن سبيل الله» (سوره انفال، آیه ۳۶).

* ایجاد سرگرمی‌های تباه کننده. «يشترى لهو الحديث ليضل عن سبيل الله» (سوره لقمان، آیه ۶).

* فریب پیروان پیامبر. بیائید در خط ما تا گناهانتان را بر عهده گیریم. «قال الذين كفروا للذين امنوا اتبعوا سبيلنا و لنحمل خطاياكم» (سوره عنكبوت، آیه ۱۲). (یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت گردید. «كونوا هوداً او نصارى تهتدوا» (سوره بقره، آیه ۱۳۵).

* محاصره اقتصادی. «لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفصوا» (سوره منافقون، آیه ۷).

* جاسوسی. «و فیکم سماعون لهم» (سوره توبه، آیه ۴۷).

* آزار مؤمنان. «ییسطوا الیکم ایدیهم و السننهم بالسوء» (سوره ممتحنه، آیه ۲).

* بازداشتن مردم از شنیدن قرآن و جنجال آفرینی. «لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه» (سوره فصلت، آیه ۲۶).

* جلوگیری از رونق مساجد و تلاش در ویرانی آن. «منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمہ و سعی فی خرابها» (سوره بقره، آیه ۱۱۴).

* ایجاد پایگاه مخالفت. «و الذین اتخذوا مسجدا ضارا» (سوره توبه، آیه ۱۰۷).

* مبارزه و جنگ دائمی. «لا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم» (سوره بقره، آیه ۲۱۷).

* پذیرش برخی برنامه‌ها و رد برخی دیگر. «أ فتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض» (سوره بقره، آیه ۸۵).

* سوء قصد نسبت به پیامبر. «همّت کلّ امّة برسولهم لیأخذہ» (سوره غافر، آیه ۵).

براستی پیامبران الهی و بویژه پیامبر اسلام چه رنج‌ها و زجرها کشیدند و با چه سختی‌ها و مشکلاتی دست و پنجه نرم کرده‌اند. شایسته است تا پایان عمر بر پیامبران الهی به خصوص پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت اوعلیهم السلام درود بفرستیم و در راه آنان گام برداریم. بدیهی است هر چه بیشتر مردم به این رنج‌ها و زجرهای پیامبران الهی واقف گردند، عشقشان به آن بزرگواران بیشتر و عمیق‌تر خواهد شد.

آری، انبیا در میان این همه تهمت‌ها، ناسزها، تهدیدها و توطئه‌ها، موفق شدند که مردم را به خداپرستی و انجام اعمال شایسته سوق دهند و دین خدا را زنده نگه دارند. یک نمونه آموزنده دستاورد زحمات پیامبران، قیام حضرت امام خمینی قدس سره و پیروزی انقلاب اسلامی شکوهمند ماست که در برابر امواج تهمت‌ها و افتراها و تبلیغات سوء، ایستادگی کرد و به پیروزی رسید. آری، خداوند خود وعده داده است که «أنا لننصر رسلنا» (سوره غافر، آیه ۵۱).

ما فرستادگان خود را یاری می‌کنیم و این هم وعده الهی است که «انّ حزب اللّٰه هم الغالبون» (سوره مائده، آیه ۵۶ .
، «و العاقبة للمتقين» (سوره اعراف، آیه ۱۲۸ .

پروردگارا! تو را به آبروی همه پیامبرانی که برای نجات بشر، زجرها و سختی‌های فراوان تحمل کردند، سوگندت می‌دهیم، در درون ما نیز تحوّلی به وجود آور تا ما هم در خط انبیا قرار گرفته، از آن دفاع کنیم و در راه فهم دین و عمل به آن و نشر آن کوتاهی نکنیم و اگر کوتاهی کرده‌ایم، جبران کنیم.
خداوندا! از گناهان ما در گذر!

موافقان انبیا

در مقابل دشمنان و مخالفان سرسخت انبیا، مردان و زنانی نیز بوده‌اند که به پیامبران ایمان آورده و به آنان پیوسته‌اند، بسیاری از آنها به خاطر ایمانشان آزار و شکنجه شده، مجبور به ترك ديار خود شدند، بسیاری به همراه پیامبران جهاد نموده و در این راه به شهادت رسیدند و انگیزه ایمان آنها عشق به خدا و پیامبرش بود.

گروهی تصوّر می‌کنند که علّت علاقه و گرایش مؤمنان به انبیا تنها محرومیت اقتصادی بوده است و چون انبیا با ظلم و فقر و ستم مبارزه می‌کردند، محرومان گرد آنان جمع می‌شدند. این تصوّر با واقعیت هماهنگ نیست، زیرا این نوع تفسیر و برداشت به خاطر نادیده گرفتن فطرت حق جویی در وجود انسان است و علاوه بر این، در تاریخ افرادی را می‌یابیم که وضع مالی خوبی داشتند و هیچ ستم و فقری هم در کار و زندگی آنان نبوده است ولی با کمال علاقه مکتب انبیا را پذیرفتند و حتی مال و رفاه و جان خود را نیز فدای آن راه نمودند؛ نظیر آسیه زن فرعون و خدیجه همسر پیامبر و... .
پیروان انبیا دو دسته‌اند:

۱- پیروان بی استقامت.

۲- پیروان با استقامت.

پیروان بی استقامت

قرآن کریم در سوره بقره داستانی درباره پیروان بی‌وفای یکی از انبیای بنی‌اسرائیل نقل می‌کند که ما فشرده آن را در اینجا بازگو می‌کنیم:

گروهی از بنی‌اسرائیل که بعد از حضرت موسی به تحقیر و ستم طاغوت‌ها دچار شدند، تصمیم گرفتند علیه ستم قیام کنند، ابتدا نزد پیامبر خود به نام شموئیل رفتند و از او برای تعیین يك فرمانده لایق کمک خواستند، پیامبرشان فرمود: ممکن است اگر فرمان جهاد و قتل داده شود شما سرپیچی کنید، آنها قول استقامت دادند و گفتند: مگر ممکن است با این همه ستم که بر ما رفته و شهرهای ما به تصرف مخالفان درآمده و زنان و کودکان ما آواره شده‌اند قیام نکنیم ما حتماً می‌جنگیم و تنها تقاضای ما از شما نصب يك فرمانده لایق است. پیامبر از خدا يك فرمانده لایقی را برای این امت بپاخواسته درخواست نمود. دعا مستجاب شد و شخصی به نام طالوت که از نظر بدنی و علمی لایق بود از طرف خدا برای فرماندهی مردم به پیامبر معرفی شد، پیامبر نیز او را به مردم معرفی و منصوب نمود ولی مردم که عقلشان در چشم و گوششان بود گفتند: این فرمانده که نه سرووضعی دارد و نه نام و شهرتی، ما هرگز زیر بار فرمان او نمی‌رویم. ما خود را برای مقام فرماندهی از او لایق‌تر می‌دانیم زیرا ما پول‌دارتر هستیم!! هرچه پیامبر فرمود که فرماندهی طالوت از طرف خدا مقرر شده و آن هم به خاطر کمالات علمی و جسمی اوست، گروهی قبول نکردند و به همین بهانه از هم‌زمان خود فاصله گرفتند و آمار انقلابیون کم شد. این يك آزمایش بود که گروهی مردود به جای گذاشت.

آزمایش دوم این بود که طالوت به کسانی که ریاست و رهبری او را پذیرفته بودند گفت: در راه مبارزه با طاغوت زمان، در يك آزمایش الهی و محاصره اقتصادی قرار می‌گیرید، شما به نهر آبی می‌رسید که نباید از آن بیاشامید و هرکه از آن استفاده کند از ما نیست، سرباز شکم پرست در جبهه جنگ من ارزشی ندارد. البته آشامیدن به مقداری که از يك مشمت دست تجاوز نکند مانعی ندارد. انقلابیونی که قیام کرده و تقاضای مبارزه داشتند همگی این شرط را پذیرفتند اما همین که زمان عمل فرا رسید و به نهر آب رسیدند نتوانستند از آن صرف نظر کنند و جز افراد اندکی همه از آب نهر استفاده کردند.

در این آزمایش نیز يك دسته مردود شدند و شکم‌پرستان انقلابی نما از پای درآمدند. آزمایش سوم هنگامی بود که انقلابیون با يك لشکر از نیروهای دشمن برخورد کردند و در نبرد با آنان چنان دست و پای خود را گم کردند و ترسیدند که فریاد زدند ما حریف اینها نیستیم و پای از جبهه کشیدند، و باز هم يك دسته دیگر مردود شدند. اما چند نفری که به راستی مؤمن به هدف و پیرو خط خدا و انبیا بودند هم در مسأله فرماندهی بهانه نگرفتند و هم در آزمایش دوم و آب نوشیدن، خود را حفظ کردند و هم از جهت روحیه قوی بودند و ترس به خود راه ندادند و با شعار: «کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله» (سوره بقره، آیه ۲۴۹).

به دشمن یورش برده، نوجوانی به نام داوود، فرمانده لشکر کفر را از پای درآورد. آنچه در اینجا نقل کردیم دورنمایی از يك داستان بسیار آموزنده است که در قرآن (سوره بقره از آیه ۲۴۷ تا ۲۵۳) آمده است. در این ماجرا فرق میان پیروان واقعی و دروغین و علاقه مندان شعاری و شعوری کاملاً روشن می‌شود و به همه ما هشدار می‌دهد که انقلابی بودن مهم نیست، انقلابی ماندن مهم است. فریاد قوم بنی‌اسرائیل، مبارزه تا پیروزی بود اما در هر مرحله دسته‌ای کم شدند. این ماجرا تنها به تاریخ آن زمان مربوط نیست زیرا همیشه ادعا زیاد و عمل کم، شعار زیاد و شعور کم است گاهی هنگام شروع کاری مهم، بعضی گرم و پر از احساسند اما عاقبت سرد می‌شوند. حدود صد هزار نفر در غدیر خم، مقام رهبری را به حضرت علی‌علیه السلام تبریک گفتند و پس از دو ماه به کلی فراموش کردند. بعد از قتل عثمان همه اقبشار دور آن حضرت را گرفتند و با او بیعت کردند ولی طولی نکشید که گروهک‌هایی علیه نظام او قیام نمودند و جنگ‌های جمل و نهروان و صفین را به راه انداختند. گروهی امام حسین علیه السلام را به کوفه دعوت نمودند تا با یاری او رژیم اموی را زیر و رو کنند اما امام‌علیه السلام به کوفه نرسیده او را در کربلا کشتند. پای امام حسن علیه السلام را به جنگ کشیدند اما هنگام درگیری، شانه خالی کرده، به لشکر معاویه پیوستند.

حتی خود پیامبر را که مشغول خطبه نماز بود رها کرده، از صف نماز به سراغ صدای شیپور فروشندگان کالاهای وارداتی رفتند.

در روایات می‌خوانیم که هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام گروهی از مردم از مساجد برای مخالفت و مبارزه با حضرتش حرکت می‌کنند! بی‌جهت نیست که یوسف علیه السلام بعد از نجات از شر برادران حسود و تاریکی چاه و زندان و رسیدن به مقام عزت تازه این چنین دعا می‌کند که: «خداوندا! مرا مسلمان بمیران» چون ارزش کار به آن است که پایان خوبی داشته باشد و بی‌جهت نیست که حضرت علی‌علیه السلام هنگام شنیدن خبر شهادت خود، از پیامبر نمی‌پرسد چه کسی مرا می‌کشد و چرا مرا می‌کشد؟ بلکه فقط می‌پرسد «أفی سلامة من دینی» آیا هنگام ضربت خوردن در خط مکتبی خود خواهم بود یا نه؟

کوتاه سخن آنکه میان گفتار و عمل و وعده و وفا و ادعا و دلیل، فاصله زیادی است. اگر در قرآن حدود ۲۰ مرتبه سخن از آزمایش و امتحان مردم به میان آمده، به خاطر همین است که تا آزمایش‌های گوناگون پیش نیاید، صفات و خصوصیات واقعی انسان شکوفا نمی‌شود. در تاریخ صدر اسلام افرادی همچون ابوذر و بلال و میثم، شکنجه‌ها را تحمل کردند و از مکتب خود دست

برنداشتند ولی در مقابل، کسانی بودند که به خاطر شکنجه دست از اسلام کشیدند. مرحوم دکتر ابراهیم آیتی نام عده‌ای از آنان را در کتاب تاریخ اسلام آورده است.
پیروان با استقامت

اکنون که مقداری درباره دوستان و پیروان بی وفا سخن گفتیم، مقداری هم درباره دوستان و پیروان باوفای انبیا به گفتگو می‌نشینیم.

قرآن در این زمینه آیات زیادی بیان می‌کند که ما در اینجا چند آیه را همراه با ترجمه می‌آوریم:
«انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا» (سوره حجرات، آیه ۱۵).

مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده و هیچ گاه دچار شك و تردید نشوند.

گروهی از اعراب خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسیدند و گفتند: «ما ایمان آورده‌ایم» خداوند به پیامبرش خطاب می‌کند که به این افراد بگو: شما فقط اظهار اسلام کرده‌اید و هنوز روح و حقیقت ایمان در عمق جانتان نفوذ نکرده است. (سوره حجرات، آیه ۱۴).

پیروان واقعی انبیا کسانی هستند که هرگاه برای داوری نزد پیامبر فراخوانده می‌شوند از دل و جان می‌گویند: «سمعنا واطعنا» (سوره نور، آیه ۵۱).
هم گوش می‌دهیم و هم اطاعت می‌کنیم.

در جنگ خندق که پیامبر صلی الله علیه وآله همراه با مسلمین مشغول کندن خندق بودند بعضی از مسلمانان بدون اجازه مرخصی از رسول خدا صلی الله علیه وآله محل کار خود را ترك کرده، از کندن خندق شانه خالی می‌کردند، اما در برابر اینها کسانی هم بودند که هرگاه بنای ترك کار را داشتند از پیامبر صلی الله علیه وآله اجازه می‌گرفتند.

قرآن در سوره نور از این گروه تجلیل می‌کند و می‌فرماید:

«واذا كانوا معی علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه ان الذین یستأذنونك اولئك الذین یؤمنون بالله ورسوله» (سوره نور، آیه ۶۲).

زمانی که در خدمت پیامبر مشغول کار دسته جمعی بودند به خود اجازه رها کردن کار را نمی‌دادند مگر اینکه رسول خدا به آنها مرخصی دهد، اینها تنها کسانی هستند که ایمان واقعی به خدا و رسول دارند.

در سوره آل عمران نیز چنین می‌خوانیم:

«قل ان کنتم تحبّون الله فاتّبعونی» (سوره آل عمران، آیه ۳۱).

به مردم بگو: اگر به راستی خدا را دوست دارید باید از من که پیام آور او هستم اطاعت کنید.
در آیه ۶۸ سوره آل عمران نیز چنین می‌خوانیم:

«ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه»

نزدیک‌ترین و سزاوارترین مردم به ابراهیم تنها کسانی هستند که از او پیروی نمایند.

نشانه دیگر ایمان واقعی به خدا و رسول آن است که در درگیری‌ها او را داور قرار دهیم:

«فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر» (سوره نساء،

آیه ۵۹ .

در آیه دیگر می‌فرماید:

«ألم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلك یریدون ان یتحاکموا الی

الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به» (سوره نساء، آیه ۶۰).

کسانی که در درگیری‌ها به دآوری و دادگاه طاغوتی رو می‌کنند آنها در حقیقت خیال می‌کنند که مؤمنند.

در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله میان دو نفر از اصحاب در مورد آبیاری درگیری و اختلافی پیدا

شد، برای حلّ مشکل خدمت پیامبر رسیدند و آن حضرت حکمی صادر نمود. آنکه حکم بر ضررش

بود، به حضرتش جسارت نمود که چرا به نفع فلانی حکم صادر کردی؟ آیه نازل شد:

«فلا وربک لایؤمنون حتی ینکحوا فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و

یسلموا تسلیماً» (سوره نساء، آیه ۶۵).

به خدا سوگند ایمان واقعی ندارند، جز کسانی که در درگیری‌ها تنها قضاوت تو را بپذیرند و در دل

خود از دآوری تو هیچ گونه ناراحتی احساس نکنند بلکه تسلیم کامل فرمان خدا باشند.

در سوره احزاب نیز چنین می‌خوانیم:

«و ما کان لمؤمن و لامؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم» (سوره

احزاب، آیه ۳۶).

هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد در مقابل قضاوت و حکم خدا و رسول از خود اظهار نظری داشته

باشد.

نشانه دیگر ایمان واقعی آن است که انسان در مسائل سیاسی و اقتصادی و نظامی نیز همچون مسائل عبادی طرح و برنامه خود را از وحی و انبیا بگیرد.

قرآن درباره آن مسلمانانی که در برخورد با شایعات بدون مراجعه به پیامبر شروع به پخش آن می‌نمایند به شدت انتقاد کرده، می‌گوید:

«إذا جائهم امر من الأمن أو الخوف اذاعوا به و لو ردّوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم» (سوره نساء، آیه ۸۲).

هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد، بدون تحقیق آن را پخش می‌کنند، در صورتی که اگر آن اخبار را به پیامبر و پیشوایانی که قدرت تشخیص صحیح و کافی دارند ارجاع دهند، آنها این مسائل را از ریشه تحلیل نموده، سپس صحیح آن را در معرض افکار عموم قرار می‌دهند.

این آیه بیانگر يك قانون کلی برای تمام قرون و اعصار است که مسلمانان باید در برابر مسائل سیاسی و نظامی و شایعات نیز همچون مسائل عبادی در رابطه مستقیم با پیامبر و خاندان وحی و جانشینان آن بزرگواران باشند وگرنه هر روز سیاست بازانی مسیر جامعه را به سوی هدف دلخواه، سوق می‌دهند.

قرآن درباره پیروان واقعی انبیا می‌گوید:

«الذین استجابوا لله و الرسول من بعد ما اصابهم القرع للذین احسنوا منهم و اتقوا اجر عظیم» (سوره آل عمران، آیه ۱۷۲).

آنها کسانی بودند که با آن همه زخم و جراحتی که در جنگ احد به خاطر یاری پیامبر و اسلام تحمل کرده و مشغول معالجه بودند، همین که دستور پیامبر برای بسیج صادر شد، زخم‌های خود را فراموش نموده، خود را برای شرکت در میدان جنگ آماده کردند.

جالب اینکه با همه این فداکاری‌ها قرآن تجلیل از این مجاهدان را مشروط به تقوا دانسته، می‌فرماید:

«للذین احسنوا منهم و اتقوا اجر عظیم»

آری، در مکتب اسلام زندان و شکنجه، شمشیر و زخم و جراحت و صحابی پیامبر بودن اگر با تقوا و عاقبتی درخشان توأم نباشد ارزشی نخواهد داشت، این مجاهدان در سخت‌ترین شرایط، پیامبر را یاری کردند اما تجلیل از آنان مشروط به تقوا شد.

در سوره آل عمران نیز درباره فداکاری پیروان انبیا آیه‌ای به چشم می‌خورد که با بیان آن این بخش از بحث را پایان می‌دهیم آنجا که می‌فرماید:

«وَكَايْنٍ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لَمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعَفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (سوره آل عمران، آیه ۱۴۶).

چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی بسیاری به همراه آنها جنگ کردند و در برابر آن همه صدمات که در راه خدا دیدند سستی و ضعف و خستگی به خود راه ندادند و خداوند صابران را دوست دارد. آری، انبیا و پیروان واقعی و با استقامت آنها در راه تبلیغ و ترویج آیین الهی خود، مرارت‌های بسیار چشیدند و سختی‌های زیادی را به جان خریدند. «اوذوا فی سبیلی» (سوره آل عمران، آیه ۱۹۵).

گاهی فشار مشکلات و ناملایمات به حدّی بود که می‌گفتند: «حتی یقول الرسول و الذین امنوا معه متی نصر الله» (سوره بقره، آیه ۲۱۴).

پس نصرت الهی کجاست؟

و خداوند آنها را دلداری می‌داد که «الا انّ نصر الله قریب»، نصرت الهی نزدیک است. آری، خداپرستان در برابر آزار و اذیت دشمنان می‌گفتند: «و لنصبرن علی ما اذیتموننا» ما بر اذیت‌ها و آزار شما صبر می‌کنیم.

دشمنان خدا، آزار انبیا و پیروان آنها را به نهایت رساندند. بسیاری از انبیا را کشتند. برای کشتن حضرت زکریا علیه السلام او را تعقیب کردند، او به تنه درختی پناه برد و در تنه درخت پنهان گردید. دشمنان تنه درخت را با ارّه بردند و حضرت را دو نیم کردند. (تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶). ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند. پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را به حدّی مورد اذیت و آزار قرار دادند که آن حضرت فرمود: «ما اوذی نبیّ مثل ما اوذیت» (بحار، ج ۳۹، ص ۵۶). هیچ پیامبری آنگونه که من اذیت شدم، آزار ندید.

آری، کسی که می‌خواهد مردم را نجات دهد، باید کمر همّت ببندد. مُصَعَبَ جوان مسلمانی است که با سعی و تلاش خود، مردم بک شهر را مسلمان کرد، اگر هر کدام از ما هجرت کنیم و صبر و بردباری داشته باشیم، می‌توانیم افراد بسیاری را مسلمان کنیم. متأسفانه رفاه طلبی و دنیا خواهی و ... باعث شده که ما حتی نتوانیم خودمان را اصلاح کنیم! نقل این فداکاری‌ها از امت‌های پیشین اثر تربیتی خاصی برای امت‌های بعدی دارد همان گونه که بازگودن سختی‌های پیامبران قبلی در تسلیت و امید بخشیدن شخص رسول اکرم اثر بسزایی داشت، از خداوند می‌خواهیم که ما را از پیروان با وفای پیامبر اسلام قرار دهد.

نویدهای الهی به پیامبران

خداوند پیوسته در شرائط بسیار سخت، به پیامبران و یاران آنها وعده نجات و نوید پیروزی می‌داد. این وعده‌ها، انبیا و پیروان آنها را یاری می‌بخشید و بر توان آنها می‌افزود. در قرآن، به موارد فراوانی از این نویدها بر می‌خوریم از جمله:

الف: وراثت زمین: «و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون» (سوره انبیا، آیه ۱۰۵).

ب: نصرت و پیروزی: «لقد سبقنا لعمادنا المرسلين انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون» (سوره صافات، آیه ۱۷۱ تا ۱۷۳).

ج: جهانی شدن مکتب: «هو الذي ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله» (سوره صف، آیه ۹).

د: حفظ قرآن از تحریف: «انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون» (سوره حجر، آیه ۹).

حقوق پیامبر بر مردم

پیامبر حقوقی دارد که مردم موظفند آنها را ادا کنند. بدیهی است ادای این حقوق در جهت سعادت خود مردم است.

۱- رعایت ادب مانند بلند صحبت نکردن در حضور پیامبر: «لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبی» (سوره حجرات، آیه ۲).

پیشی نگرفتن بر او: «لا تقدموا بين يدي الله و رسوله» (سوره حجرات، آیه ۱).
کسب اجازه برای ورود به خانه او: «لا تدخلوا بيوت النبی الا ان يودن لکم» (سوره احزاب، آیه ۵۳).

۲- فرمانبرداری: «اطيعوا الرسول» (سوره نساء، آیه ۵۹).

و «ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم فانتهوا» (سوره حشر، آیه ۷).

۳- اجابت دعوت پیامبر: «استجيبوا لله و للرسول» (سوره انفال، آیه ۲۴).

۴- مراجعه به پیامبر در اختلافات: «فردّوه الى الله و الرسول» (سوره نساء، آیه ۵۹).

۵ - منت نهادن بر پیامبر: «لا تمنّوا علیّ اسلامکم» (سوره حجرات، آیه ۱۷).

۶- جدا نشدن از پیامبر: «و اذا کانوا معہ علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه» (سوره نور، آیه ۶۲).

۷- درود فرستادن بر پیامبر: «یا ایّها الذّین آمنوا صلّوا علیہ و سلّموا تسلیمًا» (سوره احزاب، ۵۶).

اوصاف انبیا

در این بخش گوشه‌ای از امتیازات و صفات انبیا به طور فشرده بیان می‌شود. آشنایی با امتیازات پیامبران در عقیده ما و آشنایی با صفات و اخلاق آن بزرگواران در عمل ما نقش مهمی دارد.

اوصاف انبیا، اکتسابی یا ذاتی؟

قبل از برشمردن ویژگی‌ها و اوصاف انبیا طرح این سؤال خالی از لطف نیست که مقامات انبیا، اکتسابی است یا ذاتی؟ به بیان دیگر آنچه از فضائل و کرامات و اخلاق حسنه در انبیا وجود دارد، بر اثر سعی و تلاش خود آنهاست و یا خدا به آنها تفضّل فرموده است؟ پاسخ این سؤال در اوایل دعای شریف ندبه به زیبایی بیان شده است. در آنجا می‌خوانیم: «و شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنیا الدنیه» پروردگارا! تو با اولیائت شرط کردی که در این دنیا زهد را برگزینند، آنها نیز این شرط را قبول کردند. «فشرطوا لك ذلك» آنگاه دعا به نکته ظریفی اشاره می‌کند: «و علمت منهم الوفاء به» تو هم می‌دانی که اینها به این پیمان عمل می‌کنند، آنگاه که پایبندی آنان به این پیمان معلوم شد، «فقبلتهم و قرّبتهم و قدّمت لهم الذّکر العلیّ» تو نیز آنها را پذیرفتی و مقام قرب خود را به آنها عنایت فرمودی. همانند شخصی که با خوش حسابی، مرتب بر اعتبار خود می‌افزاید، انبیا نیز با پایبندی و عمل به پیمان‌های خویش و موفقیت در امتحانات به مقامات عالی می‌رسند، در حالی که بسیاری از افراد به پیمان‌هایی که با خدا می‌بندند پایبند نیستند و به قول‌هایی که می‌دهند عمل نمی‌کنند. برخی آیات قرآن نیز به تأثیر زمینه‌ها در گزینش الهی اشاره دارند، از جمله آیه بیست و چهار سوره سجده که می‌فرماید:

«و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا و كانوا باياتنا يوقنون»
و چون بردباري پيشه كردند و به آيات ما يقين داشتند، از ميان آنها پيشواياني قرار داديم كه مردم را به فرمان ما هدايت مي كردند.
و در آيه‌اي ديگر مي فرمايد:
«اللّٰه اعلم حيث يجعل رسالته» (سوره انعام، آيه ۱۲۴).
خداوند بهتر مي داند كه رسالتش را در كجا قرار دهد.

اخطار به انبيا

با كمال قرب و عشقي كه انبيا به خدا داشتند، گاه و بي گاه هشدارهاي قاطعي به آن بزرگواران داده مي شد كه اگر لحظه‌اي از مدار توحيد و فرمان خدا خارج شوند به سخت ترين بلاها دچار مي گردند، براي نمونه به چند آيه توجه كنيد:
«لئن اشركت ليحبطن عملك» (سوره زمر، آيه ۶۵).

اگر به خدای خود شرك آوری تمام اعمالت نابود می شود.
«...وان لم تفعل فما بلغت رسالته» (سوره مائده، آيه ۶۷).

اگر پیام ما را به مردم ابلاغ نکنی (رهبر معصوم را به آنان معرفی نکنی) رسالت ما را انجام نداده‌ای.
«ولوتقول علينا بعضی الاقاول لاخذنامنه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين» (سوره حاقه، آيه ۴۴ تا ۴۶).

اگر پیامبر حرف‌هایی را به ما نسبت بدهد (که ما نگفته‌ایم) با قدرت تمام او را می‌گیریم (و مقامش را سلب می‌کنیم) و رگ قلب و حیات او را می‌زنیم.
در چند آیه که دارای مضامین مشترکی هستند، خداوند پیامبرش را از روی برگرداندن از فقر و توجه به اغنیا منع می کند. همچنین او را از چشم دوختن به زخارف دنیا و آنچه در دست دنیا دوستان و دنیا پرستان است باز می دارد. «و لا تمدنّ عينيك الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحیاة الدنيا» (سوره طه، آيه ۱۳۱).

از این نمونه آیات در قرآن کم نیست که به پیامبران آسمانی هشدار می‌دهد و هر لحظه آنان را زیر نظر دارد و در مواردی شدیداً به آنان عتاب می‌کند و بدین وسیله آنان را از هر نوع لغزشی حفظ می‌کند.

نتایج اطلاع از تاریخ و اوصاف انبیا

یکی از چیزهایی که در رشد و تربیت انسان مؤثر است، آگاهی از تاریخ و فلسفه آن است، چه بهتر که ما با تاریخ مردانی آشنا شویم که موفق‌ترین انسان‌های تاریخ و کامل‌ترین و سالم‌ترین آنانند.

اطلاع از تاریخ و صفات انبیا نه تنها در ما اثر مثبت دارد بلکه در خود پیامبران نیز مؤثر بوده است. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان طوفان تمسخرها قرار گرفت آیه نازل شد: «ولقد استهزء برسلك من قبلك» (سوره انبیا، آیه ۴۱).

همانا پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرار گرفتند.

تو هم، همچون آن بزرگواران، استقامت کن.

در برابر آزاری که دشمنان به پیامبر می‌دادند، خداوند شعار پیامبران قبلی را چنین نقل می‌کند: «ولنصبرن علی ما اذیتمون» (سوره ابراهیم، آیه ۱۲). (همانا ما در برابر تمام اذیت‌های شما صبر و استقامت خواهیم نمود).

پیامبران الگوی انسان‌ها

خداوند پیامبران را برای ما الگو قرار داده است تا با الهام از رفتار و گفتار آنها، راه سعادت را بیماییم. قرآن درباره حضرت ابراهیم می‌فرماید: «قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم» (سوره ممتحنه، آیه ۴).

و درباره پیامبر اسلام نیز می‌فرماید: «و لکم فی رسول الله اسوة حسنة» (سوره احزاب، آیه ۲۱). رسول خدا برای شما الگو و اسوه نیکویی است.

برای الگو قراردادن انبیا، در مرحله نخست لازم است با سیره و اخلاق آنها آشنا شویم.

اخلاق پیامبران

پس از آنکه خداوند به حضرت موسی اعلام کرد: تو رهبر ملت و پیامبر ما هستی اولین چیزی که از خدا خواست سعه صدر، روح بزرگ و صبر و استقامت و حوصله بود: «رب اشرح لی صدری» (سوره طه، آیه ۲۵).

خدایا! سینه‌ای گشاده به من مرحمت فرما.
راستی چه قدرتی می‌تواند در برابر سیل تهمت‌ها و ناسزاها و تمسخرها و توهین‌ها و کارشکنی‌ها و توقّعات نابجا استقامت کند جز با امداد غیبی خداوند متعال.
آری، آن کشتی که این بار سنگین را حمل می‌کند، کشتی صبر است. قرآن می‌فرماید:
«وما یأتیهم من رسول الاّ کانوا به یستهزون» (سوره حجر، آیه ۱۱).

هیچ پیامبری برای مردم نیامد مگر آنکه او را مسخره کردند.
«کذّک ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون» (سوره ذاریات، آیه ۵۳).
هیچ پیامبری برای مردم نیامد مگر اینکه به او نسبت سحر یا جنون دادند.
به پیامبر عزیز ما حتی نسبت شاعری و کاهنی نیز دادند، اما به گفته قرآن او دارای خلق عظیم و رأفت و رحمتی خاص بود، همه تلخی‌ها را تحمل می‌کرد و اگر چنین نبود نمی‌توانست بار سنگین رسالت را به منزل مقصود برساند. اگر ایثارها، فداکاری‌ها و جاذبه اخلاق پیامبر نبود مردم از دور او پراکنده می‌شدند:
«ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک» (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹).

گاهی که پیامبر از سوی بعضی همسران خود مورد توهین قرار می‌گرفت اصحاب ناراحت می‌شدند و می‌گفتند: این همسر بد زبان را از خانه بیرون کنید اما رسول‌خدا صلی الله علیه وآله در پاسخ می‌فرمود: من این نقاط ضعف را در کنار نقاط قوّت آنان می‌گذارم و از توهین‌ها می‌گذرم.
پیامبر صلی الله علیه وآله برای مردم استغفار می‌کرد، با آنان مشورت می‌نمود، نسبت به آنها مهربان بود، برای هدایت آنان حرص می‌ورزید تا جایی که خداوند به او خطاب می‌کند: «ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» (سوره طه، آیه ۲).
ما قرآن را نفرستادیم تا این قدر خودت را به مشقّت اندازی.
و در جای دیگر پیامبر صلی الله علیه وآله را مخاطب قرار داده، می‌گوید: «فلعلک باخع نفسک» (سوره کهف، آیه ۶).

گویا خودت را هلاک می‌کنی به خاطر تأسّف بر اینکه چرا مردم ایمان نمی‌آورند.

انبیا قیام دشواری را شروع کردند و تا مرز مرگ و شهادت پیش می‌رفتند. تحریک شده نبودند و تملق و مکر و حيله هم نداشتند. تعلیماتشان برای سودجویی نبود. واقع بین بودند و از هرگونه محیط زندگی، فامیل زدگی و تأثیر فقر و غنا و ترس و شکست دور بودند. رسول‌خداصلی الله علیه وآله يك روز در غار حراء به عبادت اشتغال داشت و روز دیگر بالای کوه صفا مردم را به سوی خدا دعوت می‌کرد و روزی در جنگ شمشیر می‌کشید و زمانی در ساختن مسجد قبا سنگ و گل حمل می‌نمود و زمانی هم مکه را فتح کرد، تمام این فراز و نشیب‌ها، نه در فکر او و نه در انتخابش و نه در گفتارش هیچ گونه اثری بجای نگذاشت و پیوسته به دنبال همان واقعیت و حقیقتی بود که با تمام وجود خویش دریافته بود، و مأمور ابلاغ آن شده بود.

بندگی خدا

برخلاف تمام کسانی که کوچک‌ترین مقام یا مسئولیت، در تفکر و عمل و شخصیت آنها اثر می‌گذارد، پیامبر اسلام با همه مقامی که داشت هرگز از مدار بندگی خدا و تواضع نسبت به مؤمنان بیرون نرفت، به اطفال سلام می‌نمود و در خانه و مسافرت کار می‌کرد و در جنگ از همه به دشمن نزدیک‌تر بود. همان گونه که قرآن نقل می‌کند بارها می‌گفت: «من هم بشری هستم همچون شما»، هیچ گونه عقده و استبدادی نداشت. قرآن با صراحت می‌گوید: «ما کان لبشر أن یوتیه الله الکتاب و الحکم والنبوۃ ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله» (سوره آل عمران، آیه ۷۹).

هیچ بشری به خاطر وحی و کتاب و مقام پیامبری و داوری و حکمی که به او داده‌ایم حق ندارد به مردم بگوید که بنده من باشید. آری، پیامبران حتی برای فرزند خودشان حق وساطت نابجا ندارند، چنانکه شفاعت حضرت نوح درباره فرزندش با جمله: «انه لیس من اهلك» (سوره هود، آیه ۴۶). او از تو و در خط تو نیست، رد شد.

اخلاص

یکی دیگر از امتیازات انبیا اخلاص است. آن بزرگواران هرگز انتظاری از احدی نداشتند، در سوره شعراء از آیه ۱۰۹ تا ۱۸۰ خلاصه‌ای از پیام چند تن از پیامبران از جمله: حضرت نوح، هود، صالح، لوط و شعیب‌علیهم السلام را نقل می‌کند که همه یکصدا می‌گفتند: «ما اسئلكم علیه من أجر ان اجری الاّ علی ربّ العالمین» (سوره فرقان، آیه ۵۷). ما از شما مزدی نمی‌خواهیم، پاداش ما تنها بر پروردگار جهانیان است.

پیامبر اسلام نیز انتظاری از مردم نداشت، جز آنکه با اختیار خود راه خدا را انتخاب کنند: «قل ما اسئلكم عليه من أجر الاّ من شاء أن يتخذ الی ربه سبيلاً» (سوره فرقان، آیه ۵۷).

سود این امر نیز در حقیقت به خود مردم باز می‌گردد، مانند معلمی که به شاگردان خود می‌گوید: پاداش تدریس من این باشد که درس را خوب فراگیرید و در این امر کوتاهی نکنید. و در آیه‌ای دیگر، پاداش رسالت پیامبر، مودّت اهل‌بیت او شمرده شده است. خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

«قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربی» (سوره شوری، آیه ۲۳).

ای پیامبر! به مردم بگو: من مزدی از شما نمی‌خواهم جز آنکه اهل‌بیت مرا دوست بدانید. روشن است که دوستی اهل‌بیت، این رهبران معصوم رمز تداوم راه خدا و انبیاست و پیروی از آنان به سود خود مردم است و اگر در يك جا مزد رسالت، پیوند با اهل‌بیت و رهبران معصوم‌علیهم‌السلام و در جای دیگر انتخاب راه خدا شمرده شده، به خاطر آن است که هرگز میان راه خدا و راه پیشوایان معصوم جدایی وجود ندارد، همان گونه که میان کتاب خدا و عترت، تا ابد پیوندی ناگسستنی است. کوتاه سخن آنکه انبیا مزد مادّی از مردم نمی‌خواستند و انتظارشان انتخاب و تداوم راه آنان بود: «قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم» (سوره سبأ، آیه ۴۷).

پیامبران نه تنها توقّع مادی از کسی نداشته، وعده مادّیت هم به کسی نمی‌دادند. در تاریخ می‌خوانیم: گروهی خدمت پیامبر رسیدند و با وی شرط کردند که اگر به تو ایمان آوردیم حکومت بعد از خود را باید به ما بسپاری. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: این امر مربوط است به خدا نه من.

این تنها پیامبر صلی الله علیه وآله است که در برابر تمام پیشنهادهای وعده‌های مادّی و تطمیع‌های غیر قابل وصف مشرکان می‌فرماید:

به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهید و مرا بر زمین و آسمان حاکم کنید هرگز از راهی که می‌روم باز نخواهم گشت. (فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۲۲ به نقل از سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۶۵).
و این قاطعیّت خود یکی از امتیازات انبیاست.

صداقت

انبیا در گفتار و کردار صداقت داشتند. آنها در برابر برخی درخواست‌ها و سؤالات مخالفان، طبق دستور خدا، با صراحت اعلام می‌داشتند که ما نمی‌دانیم و یا دست ما نیست و خدا می‌داند. از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره روز قیامت سؤال کردند، خداوند فرمود: به آنها بگو: «انما علمها عند ربّی» (سوره اعراف، آیه ۱۸۷). علم روز قیامت فقط نزد پروردگار من است. همچنین می‌فرمودند: «قل لا املك لنفسی نفعاً و لا ضراً الا ما شاء الله» (سوره اعراف، آیه ۱۸۸). من مالك سود و زیان خود نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد.

انصاف

مکتب انبیا، مکتب انصاف است نه تعصّب. پیامبران، مخالفان خود را به کشف حقیقت دعوت می‌کردند. از ابتدا نمی‌گفتند شما باطلید و ما بر حق، بلکه می‌فرمودند: «انا او ایاکم لعلی هدیّ او فی ضلال مبین» یکی از ما و شما بر حق و دیگری در گمراهی است! اما دیگران بر اساس تعصّب سخن می‌گویند: «قالت الیهود لیست النصارى علی شیء و قالت النصارى لیست الیهود علی شیء» (سوره بقره، آیه ۱۱۳). (یهودیان می‌گفتند: مسیحیان برحق نیستند و مسیحیان می‌گفتند: یهودیان برحق نیستند).

خیرخواهی

در قرآن، در نقل ماجرای پیامبران، از واژه «نصح» به معنای نصیحت و خیرخواهی، فراوان استفاده شده است. حضرت نوح در برابر انواع سخنان ناروا به قوم خود می‌فرمود: «ابلّغکم رسالات ربّی و انصح لکم» (سوره اعراف، آیه ۶۲). من پیام‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم. من خیرخواه شما هستم و شما را نصیحت می‌کنم.

ساده‌زیستی

از آنجا که بهترین نمونه تبلیغ، تبلیغ عملی است، پیامبران الهی باید با مشکلات توده مردم درگیر باشند تا در عمل الگوی تربیت و استقامت مردم قرار گیرند، ولذا پیامبران همچون مردم زندگی عادی داشتند و در ناگواری‌ها در کنار آنان بودند و مزه مشکلات را می‌چشیدند. مسائلی از قبیل گرفتار شدن به دشمن، اذیت شدن از سوی فرزند ناهل، همسر مخالف، مرض، فقر، یتیمی،

استهزا و سایر مشکلاتی که کم و بیش برای افراد دیگر هست برای آنان نیز بوده است و اینک چند آیه در این زمینه نقل و ترجمه می‌کنیم:

«وجعلنا لهم ازواجاً وذریة» (سوره رعد، آیه ۳۸).

ما برای انبیا نیز همچون سایرین زن و فرزند (که قهراً مشکلاتی را به دنبال دارد) قرار دادیم. «و ما ارسلنا قبلك من المرسلین الا انهم لیاكلون الطعام و یمشون فی الاسواق» (سوره فرقان، آیه ۲۰).

پیش از تو پیامبری نفرستادیم مگر آنکه همچون مردم غذا می‌خوردند و در بازارها رفت و آمد داشتند.

این زندگی معمولی و ساده در فرهنگ طاغوتی مخالفان مورد سرزنش بود تا جایی که درباره حضرت نوح می‌گفتند:

«ما هذا الا بشر مثلکم یاكل مما تأكلون منه و یشرب مما تشربون» (سوره مؤمنون، آیه ۳۳).

او هم انسانی مثل شماست، می‌خورد از آنچه شما می‌خورید و می‌آشامد از آنچه شما می‌آشامید.

انبیا لباسی همانند لباس عامه مردم می‌پوشیدند. در حالی که دیگران مانند قارون، غرق در زینت و تفاخر به میان مردم می‌آمدند. «فخرج علی قومه فی زینته» (سوره قصص، آیه ۷۹).

انبیا از زندگی اشرافی و تجملاتی دور بودند. در مورد رسول خدا روایت داریم که ایشان «خفیف المؤمنه» یعنی کم خرج بود.

اساساً تجملات و تشریفات به تدریج انسان را طاغوتی می‌کند. روزی برای امام خمینی‌قدس سره قالیچه‌ای آوردند و گفتند: دوست داریم شما رویش نماز بخوانید. هنگامی که قالیچه را باز کردند، امام نگاهی به آن کرده، فرمودند: من روی آن نماز نمی‌خوانم. بعدها در جای دیگری فرموده بودند که آدم همین طوری شاه می‌شود، امروز يك قالیچه فردا

حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: خداوند دبدبه و کیکبه‌ای که مردم را با آن تحت تأثیر قرار دهند به پیامبران نمی‌دهد و پیامبران از این روش استفاده نمی‌کنند. موسی و هارون‌علیهم السلام با يك حالت بسیار ساده و متواضعانه بر فرعون وارد شدند تا با او سخن بگویند. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲).

در تاریخ می‌خوانیم: هنگامی که پیامبر اسلام در میان اصحاب خود می‌نشست، جلسه را به شکل دایره تشکیل می‌داد که بالا و پائین نداشته باشد.

در نشست و برخاست و پوشیدن لباس و معاشرت جوری بود که وقتی يك فرد غریب وارد مسجد می‌شد نمی‌توانست تشخیص دهد کدام يك از آنان پیامبرند. این است طرح حکومت اسلامی درباره زندگی رهبر.

از نظر شغل، اکثر انبیا اهل دامداری و کشاورزی بودند و شخصاً چوپانی می‌کردند. در مسافرت‌ها به هنگام تهیه غذا شخص پیامبر جمع‌آوری هیزم را به عهده می‌گرفت. نه تنها انبیا که شاگردان طراز اول مکتب آنان و جانشینان آنان نیز همین گونه بودند. امام سجادعلیه السلام با کاروان ناشناس به حج می‌رفت و با مسئول کاروان شرط می‌کرد که داوطلبانه و با افتخار قسمتی از کارهای حج را برای رضای خدا به عهده بگیرد.

درباره حضرت رضاعلیه السلام می‌خوانیم: شخصی وارد حمام می‌شود و حضرت را نشناخت، به ایشان گفت: بدن مرا کیسه بکش. امام رضاعلیه السلام به راحتی و بدون تکلف قبول کرد و زمانی که آن مرد متوجه شد طرف او امام رضا علیه السلام است با کمال شرمندگی عذرخواهی کرد اما حضرت فرمود: تا شما را کیسه نکشم دست بر نمی‌دارم.

آری، این است مکتب و فرهنگ ما و روش و سیره رهبران ما، با کمال سربلندی این الگوها را به سراسر جهان عرضه می‌کنیم تا اگر جهانیان از تساوی و حقوق خلق و عدالت دم می‌زنند، بدانند که نه چیز تازه‌ای به ارمغان آورده‌اند و نه الگویی از رهبرانشان برای شعار خود دارند.

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

بعد از آنکه گوشه‌ای از امتیازات انبیا را - از قبیل دارابودن علم غیب و داشتن مقام و درجه عصمت و بندگی خدا و یقین و امثال آن - بیان کردیم بجاست که کمی هم درباره سیره شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله به گفتگو بنشینیم، امید است که آشنایی با زندگی حضرتش درسی برای امت آن بزرگوار باشد.

در میان تمام انبیا، تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است که جزئیات تاریخ زندگی او به روشنی ثبت و ضبط شده که افتخار بزرگی برای مسلمانان به شمار می‌رود، زیرا زندگی سایر انبیا مدتی بعد از آن بزرگواران، با تحریفات فراوان و همراه با انواع تهمت‌ها نوشته شده است.

کتاب‌های زیادی درباره اخلاق پیامبر صلی الله علیه وآله نوشته شده که بیشتر آنها به زبان عربی است و چون در بخش‌های قبلی درباره انبیا و شناخت و صفات آنان بحث‌هایی کردیم مناسب است گوشه‌ای از سیره آن پیامبر عزیز صلی الله علیه وآله را در اینجا ذکر کنیم زیرا آشنایی با سیره و روش زندگی و اخلاق فردی و اجتماعی آن بزرگوار برای همه مردم بدون استثنا مفید است. از خداوند متعال می‌خواهم این نوشته مختصر را از ما بپذیرد و ما را از بهترین امت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله قرار دهد.

آنچه در اینجا ذکر می‌کنم از کتاب «بحارالانوار» جلد شانزده و «سیره ابن هشام» و «کحل البصر» و «تفسیر المیزان» جلد ششم و غیر آن است.

عبادت پیامبر

چون پاسی از شب می‌گذشت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله از بستر برمی‌خاست و پس از گرفتن وضو و زدن مسواک و تلاوت آیاتی چند از قرآن کریم، در گوشه‌ای به عبادت می‌پرداخت و اشک می‌ریخت. بعضی از همسرانش که او را به این حال می‌دیدند می‌گفتند: تو که گناهی نداری چرا این قدر اشک می‌ریزی؟ می‌فرمود: آیا بنده شاکر خدا نباشم؟ ام سلمه می‌گوید: شبی پیامبر در خانه من بود، نیمه شب، او را نیافتم به سراغش شتافتم، دیدم در تاریکی ایستاده، دست‌ها را بلند کرده، اشک می‌ریزد و می‌گوید: خدایا! هرچه نعمت به من داده‌ای از من مگیر، دشمنم را خشنود مکن، به بلاهایی که مرا از آنها نجات دادی گرفتارم مکن، حتی به اندازه چشم بر هم زدنی مرا به خود وامگذار. به او گفتم پدر و مادرم فدایت شوند، شما که بخشوده شده‌ای! فرمود: هیچ کس از خدا بی‌نیاز نیست. حضرت یونس آنی به خودش واگذار شد، در شکم ماهی زندانی شد. (بحار، ج ۱۶، ص ۲۱۷).

چون ماه رمضان می‌رسید، پیامبر همه بردگان خود را آزاد می‌کرد، به هنگام نماز می‌لرزید و هرگاه نماز را به تنهایی می‌خواند رکوع و سجود آن را طول می‌داد ولی هرگاه با مردم به جماعت نماز می‌خواند بسیار عادی و ساده برگزار می‌کرد. به یکی از یارانش که امام جماعت سایر مسلمانان شده بود سفارش فرمود: هرگاه با مردم به نماز می‌ایستی سعی کن بعد از حمد، سوره کوچک قرأت کنی و نماز را طول ندهی.

زهد پیامبر

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دوازده درهم به حضرت علی علیه السلام داد و فرمود: لباسی برای من تهیه کن. علی علیه السلام به بازار رفت و لباسی به همان قیمت تهیه کرد و

خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله آورد. پیامبر فرمود: اگر لباس ارزان‌تر یا ساده‌تری بود بهتر بود. اگر فروشنده حاضر است لباس را به او برگردان. حضرت علی‌علیه السلام لباس را برگرداند و پول را پس گرفت و خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله برگشت.

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله با علی علیه السلام به سوی بازار راه افتادند، در راه کنیزی را دیدند که گریه می‌کند، از حالش جويا شدند. گفت: چهار درهم پول برای خرید جنس به من داده‌اند ولی پول را گم کرده‌ام و اکنون می‌ترسم که به خانه برگردم. پیامبر صلی الله علیه وآله چهار درهم از دوازده درهم را به او داد و آنگاه به بازار رفتند و پیراهنی به قیمت چهار درهم خریدند.

هنگام بازگشت برهنه‌ای را دیدند، لباس را به او بخشیدند و دوباره به بازار برگشته و پیراهن دیگری خریدند. در راه بازگشت به منزل دوباره همان کنیز را دیدند که ناراحت است و می‌گوید: چون برگشتن به خانه طول کشیده می‌ترسم مرا بزنند. پیامبر صلی الله علیه وآله همراه کنیز به منزل صاحبش رفت، صاحب خانه به احترام تشریف فرمایی پیامبر صلی الله علیه وآله کنیز را بخشید و او را آزاد نمود. رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: چه دوازده درهم با برکتی که دو برهنه را پوشاند و يك نفر را آزاد کرد. (بحار، ج ۱۶، ص ۲۱۵).

آری، اگر ما هم کمی از زندگی خود بکاهیم بسیاری از برادران ما به نوائی می‌رسند. يك نفر یهودی چند درهم از پیامبر صلی الله علیه وآله طلب داشت. روزی مطالبه کرد ولی پیامبر صلی الله علیه وآله چیزی نداشت که به او بپردازد. یهودی گفت: همین جا در کنار تو می‌مانم تا بدهی خود را بپردازی و پیامبر صلی الله علیه وآله را در جای خود نگهداشت. ظهر شد، مردم نماز ظهر را خواندند، عصر هم گذشت و وقت نماز مغرب و عشا فرا رسید و آن یهودی همچنان پیامبر صلی الله علیه وآله را عملاً بازداشت کرده بود. مردم از رفتار آن مرد یهودی عصبانی شدند اما پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ما حق ظلم نداریم. این رفتار پیامبر باعث شد تا آن یهودی به خاطر صبر، متانت و خوش اخلاقی پیامبر مسلمان شد و مقداری از مال خود را نیز در راه خدا داد و گفت: این کار من نسبت به رسول خدا جنبه آزمایشی داشت نه جسارت.

سوز پیامبر

اگر کسی برای اصلاح و متحوّل کردن جامعه، از درون سوز نداشته باشد و مشتعل نباشد، محال است بتواند جامعه‌ای را مشتعل سازد. یکی از صفات برجسته انبیای الهی سوز و گداز آنها برای هدایت و سعادت انسان‌هاست. یکی از ناسزاهایی که قدیمی‌ها به بعضی می‌گفتند این بود: «ای بی درد!» پیداست که داشتن درد و سوز، خود يك کمال است و بی دردی يك درد بزرگ است! خداوند در اوصاف پیامبرش می‌فرماید: «حریص علیکم» (سوره توبه، آیه ۱۲۸).

او نسبت به شما سوز دارد و برای ایمان شما حرص می‌خورد و در جای دیگر خطاب به پیامبر می‌فرماید: «لعلک باخع نفسک الا یكونوا مؤمنین» (سوره شعراء، آیه ۳). شاید خویشتن را هلاک کنی که چرا آنها ایمان نمی‌آورند. همچنین در سوره طه می‌فرماید: «طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» ای پیامبر! ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم که این همه خود را به زحمت بیندازی! آری، سوز و گداز دینی از اوصاف انبیا و اولیاست و نه تنها برای آنها که برای هر مسلمانی لازم است. یک طلبه و یک دانشجو اگر بسوزد، دانشگاه و حوزه و جامعه را می‌تواند متحوّل کند. البته سوز هم باید از روی اخلاص باشد، دگان نباشد! هر پیرو پیامبری باید ببیند کجای کار معطل مانده است، آستین‌ها را بالا بزند و کار را انجام دهد. به نوع کار، پستی و شرافت ظاهری آن نباید نگاه کرد. کاری که بر روی زمین مانده است باید با نیت پاک و خالص انجام داد.

بی‌تکلی پیامبر

یکی از خصوصیات انبیا از جمله پیامبر اسلام پرهیز از تکلف بود. خداوند از پیامبرش می‌خواهد که به مردم بگوید: «و ما انا من المتکلفین» (سوره ص، آیه ۸۶). من اهل تکلف نیستم و خود و دیگران را به سختی نمی‌اندازم.

غمخوار و همدرد

پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله زندگی بر مردم سخت شد و کم‌کم کار به قحطی کشید، مردم به وحشت افتاده بودند، از جمله حضرت ابوطالب پدر بزرگوار حضرت علی علیه السلام که پیرمردی عیالمند و کم‌درآمد بود، نیاز شدیدی به کمک داشت. پیامبر صلی الله علیه وآله با عموی خود (عباس) بنا گذاشتند خدمت ابوطالب برسند و هر یک، یکی از فرزندان او را به خانه خود بیاورند و بدین وسیله مخارج زندگی او را سبک کنند. این تصمیم عملی شد. عباس، جعفر را به خانه خود برد و پیامبر صلی الله علیه وآله هم علی علیه السلام را به منزل آورد و از همان اوان کودکی مربی او گردید.

اول مردم

بر خلاف رهبرانی که هنگام احساس خطر، اول جان خود را از حادثه به در می‌برند و پا به فرار می‌گذارند و مردم و هواداران رادر گرفتاری‌ها رها می‌کنند، پیامبر صلی الله علیه وآله در مکه ماندند

و به برخی هواداران خود فرمان هجرت به حبشه را صادر فرمودند و به هنگام هجرت به مدینه نیز اول مسلمانان را فرستادند و بعد خودشان هجرت نمودند.

مشورت با مردم

در کارهایی که از طرف خدا فرمان مخصوصی صادر نشده و کار به خود امت و مشورت با آنان واگذار شده بود، گاه و بیگاه پیامبر با مردم مشورت می‌کرد و حتی در مواردی رأی دیگران را بر نظر خود مقدم می‌داشت. در جنگ احد پیامبر صلی الله علیه و آله شورایی تشکیل داد و درباره اینکه برای جنگیدن از مدینه بیرون بروند یا در خود مدینه سنگر بگیرند مشورت نمود. نظر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و عده‌ای دیگر سنگربندی در مدینه بود. ولی اکثر جوان‌هایی که از یاران پیامبر بودند به بیرون رفتن از مدینه تمایل نشان دادند و گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما تابع شما هستیم ولی چون از ما نظر خواستید عقیده ما بیرون رفتن است.

در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله رأی جوانان پرشور و مؤمن را بر رأی دیگران و حتی بر رأی خود مقدم داشت و سلاح برداشت و عازم جبهه نبرد شد. جالب این که فرمان «وشاورهم فی الامر» (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹، بنگرید به: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۲).

پس از شکست احد نازل شد و با اینکه به خاطر عمل به طرح اصحاب، مسلمانان در جنگ احد شکست خوردند ولی خداوند فرمان می‌دهد: باز هم با آنان مشورت کن. (مقالات سیره نبوی از استاد مطهری).

البته تصمیم‌گیری نهایی با رهبر است. زیرا قرآن در پایان همین آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «فاذا عزم فتوکل علی الله» هرگاه تو تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن و کار خود را شروع کن. (ماجرای احد را در کتاب فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۴۴۳ تا ۴۹۵ و در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۵۹ سوره آل عمران مطالعه کنید).

همگام با یاران

در سفری که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب داشتند هنگام تهیه غذا هر يك از آنان کاری را قبول کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله هم همیزم جمع کردن را بر عهده گرفت و هرچه اصحاب خواستند از کار پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری نمایند نپذیرفت.

در مورد دیگری که پیامبر صلی الله علیه و آله از شتر پیاده شدند و برای بستن آن به گوشه‌ای می‌رفتند اصحاب آمدند تا شتر را از پیامبر صلی الله علیه و آله بگیرند و افسار آن را ببندند اما پیامبر نپذیرفت و فرمود: سعی کنید کار خود را به دیگران واگذار نکنید.

وفای پیامبر

عمار می‌گوید: پیش از بعثت، من و حضرت محمد صلی الله علیه وآله با هم چوپانی می‌کردیم. يك روز به او پیشنهاد کردم که فلان منطقه چراگاه خوبی برای گوسفندان است فردا به آنجا برویم. حضرت محمد صلی الله علیه وآله پذیرفت. من فردا به آنجا رفتم و دیدم پیامبر صلی الله علیه وآله قبل از من به آنجا آمده است ولی گوسفندان خود را از چریدن باز می‌دارد. پرسیدم چرا نمی‌گذاری گوسفندان بچرند؟ فرمود: چون وعده من با تو این بود که با هم شروع کنیم، نخواستم قبل از تو گوسفندان من از این چراگاه استفاده کنند.

صداقت پیامبر

یکی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله ابراهیم نام داشت و در کودکی از دنیا رفت، اندکی پس از مرگ او خورشید گرفت، مردم گمان کردند که این خورشید گرفتگی به خاطر فوت ابراهیم است. ولی پیامبر صلی الله علیه وآله فوراً مردم را جمع نمود و فرمود: گرفتن خورشید به خاطر مرگ فرزندم نبوده است.

او بدین وسیله مردم را از جهل و خرافه‌گرایی و علاقه نابیجا حفظ نمود. در حالی که اگر هر سیاستمداری بود با شعار «هدف وسیله را توجیه می‌کند» از این تصور و فکر غلط مردم سوء استفاده می‌کرد و علاقه ناروای آنان را می‌ستود.

پیشگام در مبارزه

در جنگ احزاب که تمام نیروهای ضداصلی یعنی مشرکان و کافران و منافقان با طرحی گسترده قصد کودتا علیه‌اسلام را داشتند، پیامبر تصمیم به دفاع گرفت، لذا با مشورت اصحاب بنا گذاشتند که دور مدینه را خندق بکنند. در اینجا نیز رسول خدا اول کسی بود که شروع به کندن خندق نمود و با اینکه برخی مسلمانان با کسب اجازه و گروهی هم بدون آن، کار را رها می‌کردند اما پیامبر صلی الله علیه وآله تا پایان کار ایستاد و همچنان مشغول کندن خندق بودند.

تدبیر پیامبر

رسول‌خداصلی الله علیه وآله هنگام روبه‌رو شدن با مشکلات، اهل طرح و ابتکار و صداقت بود، در تاریخ می‌خوانیم: قبایل عرب دست به دست هم داده، کعبه را تجدید بنا نمودند ولی همین که کار به نصب حجرالاسود رسید هر قبیله‌ای بر دیگری پیشی می‌گرفت تا این سند افتخار به نام او ثبت شود. در این باره گفتگوها به خشونت انجامید و زمینه‌ای برای درگیری پیدا شد.

شخصی گفت: به جای درگیری صبر می‌کنیم و اولین شخصی که از در مسجد الحرام وارد شد او را حکم و داور قرار می‌دهیم. ناگاه دیدند که حضرت محمد صلی الله علیه وآله وارد شد، او را حکم و داور قرار دادند. پیامبر صلی الله علیه وآله دستور داد پارچه‌ای آوردند و حجرالاسود را در میان آن نهادند و از تمام قبایل افرادی گوشه پارچه را گرفته، نزدیک کعبه آوردند، سپس شخص رسول الله صلی الله علیه وآله با دستان مبارکش حجرالاسود را برداشتند و در جای خود نصب فرمودند و به غائله خاتمه دادند.

قاطعیت پیامبر

عده‌ای خدمت آن حضرت رسیدند و گفتند: ما به تو ایمان می‌آوریم به شرط اینکه:

۱- بت‌ها را عبادت کنیم.

۲- نماز نخوانیم.

اما پیامبر صلی الله علیه وآله نپذیرفت زیرا حاضر نبود گوشه‌ای از مکتب آسیب ببیند گرچه به قیمت زیاد شدن پیروان باشد. این دیگرانند که برای به دست آوردن پیروان زیادتر هر لحظه به شکلی و نامی و آرمی تغییر روش می‌دهند و همچون تجار دنبال پیدا کردن مشتری هستند. پیامبر به کفار می‌فرمود: «لکم دینکم و لیّ دین» (کافرون، ۶).

دین شما برای شما باشد و دین من برای خودم. در صورتی که غیر انبیا در دین خود چندان استوار نیستند و به راه دشمنان می‌روند و یا به آنها متمایل می‌شوند و راه سازش و نرمش را در پیش می‌گیرند.

دشمنان انبیا همواره می‌خواهند، پیامبران و پیروان آنها را به سازش بکشند؛ قرآن مسلمانان را از این نقشه آگاه می‌سازد و می‌فرماید: «وَدّوا لو تدهن فیدهنون» (سوره قلم، آیه ۹).

همسرداری پیامبر

با اینکه اکثر همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله زنانی سالمند، یتیم دار، بیوه و دارای اخلاق متفاوت بودند اما همان گونه که قرآن سفارش شده است: «عاشروهنّ بالمعروف» (سوره نساء، آیه ۱۹).

معاشرت پیامبر صلی الله علیه وآله با آنان کاملاً نیکو و طبیعی بود و گاه و بیگاه که بعضی از آنان بد رفتاری می‌کردند و حتی اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله از رفتار آنان ناراحت شده، می‌گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه وآله! او را رها کنید، پیامبر صلی الله علیه وآله می‌فرمود: ناراحتی و

بدرفتاری زنان را باید در کنار نقاط مثبت و کمالات آنان حساب کرد و نباید انسان به خاطر ناراحتی و بدرفتاری، همسر خود را رها کند.

* پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: از ما نیست کسی که مال و ثروت داشته باشد ولی بر همسر و فرزندان خود سخت‌گیری کند. (مستدرک، ج ۲، ص ۶۴۳).

* پیامبر صلی الله علیه وآله به خاطر وفاداری به همسرش خدیجه حتی بعد از مرگ او به زنانی که با خدیجه دوست بودند احترام خاصی می‌گذاشت.

* پیامبر فرمود: من نسبت به خانواده‌ام از همه بهتر رفتار می‌کنم. (وسائل، ج ۱۴، ص ۱۲۲).

آن حضرت با همسرانش چنان به عدالت رفتار می‌کرد که حتی در ایامی که بیماریش شدت گرفته بود، بستر او را هر شبی در اتاق یکی از آنان قرار می‌دادند.

مهربانی با کودکان

نوزادی را برای دعا یا نامگذاری نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آوردند، نوزاد دامن حضرت را نجس کرد، مادر کودک و اطرافیان به شدت ناراحت شدند، اما پیامبر فرمود: آزادش بگذارید، من لباس خود را می‌شویم اما فریاد زدن شما باعث می‌شود که این کودک بی گناه بترسد.

* پیامبر صلی الله علیه وآله به اطفال سلام می‌کردند.

* نام اطفال و کودکان را محترمانه می‌بردند.

* به خصوص درباره دختران سفارش‌های خاصی می‌فرمودند و در مکتب او ارزش دادن به زن کاری پسندیده بود. در قرآن کریم آمده است: تولد دختر سبب عصبانیت پدران می‌شد تا آنجا که از شدت بغض رنگشان سیاه می‌شد: *وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ* (سوره نحل، آیه ۵۸).

در چنین جوی، احترام مخصوص به کودک و دختر بسیار چشمگیر و ارجمند است. آری، در زمانی که داشتن دختر ننگ بود، پیامبر صلی الله علیه وآله می‌فرمود: بهترین فرزندان شما دخترانند و علامت خوشقدمی زن آن است که اولین فرزندش دختر باشد. (مستدرک، ج ۲، ص ۶۱۴ تا ۶۱۵).

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله در خدمت آن حضرت نشسته بود که به او خبر دادند: همسر شما دختر آورده، او ناراحت شد. پیامبر صلی الله علیه وآله که این منظره را دید فرمود: زمین

جایگاه او و آسمان سایه‌بان او و روزی او هم با خداست، پس چرا تو ناراحت شدی؟ او همچون گلی است خوشبو که از آن استفاده می‌کنی. (وسائل، ج ۱۵، ص ۱۰۱).

فردی در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گفت: من هرگز کودک خود را نبوسیده‌ام. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: این علامت قساوت توست. درباره عدالت میان کودکان نیز تأکید و سفارش فرمود که اگر یکی از آنها را در برابر دیگری بوسیدی باید دیگری را نیز ببوسی.

روزی پیامبر آبی آشامید، مقداری آب ته ظرف باقی ماند، کودکی که در آنجا بود گفت: یا رسول الله! بقیه آب را به من بدهید. در همان لحظه چند نفر بزرگسال گفتند: یا رسول الله! برای تبرک باقی‌مانده آب را به ما بدهید. پیامبر فرمود: اول نوبت کودک است. سپس به او فرمود: آیا اجازه می‌دهی آب را به بزرگ‌ترها بدهم؟ کودک پاسخ منفی داد. پیامبر آب را به کودک داد. بعد از جنگ موته، در حالی که فرزندان جعفر طیار را بر مرکب خود سوار نموده بود به استقبال سپاه اسلام رفت. سپس وارد مسجد شد و بالای منبر قرار گرفت و در حالی که فرزندان جعفر روی پله‌های منبر بودند، در فضیلت جعفر سخنرانی فرمود. پس از آن نیز آنها را روی زانوی خود نشانند و دست نوازش بر سرشان کشید. (سیره حلبی، ج ۳ ص ۶۸).

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر دو رکعت آخر نماز ظهر را بدون انجام مستحبات، به سرعت خواند. مردم پرسیدند: یا رسول الله چه کاری پیش آمده است؟ فرمودند: مگر شیون و گریه کودک را نشنیدید. (کافی، ج ۶، ص ۴۸).

روزی پیامبر یکی از سجده هایش را خیلی طول داد. بعد از نماز برخی گفتند: یا رسول الله! گمان کردیم وحی نازل شده است. فرمودند: خیر، فرزندم حسن، در حال سجده بر دوشم سوار شد، صبر کردم او از شانه‌ام فرود آید.

هرگاه حسن و حسین علیهما السلام بر پیامبر صلی الله علیه وآله وارد می‌شدند، حضرت از جا برمی‌خاست و آنان را در آغوش می‌گرفت و بردوش خود سوار می‌کرد. (اخلاق نبوی به نقل از بحار، ج ۴۳، ص ۲۸۵).

مهمان نوازی پیامبر

سلمان می‌گوید: به منزل پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شدم، متکاپی را که خود حضرت از آن استفاده می‌کرد پشت من قرار داد. جالب اینکه این عمل را نسبت به هر مهمانی انجام می‌داد. پیامبر برای میهمانان خود زیرانداز پهن می‌کرد و هنگام غذا خوردن تا زمانی که میهمان مشغول خوردن غذا بود، از سفره کنار نمی‌کشید. (سنن النبى ص ۵۳ و ۶۷).

روزی یکی از برادران و خواهران رضاعی پیامبر (نوزادانی که در کودکی از يك سینه شیر بخورند با شرایطی که در کتاب‌های فقهی بیان شده است، با هم خواهر و برادر شیری می‌شوند، گرچه از پدران و مادران مختلف باشند و به این دسته از خواهران و برادران، خواهر و برادر رضاعی گفته می‌شود.

هرکدام جداگانه خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسیدند اما پیامبر نسبت به خواهر بیش از برادر احترام کرد، برخی دلیل این تفاوت را پرسیدند، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: چون این خواهر احترام پدر و مادر خود را بیشتر رعایت می‌کرد من هم نسبت به او علاقه و احترام زیادتری دارم. (بخار، ج ۱۶، ص ۲۸۱).

گاهی میهمانان حضرت بعد از صرف غذا از خانه بیرون نمی‌رفتند و همچنان مشغول گفتگو بودند ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله تحمل می‌کردند تا آیه نازل شد که هرگاه مهمان پیامبر شدید پس از صرف غذا متفرق شوید، زیرا نشستن بی مورد شما سبب بازداشتن رسول خدا صلی الله علیه وآله از کارهای فردی و اجتماعی اوست که قهراً سبب آزار ایشان نیز می‌شود. «فاذا طعمتم فانتشروا ولا مستانسين لحديث» (سوره احزاب، آیه ۵۳).

رفتار پیامبر با مخالفان

طبق فرمان خدا که دستور می‌دهد: «وان جنحوا للسلم فاجنح لها» (سوره انفال، آیه ۶۱). - اگر مخالفان تمایل به صلح نشان دادند تو نیز دست آنها را عقب نزن و تمایل نشان بده - رفتار پیامبر با مخالفان، طبق همین آئین‌نامه بود، البته در سوره انفال آیه ۵۸ می‌خوانیم: هرگاه از توطئه دشمن و نداشتن حسن نیت او بویی بردی، فوراً با اعلام قبلی، پیمان را لغو کن. این قرآن است که می‌فرماید: یهود و نصارا را در مسائلی که مورد توافق هر دو دسته است به وحدت و همکاری دعوت کن:

«قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم» (سوره آل عمران، آیه ۶۳).

به اهل کتاب بگو: بیاید در محور توحید و مبارزه با شرك و طاغوت‌زدایی با هم توافق داشته باشیم. آری، وحدت در توحید و نفی شرك در مکتب اسلام ارزش دارد. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: از شرکت در مجالس مخالفان که در بحث‌های بی‌منطق و باطل وارد می‌شوند دوری کن تا شاید آنها مسیر خود را عوض نمایند: «وإذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فأعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره» (سوره انعام، آیه ۶۷).

پیامبر صلی الله علیه و آله سخنان مخالفان را چنان گوش می‌داد که خیال می‌کردند پیامبر صلی الله علیه و آله زود باور و سراپاگوش است، «ویقولون هو اذن» (سوره توبه، آیه ۶۱). ولی در عمل هرگز تحت تأثیر گفته‌ها و سوگندهای آنها قرار نمی‌گرفت. برای مبارزه از همه نوع امکانات و تجهیزات نظامی استفاده می‌کرد، تعلیم تیراندازی را حتی برای نوجوانان لازم می‌دانست و برد و باخت را در این زمینه جایز می‌شمرد و می‌فرمود: به خاطر یک تیری که به سوی دشمن خدا رها می‌شود هم سازنده آن و هم رها کننده آن و هم کسی که آن را خریده و در اختیار سرباز اسلام قرار داده است، به بهشت می‌روند. در برابر منافقان می‌بینیم که ساختمان مسجد آنان را خراب می‌کند و به هنگام جنگ تبوک، منافقان در یک خانه تیمی مشغول توطئه بودند پیامبر که دید در این لحظه حساس دشمن چنین طرحی می‌ریزد دستور داد خانه را بر سر این منافقان خراب کردند (البته این خراب کردن خانه به فرمان شخص پیامبر بود و این است که حدود و قهر اسلامی باید زیر نظر حاکم اسلامی باشد و هرگونه عمل خودسرانه‌ای محکوم است؛ دقت کنید. و پیامبر نسبت به زنده آنان با شدت رفتار کرد «واغلظ علیهم» و به مرده منافقان نماز نمی‌خواند. «لا تصلّ علی احد منهم مات ابدا» (سوره توبه، آیه ۸۴).

سستی و بی‌تفاوتی در قاطعیت مکتبی او راهی نداشت ابولهب عموی پیامبر بود اما سوره «تبت» با لحن تندی درباره او نازل شد، آری، دست کارشکن باید قطع شود گرچه عموی پیامبر باشد. در این زمینه فرمان صریح در قرآن آمده که پیامبر و مؤمنان حق استغفار برای مشرکان ندارند گرچه این مشرکان از بستگان آنها باشند: «ما کان للنبیّ والذین آمنوا أن یتستغفروا للمشرکین و لو کانوا اولی قریبی» (سوره توبه، آیه ۱۱۳).

در آیات متعددی خداوند پیامبرش را دلداری می‌دهد که مبدا تلاش و توطئه دشمن در اراده تو اثر بگذارد، تو از آزار آنها چشم‌پوشی و بر خدا توکل نما: «ودع أذاهم و توکلّ علی الله» (سوره احزاب، آیه ۴۸).

و هرگز غم مخور و از مکر و حيله آنها به خود سخت نگیر:
«ولاتحزن عليهم ولاتك في ضيق مما يمكرون» (سوره نحل، آیه ۱۲۷).

ما از تمام نقشه‌های سرّی و علنی دشمنان تو آگاهیم:
«أنا نعلم ما يسرون و ما يعلنون» (سوره یس، آیه ۷۶).

وظیفه تو صبر و تسبیح خداست:
«فاصبر علی ما یقولون و سبح بحمد ربّك قبل طلوع الشمس و قبل الغروب» (سوره ق، آیه ۳۹).

روزی یکی از دشمنان رسول خدا بر حضرتش وارد شد و به جای «السّلام علیک» گفت: «السّام علیک» یعنی مرگ بر تو، و با کمال جسارت این کلمه را چند مرتبه تکرار کرد ولی پیامبر با داشتن قدرت انتقام تنها با کلمه «و علیک» به او پاسخ دادند. بعضی از حاضران که خیلی ناراحت شده بودند به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: چرا جواب این همه توهین او را ندادی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با همان کلمه «علیک»، - آنچه می‌گویی بر تو است، - جواب دادم. (کافی، ج ۲، ص ۵).

امان دادن به دشمن

در سال هشتم هجری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ارتشی از مدینه بسیج نمود و مکه را فتح کرد و بت‌ها را درهم کوبید، پس از فتح مکه سخت‌ترین دشمنان خود را عفو نمود حتی زن کافری را که با تهیه غذای مسموم، توطئه قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله را چیده بود بخشید. یکی از سران بت‌پرست به نام صفوان که از قبیله بنی امیه بود به شهر جدّه که در چند فرسخی مکه است فرار کرد، برخی نزد رسول خدا آمدند و برای او امان‌نامه‌ای درخواست کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله عمّامه خود را برای او فرستاد تا با این نشانه در امان باشد و به مکه وارد شود. صفوان از جدّه برگشت و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت: دو ماه به من مهلت دهید تا فکر کنم پیامبر چهار ماه به او مهلت داد. صفوان که در بعضی آمد و رفت‌ها همراه و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می‌گرفت جذب این مکتب و رهبر شد و با اختیار اسلام را پذیرفت.

در آیه ششم سوره توبه درباره امان دادن به دشمن و پناهندگی او سخن به میان آمده و در فقه اسلامی نیز ضمن مباحث جهاد بحثی پیرامون امان دادن مطرح است که نقل آن در اینجا ضرورتی ندارد.

صفات دیگری از پیامبر

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله روی فرش ساده و حصیر می خوابید، کفش و لباس خود را وصله می زد، گاهی که به او توهین می شد با تبسم یا عفو برخورد می نمود، شخصاً به بازار می رفت و نیازمندی های خود را به خانه می آورد و در کارهای خانه کمک می کرد. «آنس» می گوید: سالها در خانه پیامبر صلی الله علیه وآله بودم و هرگز از من انتقاد و گلایه ای نکرد. به دست خود شیر می دوشید. به اطفال سلام می کرد. دعوت برده ها را می پذیرفت. از غذایی که میل نداشت مذمت نمی کرد. درباره مسواک و استفاده از عطر و به جای آوردن غسل جمعه و اصلاح سر و صورت خود و پوشیدن لباس سفید، عنایت و دقت خاصی داشت. در حال غذا خوردن به چیزی تکیه نمی داد تا در کنار نعمت های خدا قیافه متکبرانه به خود نگیرد. از حشمت های ظاهری تنفر داشت، لذا اجازه نمی داد کسی پشت سر او به عنوان همراه، راه بیفتد.

هرگاه سواره بود و کسی می خواست دنبال او بیاید، می فرمود: یکی از این سه کار را بکن یا جلوتر از من برو و من پشت سر تو بیایم یا من می روم و شما بعداً بیایید و یا اینکه دو نفری سوار مرکب می شویم.

وقتی برخی از زنان پیامبر از او درخواست کردند که از غنائم به دست آمده به ما هم بدهید و به او عرض کردند: تا کی وضع ما باید این قدر ساده باشد؟ پیامبر ناراحت شد و فرمود: زندگی من زندگی ساده ای است اگر می خواهید با من زندگی کنید، صبر کنید و اگر نمی خواهید، من حاضرم شما را طلاق دهم.

يك بار وارد خانه دخترش فاطمه شد، دید او دستبندی به دست کرده و پرده جدیدی آویخته، پیامبر بدون آن که حرف بزند برگشت. فاطمه زهرا علیها السلام متوجه قضیه شد و فوراً پرده و دستبند را خدمت پیامبر فرستاد و پیام داد که به هر نحو صلاح می دانید، به مصرف برسانید. رسول خدا صلی الله علیه وآله در حضور کسی لباس خود را از تن بیرون نمی کرد. پیش کسی پای خود را دراز نمی کرد.

با گشاده رویی صحبت می کرد و به همه افراد توجه می فرمود.

گاهی برای فهماندن مطلب، آن را تا سه بار تکرار می فرمود. (اخلاق نبوی، ص ۲۵).

صدا زدن و جواب دادن او هر دو همراه با احترام بود، حتی نسبت به زنان و کودکان. (سنن النبى، ص ۵۳ .

از بیماران عیادت و دلجویی می‌کرد. (مکارم الاخلاق، ص ۳۵۹.

هنگام خروج از خانه، خود را آماده و زینت می‌کرد. (سنن النبى، ص ۴۲.

نیکوکاران را پاداش می‌داد، روزی شخصی را در حال نماز دید که با جمله‌هایی بسیار پر مغز و زیبا با خدای متعال راز و نیاز می‌کند. فرمود: نمازش که تمام شد او را نزد من آورید. وقتی به حضور حضرت رسید، حضرت سگّه طلایی به او هدیه داد و فرمود: «وهبت لك الذهب لحسن ثنائك على الله» (حياة الحيوان، ج ۲، ص ۶۳.

چون حال خوشی داشتی و خدا را به نیکویی حمد و سپاس می‌کردی این سگّه را به تو بخشیدم.

هنگام خوردن آب و غذا، «بسم الله» و بعد از آن «الحمد لله» می‌گفت. (بخاری، ج ۱۵، ص ۳۲۵.

نمی‌نشست و بر نمی‌خاست جز با ذکر خدا.

روزی به کارگری برخورد که بر اثر کار بسیار پینه بر دست داشت، دست‌های او را در دست گرفت و بر آنها بوسه زد. (سیره نبوی، مصطفی دلشاد؛ از: العمل و حقوق العامل فی الاسلام ص ۳۰۵.

به اشخاصی که مورد احترام و اعتماد مردم بودند، احترام می‌گذارد و گاهی مسئولیت امور را به همان شخص مورد نظر واگذار می‌کرد.

نسبت به کارهای نیک و بد بی تفاوت نبود بلکه هم اهل تشویق بود و هم اهل انتقاد. به خاطر شدت علاقه‌ای که به هدایت مردم داشت به قدری می‌سوخت که آیه نازل شد ما قرآن را نفرستادیم که تو خود را به دردسر و مشقت اندازی: «ما انزلنا عليك القرآن لتشقى» (سوره طه، آیه ۲.

در مجلس چنان با يك يك مردم گرم می‌گرفت که هر کدام خیال می‌کردند نزدیک‌ترین افراد به پیامبر صلی الله علیه وآله تنها اوست.

گاهی بعضی از یاران آن حضرت از ایشان درخواست می‌کردند که به دشمنان خود نفرین کند اما او حاضر نمی‌شد و دعای او این بود که خداوندا! این مردم را هدایت فرما.

چون با کسی دست می‌داد تا او دست پیامبر را رها نمی‌کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله دست خود را عقب نمی‌کشید.

تا آنجا که ممکن بود سائل را رد نمی‌کرد حتی روزی زنی فرزند خود را نزد پیامبر صلی الله علیه وآله فرستاد و گفت: به حضرت بگو پیراهن خود را به من عطا کن. فرزندش خدمت حضرت رفت و تقاضای پیراهن نمود، پیامبر پیراهن خود را به او داد ولی آیه نازل شد که: «لا تبسطها کل البسط» (سوره اسراء، آیه ۲۹).

حق نداری هرچه داری در راه خدا انفاق کنی.

وارد مجلس که می‌شد، در قسمت پائین می‌نشست؛ هدیه را هرچند کم بود می‌پذیرفت. هرگاه یکی از مسلمانان و اصحاب خود را نمی‌دید فوراً سراغ او را می‌گرفت و اگر در مسافرت بود برایش دعا می‌کرد، و اگر مریض بود به عیادتش می‌رفت. در جلسات، دایره‌وار می‌نشست که بالا و پائین آن معلوم نباشد. در اجرای قانون، میان هیچ کس فرقی نمی‌گذاشت و لذا وقتی یکی از یارانش واسطه شد که قانون و حدّ خدا در مورد زنی از قبیله‌های معروف و سرشناس اجرا نشود، فرمود: به خدا سوگند اگر دخترم دزدی کند حد خدا را در مورد او جاری می‌کنم و در اجرای قانون میان انسان‌ها هرگز فرقی نمی‌گذارم.

پیامبر درباره اُسرا و بردگان فوق‌العاده سفارش می‌کرد. او با زن اسیری ازدواج نمود که این عمل سبب محبت مردم به اُسرا و شخصیت آنان شد. و به همین خاطر مسلمانان، بسیاری از اسیران را آزاد کردند. رسول‌خدا صلی الله علیه وآله می‌فرمود: از همان لباس و غذای خود به آنان بدهید و نام آنها را با کلمه جوانمرد صدا بزنید، تا احساس ناراحتی نکنند. با غنی و فقیر یکسان برخورد می‌نمود. در گفتگوها از جدال و سخنان غیر لازم خودداری می‌کرد. هرگز دنبال عیبجویی و بدگویی این و آن نبود و از فقهه و خنده بلند دوری می‌کرد.

پاسخی به تهمت‌ها

راستی اسلامی که پیامبرش به جای دو ماه، چهار ماه به دشمن مهلت می‌دهد و در فتح مکه خانه بزرگ‌ترین دشمن خود را مرکز امن قرار می‌دهد و همه مخالفان را می‌بخشد و پانزده سال زیر انواع شکنجه‌ها و محاصره‌ها استقامت می‌کند، آیا به خاطر فرمان دفاع در برابر هجوم دشمن یا به دلیل صدور دستور جهاد آزادی بخش - که از مسلمانان می‌خواهد برای نجات مردم از یوغ ابرقدرت‌ها و برداشتن خارهای سرراه و آزاد کردن فکرها و مغزها - باید با انواع تهمت‌های ناجوانمردانه مورد هجوم قرار گیرد؟!

دشمنان اسلام گاهی می‌گویند: اسلام به زور شمشیر پیش رفت؛ در حالی که طبق آمار، تعداد مقتولان در جنگ‌های زمان پیامبر صلی الله علیه وآله به قرار ذیل است:

۱- در جنگ بدر، تعداد مقتولان از ۸۴ تا ۸۶ نفر ذکر شده است.

۲- جنگ احد: از ۷۰ تا ۱۰۹ نفر.

۳- جنگ خندق: از ۹ تا ۱۱ نفر.

۴- جنگ بنی قریظه: از ۷۰۰ تا ۹۰۰ نفر.

۵- جنگ بنی‌المصطلق، از ۱۰ تا ۱۲ نفر.

۶- جنگ خیبر: از ۳ تا ۹۶ نفر.

۷- جنگ موته: از ۳ تا ۲۱ نفر.

۸- جنگ فتح مکه: از ۲۱ تا ۳۹ نفر.

۹- جنگ حنین و طائف: از ۸۵ تا ۱۱۲ نفر.

۱۰- مقتولان بقیه جنگ‌ها را از ۱۱۹ تا ۳۳۳ نفر گفته‌اند.

این آمار از کتاب نگرشی کوتاه به زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به نقل از کتاب‌های: تاریخ طبری، طبقات یعقوبی، بحار و سیره ابن هشام است که مجموعاً آمار همه مقتولان از ۱۱۰۳ تا ۱۷۲۴ نفر بیشتر نیست.

دشمنان اسلام گاهی نیز ازدواج‌های متعدد پیامبر را بهانه قرار می‌دهند و او را در نظر برخی از مردم بی‌اطلاع، اهل هوس معرفی می‌نمایند و تعداد ازدواج‌های او را زیر سؤال می‌برند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله از سنین جوانی خود تا پنجاه سالگی (حدود بیست و پنج سال) تنها با خدیجه زندگی کرد و در ابتدای ازدواج، پیامبر بیست و پنج ساله و خدیجه چهل ساله بود و ازدواج هم با پیشنهاد خدیجه انجام گرفت، خدیجه خواستگارهای خود را چون می‌دانست به خاطر وضع مالی به سراغش آمده‌اند رد می‌کرد.

پیشنهاد خدیجه از يك سو به خاطر شناخت امانت و صداقت حضرت محمد صلی الله علیه وآله بود و از سوی دیگر به خاطر خیرهایی بود که از عموی خود «ورقه بن نوفل» در مورد پیشگویی‌های پیامبران گذشته و بشارت ظهور محمد صلی الله علیه وآله و همسری خدیجه با او شنیده بود. پیامبر صلی الله علیه وآله حدود بیست و پنج سال تنها با خدیجه زندگی کرد و از مال او جز در راه توحید و نجات مردم از ظلم و جهل و تفرقه استفاده نکرد و با اینکه بهترین دختران حاضر به ازدواج با او بودند او نمی‌پذیرفت؛ همسران دیگر پیامبر صلی الله علیه وآله همه بعد از خدیجه و پس از سن پنجاه‌سالگی پیامبر به ازدواج در آمدند آن هم نوعاً زنان سالخورده و شوهر از دست داده و یتیم دار بودند و زندگی با آنان عیش و لذت نداشت بلکه ریاضت به حساب می‌آمد.

زنان پیامبر صلی الله علیه وآله دارای سلیقه‌های گوناگونی بودند که هرگز زمینه‌ای برای رفاه باقی نمی‌گذارد.

بعضی از این همسران، شوهرانشان را در جنگ با کفار از دست داده، بی‌سرپرست و یتیم‌دار بودند و اگر به قبیله خود برمی‌گشتند او را به کفر برمی‌گرداندند و ازدواج پیامبر با آنها برای سرپرستی و پیشگیری از چنین خطرهایی بود. نظیر ازدواج با «سوده» که پس از مهاجرت به حبشه شوهرش وفات کرد و بدون سرپرست ماند.

«امّ السلمه» زن دیگر پیامبر صلی الله علیه وآله بود که هم پیر بود و هم یتیم‌دار.

«زینب» دختر عمّه رسول خدا صلی الله علیه وآله زن دیگر آن حضرت است که ابتدا همسر زید بود ولی این ازدواج دوام نیاورد و به طلاق کشیده شد و پیامبر صلی الله علیه وآله به فرمان خدا با زینب ازدواج کرد تا يك روش غلط از بین ببرد و آن روش باطل این بود که در جاهلیت، ازدواج با زن فرزند خوانده را ممنوع می‌دانستند و چون زید پسر خوانده پیامبر صلی الله علیه وآله بود، طبق رسوم جاهلیت نباید پیامبر صلی الله علیه وآله همسر طلاق گرفته او را به عقد خود در آورد اما خداوند فرمان ازدواج داد تا این روش غلط به دست خود پیامبر کوبیده شود.

«جویریّه» يك زن اسیر بود که پیامبر با او ازدواج کرد و مسلمانان به احترام پیامبر با اسیران مهربان‌تر شدند و بسیاری از آنان را آزاد نمودند.

به خاطر پیوند با قبایل بزرگ عرب و جلوگیری از کارشکنی‌های آنان و حفظ سیاست داخلی، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله با عایشه، حفصه، امّ حبیبه، صفیه و میمونه ازدواج کرد. (صفیه دختر رئیس قبیله بنی‌النضیر از قبایل مهم یهود بوده و همین که اسیر شد پیامبر صلی الله علیه وآله با ازدواج با او، با يك قبیله بزرگ طرح خویشاوندی ریخت.

کوتاه سخن آنکه اکثر زن‌های پیامبر صلی الله علیه وآله بیوه بودند و دوران جوانی و نشاطشان گذشته بود و هر کدام یکی دوبار ازدواج کرده و یتیم‌دار بودند و ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله با آنان بعد از سن پنجاه سالگی بود که پیامبر نام و نشانی پیدا کرده بود و بهترین دختران حاضر به ازدواج با او بودند و این خود بزرگ‌ترین دلیلی است که ازدواج‌های رسول خدا روی مصالح و اهداف مقدس بوده و هرگز تهمت هوسرانی و غیره به پیامبر صلی الله علیه وآله نمی‌چسبید. اضافه بر اینها، پیامبر با داشتن زنان متعدّد اکثر شب را با خدا خلوت می‌کرد تا حدّی که فرمان آمد: «کمی بخواب». (سوره مزمل، آیه ۲ تا ۳).

این ما هستیم که با داشتن يك همسر خدا را فراموش می‌کنیم. تعدّد همسر اگر جلو رشد، معنویت، جهاد، عبادت و رسیدگی به وضع جامعه و دردمندان را نگیرد و اگر به آنان بی‌عدالتی

نشود بلکه سبب سرپرستی و مایه عزّت و نجات آنان بشود هیچ مانع عقلی در کار نیست. اگر گاهی تعدّد همسر در نظرها بد جلوه می‌کند به یکی از چند دلیل است:

۱- مرد حق همسران را عادلانه نمی‌پردازد.

۲- هدف مرد از تعدّد همسر، هوسبازی است نه اهداف مقدّس.

۳- استعدادهای دیگر مرد، تنها صرف زن داری می‌شود.

ولی اگر تعدّدی بود و موانع فوق نبود اشکالی نخواهد داشت صرف نظر از اینکه در طول تاریخ، معمولاً آمار زنان بی شوهر از مردان بی همسر به مراتب بیشتر است، راه دور نرویم در همین کشور خودمان چندین هزار مرد زن دار شهید شدند که زنان آنان بیوه هستند. بگذریم که عده‌ای از آنان به هر دلیل مایل به ازدواج نیستند اما نمی‌توان نیاز طبیعی و عاطفی و اجتماعی دسته‌دیگر را نادیده گرفت. این از يك سو، از سوی دیگر یتیمان به سرپرست نیاز دارند. بنابراین اصل طرح تعدّد همسر اشکال ندارد لکن عوارضی دارد که آن عوارض و هوسبازی‌ها و بی عدالتی‌ها از يك سو و توقّعات نابجای بعضی از زنان از سوی دیگر مسأله را به صورت حادّی درآورده است.

عذر خواهی از رسول خداصلی الله علیه وآله

از اینکه سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را می‌نویسم شرمنده‌ام. پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را باید شخصیتی چون امیر مؤمنان علیه السلام توصیف کند. پیامبری که خدای متعال او را مدح کرده، پیامبری که خدا او را به آسمان‌ها برده و جایگاه ملائکه را به قدم او مبارک گردانیده. پیامبری که مرکب آسمانی، او را يك شبهه از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده است: «سبحان الذی اسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی» (سوره اسراء، آیه ۱).

پیامبری که جهانی از ظرافت و عاطفه و دقّت است و گاهی در اموری عادی و پیش پا افتاده چنان مهر و عاطفه نشان می‌دهد که به راستی انسان را مبّهوت می‌کند: به هنگام وضو می‌بیند که گربه‌ای تشنه به آب نگاه می‌کند، وضو را قطع می‌کند و آب را نزد گربه می‌گذارد. با دشمن محکم‌تر

از کوه و با دوست نرم‌تر از آب است؛ در گذشتن از حق شخصی خود، از سرسخت‌ترین دشمن خود به راحتی می‌گذرد ولی در مقام اجرای قانون به قدری قاطع است که سوگند یاد می‌کند: اگر دخترم هم خلافی کند او را با حدود الهی ادب می‌کنم. در زمانی که کمتر کسی خواندن و نوشتن می‌دانست، پیامبر فرمود: «طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة» (بخار، ج ۶۷، ص ۶۸).

و هنوز با گذشت چهارده قرن، درباره اهمیت علم شعاری رساتر از این شعار نیامده است. در زمانی که به خاطر کشته شدن يك نفر از يك قبیله، تمام افراد آن قبیله به خونخواهی قیام می‌کردند و چندین نفر از قبیله قاتل را بی‌گناه می‌کشتند و بی‌رحمی در حدّ اعلای خود بود در چنین شرایطی پیامبر دستور می‌دهد که اگر کسی حیوان خود را - گرچه در سفر مکه - آزار دهد گواهی آن شخص از اعتبار می‌افتد زیرا کسی که حیوان را خسته کرده قساوت قلب دارد و قبول شهادت از چنین کسی نارواست. آری، این دستورات و لطفی که در آنها موج می‌زند رمز حیات آن ملت مرده شد:

«دعاکم لما یحییکم» (سوره انفال، آیه ۲۴).

او شما را دعوت کرد به چیزهایی که شما را زنده می‌کند.
بی جهت نیست که خدا می‌فرماید:

«من یطع الرسول فقد اطاع الله» (سوره نساء، آیه ۸۰).

هرکه از پیامبر صلی الله علیه وآله اطاعت کند در حقیقت از من اطاعت کرده است.
«و ما ینطق عن الهوی» (سوره نجم، آیه ۳).
او از روی هوا و هوس، هرگز چیزی نمی‌گوید.
«انک علی صراط مستقیم» (سوره زخرف، آیه ۴۳).

پیامبر دائماً در خط مستقیم است.

چگونه می‌توان سیره کسی را نوشت که مورد تأیید ویژه خداست:
«وینصرک الله نصراً عزیزاً» (سوره فتح، آیه ۳).

چگونه با نوشتن چند سطر می‌توان پیامبری را معرفی کرد که خدا نام و مکتبش را بلند و عزیز داشته است: «ورفعنا لک ذکرك» (سوره انشراح، آیه ۳).

مگر می‌توان در جزوه‌ای کوچک اخلاق کسی را منعکس کرد که خدا درباره‌اش فرموده است:
«أَنْتَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ» (سوره قلم، آیه ۴).

تو بر خلق بزرگی هستی.

همین قرآنی که از دنیا با کلمه «متاع قلیل» یاد می‌کند، خلق پیامبر را با کلمه «عظیم» توصیف می‌نماید.

چگونه می‌توان از پیامبری مدح کرد که خدا به او در دنیا کوثر و خیر زیاد عطا کرده: «أَنَا أَعْطَيْتُكَ الْكَوْثَرَ» (سوره کوثر، آیه ۱).

و در آخرت هم به او مقام شامخ شفاعت مرحمت نموده است.

چه بگویم درباره کسی که تولدش شعله‌های آتشکده فارس را خاموش کرد و بعثت‌ش شعله‌های فساد را، تولدش پایه‌های کاخ کسری را تکان داد و بعثت‌ش قلب و مغز افراد آماده را.

چه بنویسم درباره کسی که قرآن او را برای تمام جهانیان رحمت دانسته است: «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» چه بگویم درباره کسی که در عظمت به جایی رسید که به معراج رفت و مهمان خدا شد. کسی که می‌فرماید: اگر برده‌ای مرا برای غذای ساده‌ای در فاصله دوری دعوت کند می‌پذیرم.

در عظمت او همین بس که برای سفر آسمانی‌اش بُراق و مرکب آسمانی حاضر می‌شود، اما فروتنی‌اش تا آنجاست که بر الاغ بی‌جهاز سوار می‌شود.

در عظمتش باید بگوییم: جبرئیل از طرف خدا به او سلام می‌رساند و در تواضعش باید بگوییم: به کودکان مکه سلام می‌کرد.

به هنگام سجده، پیشانی و قلب خود را تسلیم خدا می‌کرد و در همان حال، کودکان خانه که پیامبر را در سجده می‌دیدند بر پشت او سوار می‌شدند و آن حضرت سجده را طولانی می‌کرد تا بازی بچه‌ها بر هم نخورد.

الله‌اکبر! در يك لحظه، هم با خدای هستی به راز و نیاز مشغول می‌شد و هم بازی کودکان را پاس می‌داشت و مهر و عاطفه نسبت به آنان را از دست نمی‌داد... .

همه ابعاد شخصیت آن عزیز را نمی‌توان نوشت، نمی‌توان گفت و نمی‌توان تصور کرد.

دنیا باید این احترام به کودک را مشاهده کند و از شعارهای بی‌محتوای خود برای حقوق انسان و زن و کارگر و کودک شرمنده شود...

در معاشرت‌ها مزاج می‌کرد اما هرگز از مرز حق هرگز خارج نمی‌شد، در فوت کودکش ابراهیم اشک می‌ریخت ولی هرگز سخنی برخلاف حق نمی‌گفت.

سحرها با خدا مناجات می‌کرد و روزها با اصحاب خود مسابقه می‌گذاشت. برای کودکان اصحاب مسابقه ترتیب می‌داد و برای برنده مسابقه، جایزه تعیین می‌کرد. اما چه مسابقه‌ای؟ مسابقه‌ای

که اسب‌سوار و تیرانداز آن فردا برای دفاع از مکتب و مبارزه با ستمگر به درد بخورد، نه مسابقه‌ای که دردی از جامعه دوا نکند و گرهی را نگشاید. اما چه جایزه‌ای می‌داد؟ درخت خرما چیزی که چوب و برگ و میوه‌اش هیزم و سایه و غذاست، جایزه‌ای تولیدی نه مصرفی. از خوانندگان ارجمند تقاضا دارم این سطرها را با تمام سادگی‌ای که دارد با عنایت بخوانید زیرا هر سطر آن مضمون يك حدیث آموزنده است.